

۱۴۶۲۲۲

مرآة المستقیم

شماره

مجله

ربیع

۱۴۰۲

کتابخانه
مجلس شورای
اسلامی

خطی

۱۷۵۹۲

فهرست صحراستقیم

مقدمه فصل برپایه افاده

12095

K. 7201

افاده اول در بیان حق است
حب نفسانی که بر سر است
و حب دنیائی که بر سر است
و حب الهی که بر سر است

و غنیمت و لایمت

نام اول در بیان وجود نماز
 فصل اول در بیان چهار نماز
 بن الفرقین نویسی حب علی حب
 طریق ولایت از نیکو
 بر چهار پر است
 ابعاض
 پر است اول در بیان
 اسباب تحصیل حب
 عشق و آن فصل
 در افاده است

۶
۶
افاده اولیای سبب تحصیل عشق
دگر دگر است اما غیر از دگر
و فکر که مرا می تحصیل چای
است
افاده دوم نصیر جمیل حب
عشق و ریش نه ام
ما بین انقضای روح و حیات
که بعد از موت حقیقه و انقضای
و انقضای نفس و است
از آن شیرین از آن نون
بر دل می کند

هرات ټپاښموږت
 حبش د ټپاښموږت
 د افاده است
 است که دوی حواري
 با ټپاښموږت



کتابخانه مجلس شورای اسلامی

کتاب صراط مستقیم

مؤلف محمد اسماعیل مشیردهلوی

مترجم

شماره قفسه ۱۷۵۹۲

شماره ثبت کتاب

جمهوری اسلامی ایران

۲۰۸۷۵۷

نه مطقت اجمع قانونی
نه ابتغای رضا کسی الزام
متابعیت کسی خواره شمری و مجبور
باشه خواره غیر ان

افاده اولی از مشرأة آن مشاهده جمال لایزال حضرت ذو الجلال است

۱۰
 فصل ثانی در بیان
 وجه تسمیه و تاریخ
 و آن مثل بر جبهه
 ۹
 افاده دوم بعد از مشاهد
 فقه و فقه حاصل میشود چنان
 که پس صحبت این سر
 میشود و آن زمان
 معیود امانت از اوراق
 ۸
 مازنی است و از جمله
 ظهور و ارق و استی
 در وضع بلیات و وبال
 ۷
 افاده سوم بعد از ان
 فقه و فقه حاصل میشود چنان
 که پس صحبت این سر
 میشود و آن زمان
 معیود امانت از اوراق
 ۶
 افاده چهارم بعد از ان
 فقه و فقه حاصل میشود چنان
 که پس صحبت این سر
 میشود و آن زمان
 معیود امانت از اوراق
 ۵
 افاده پنجم بعد از ان
 فقه و فقه حاصل میشود چنان
 که پس صحبت این سر
 میشود و آن زمان
 معیود امانت از اوراق
 ۴
 افاده ششم بعد از ان
 فقه و فقه حاصل میشود چنان
 که پس صحبت این سر
 میشود و آن زمان
 معیود امانت از اوراق
 ۳
 افاده هفتم بعد از ان
 فقه و فقه حاصل میشود چنان
 که پس صحبت این سر
 میشود و آن زمان
 معیود امانت از اوراق
 ۲
 افاده هشتم بعد از ان
 فقه و فقه حاصل میشود چنان
 که پس صحبت این سر
 میشود و آن زمان
 معیود امانت از اوراق
 ۱
 افاده نهم بعد از ان
 فقه و فقه حاصل میشود چنان
 که پس صحبت این سر
 میشود و آن زمان
 معیود امانت از اوراق

۱۱ مهتید اول در بیان **مهتید ثانی در بیان** ۱۲ مهتید ثالث در بیان
 در قدرت انسان است **معم** از خودی و تحصیل علم و افعال از شروع توانی
 و تعظیم او و شکر او و حب و جوار **معم** اندوختن آن جمیع با تمام احوال است لیکن سببی
 و تعظیم آن در حب و محال **معم** رجب و صمیمت و وفات کامل وجه آخر از تنهایی
 آن تحصیل حب و دنیا نمودن **معم** احوال و محکات آن
 از خودی محال و عاید به نجات **معم** از آن مشغرو
 و محکات و مشغور شدت **معم**
 و محال از آن مشغور شدت

[illegible]

۲۰
آنها چهارم از جمله ائمه و جهان خلوت مناجات و لذت طاعات است

[illegible]

والتواضع واللين واللين واللين
واللين واللين واللين واللين
واللين واللين واللين واللين
واللين واللين واللين واللين

واللين واللين واللين واللين
واللين واللين واللين واللين
واللين واللين واللين واللين
واللين واللين واللين واللين
واللين واللين واللين واللين
واللين واللين واللين واللين
واللين واللين واللين واللين
واللين واللين واللين واللين

بسم الله الرحمن الرحيم

حدیقه شایان شان بارگاه پند از طلق باشد در حیطه بیان احدی جزو
پاک و بی نیکی و بر بان این بیان از طلع کلام تقدس التیام لا اخصی
ثنا و عذلیک انت کما انت علی فکسک بر مغروق جمهور انام منید
و شکر که الای بصیر و احصای وی را که در هر لحظه بر نقطه انسانی که مرکز
یرده لطف رحمانی است ریزان میماند او نماید از هیچ مخلوق بر بی
این بگو و غمی است که بخشش هیچ نعمتی نمی شنید و بناسبت و تعاقب
وی نمی شناید و لهذا اگر تمام عالم خلق و امر که مسمی شخص اکبر است باهزا
ران امتثال خود در مبادی این وادی قدم نهاده الی ابد الابد
تکاپوی پقیاس کند و باز خطره سوازه شکر نعماء در خیالش بگذرد
خبر عرق شرنده کی رونق بخش چنین تصور آکین خود نماید و بهزا

ران

ران زبان ستعرف پزیرانی خود شده و توقع سبیل و ان تعذر
نعمت الله لا تحصى و اما بحکم بندگی بر عجز خود شاید عدل پیش آر و پس
ازین مشت خاک شمه از حمد و شکرش نمی آید مگر آنچه او تعالی بلطف عظیم
بان امر صغیر ما پندار چاره کار این چاره آن است که از قول
خود مبرتری گشته اتباعا لامره تعالی الحمد لله رب العالمین گفته بای
سر از جیب تصور بیرون کند و بکند و کالت و ولایت آن حکیم حق را خود
پاک چون و چگونه تعظیم حمد و شکر خود این با خبر شخص بنوعی فراتر است
عظمی بذوق کام جان کشد و اشتهد ان لا اله الا الله
وحد لا شریک له و اشتهد ان محمد عبده و رسوله و
مجان الله و الحمد لله ولا اله الا الله و الله اکبر و لا حول الا
قوة الا بالله العلی العظیم را حمد و تمجید و منور نفس خود و وزر
و درود نامحدود بر علم عرصه وجود صاحب مقام محمود طلع جریده اصفا
مقطع قصید ناوانیا رونق افزای چمن اصفا کل سر سبز بخش اصفا
مضمون کتاب یجاد و بکون مقصود خطاب ارشاد و تلقین طغرائی
مبین تکلیف و تشدید خط کشش دو اوین تدلیس و تلمیح اعی احمد

محمد مصطفی صلوات الله وسلامه علیه وعلی آله واصحابه اجمعین علی
وآلته واولیای یوم الدین وعلینا معهم و فیهم برکت یا ارحم الراحمین
انا عبد مکیوید عاجز ولیل الراجی الرحمة الله الجلیل بنده ضعیف آمل
که نعم الهی در باره این ضعیف نامتناهی است و از اعظم آن
منزل ملازمان مخبر فاندان سیادت
مرکز دایره ولایت و لیل سپیل فلاح و رشاد
روشنای طریق استقامت و سداد نظر انوار نبوی منبع انار مصطفوی
سلامه فاندان صلب طهر سید الاولیا علی علی رضی نقوه و دودمان
سطح اکبر سند الاصفیای حسن محنتی مقتدای اصحاب نبوت یسوی
ارباب طریقت نادیده زما مرشد کینه سراج المحبین تاج المحبوبین
الامام الاوحد السید احمد متبع الهدی السلیل بطول بقا و نفعنا و سوا
یر الطالبن باقواله و افعاله و احواله است و این ضعیف در آوازه حضور
آن مجلس ملائکه ماس باستماع کلمات هدایت آیات فایز کثره
پس شخص نصیحت عامه مسلمین غیر غرضی مجهوظ البین چند اقیقه که درین
فیوض الیه و فایده سعادتیه غائبین را همراه حاضرین را اشتراکی بهم رسد

و طریق

و طریق آن بجز مقید کردن آن مضامین و از تفصیل قفس تحریر یافته
اگرچه از اعیان تا بیان و تا غیبت تفا و میکده است بر
بیج یکی از عقل است که انشا بدربری مالایه و الغالب بران
لیکن حکم مالایه رک کله لایرک کله کله کله است در اتمام
این امر حجت است و نیست خالص از تده و دل درست نموده سعی
پیش از پیش می آورده و در ثنائی تحریر این کتاب تطاب باور
چند که شباب افادت مآب قدوه فضلاء زمان زبده علمای
دوران مولانا عبدالحی آدام الله بر کاتر که در مسلک ملازمان عالمی
و بار یافتگان حضور آن والا قیاب منسلک بودند باره از مضامین
هدایت اکین را که از زبان غیب ترجمان حضرت ایشان شنیده
اوراق تحریر کرده بودند فایز که در ذیل آن اوراق را غنیمت برده
فهمیده باب ثانی و ثالث این کتاب را بران کلام هدایت
التیام تعبیه مثل ساخت اگرچه احسن و اولی در این کتاب
چنان می نمود که بطوریکه در تحریر اکثر مضامین کتاب یافته
الکفا کرده شد و در تمامی مضامین نموده می شد لیکن از

بک نفس عالی حضرت ایشان بر جمال مشابهت جناب رسالت
 علیه افضل الصلوة والتسلية درید و فطرت مخلوق شده بنا
 علیه لوح فطرت ایشان از نقوس علوم رسمیه و راه دانشمندان
 کلام و تحریر و تقریر مصطفی مانده بود لهذا اذراک این امر را
 فاسد و مضامین عمیق بدون تهید مقدمات و ایراد تمثیل
 و بدون تطبیق این مضامین و اصلاح سلف متقدمین بر آن
 اهل زمان که معلوم رسمیه معتاد اند از محض ترجمه از زبان برکت
 نشان حضرت ایشان صدور یافته بود خیلی دشواری نمود لهذا
 در بعضی مقامات کونه از تقدیم و تاخیر و در بعضی قدری از تهید
 مقدمات و ایراد تمثیلات و تطبیق بر اصطلاحات سلف
 بر اصطلاح قطب المحققین فخر العرفاء المکملین اعلمهم بالله الشیخ
 ولی الله قدس سره برای تقریب مضامین بسوی اذعان
 بعمل آورده شد مع هذا این صغیف هر باره را ازین کتاب
 بعد از املا بر سمع مبارک حضرت ایشان عرض نموده است
 ازین مقصود و از غیر مقصود متمنا ز شود و نقصانیکه بسبب خلقت

عقل

عقل ناقص این پنجمین راه یافته باشد باصلاح حضرت ایشان
 منجر گردد و این کتاب را بصراط المستقیم ملقب نمود و بر یک مقصد
 و چهار باب و یک فائده مرتب ساخت و ابواب را بر فصول
 را بر مباحث و مباحث را بر مقدمات و افادات منقسم کرد
 بند و نمادی را بلفظ تهید و مقاصد را بلفظ افاده مصدر
 و صافی الا بالله علیه توکلک و الیه انیب مقدمه و انقل برکت
 و دست افاده اول باید دانست که فرائد شریعت طریقت
 و اساس حقیقت و معرفت تحصیل محبت حضرة حقست چنانچه
 كَانَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَحَبَّ إِلَيْهِ مِمَّا سِوَاهُهَا الْقَهْرِي هُت اَنْ وَ الْك
 آمُوا اسْتَدْحَابًا لِلَّهِ الْعَالِيِّ الْكَلِيمِ هُت بَآن اِنْ مِلَّا اِنْ جَمْع عَلَيْهِ صَوْنِي
 کرام است بلکه شوق علیه طوائف انام مکرانجا نکته الیت پسین
 که اکثر اهل زمان ازان در غفلت و لغت بیان اند و ان میتران
 در میان خب نفسانی که ملقب معشوق است و حب ایاة که هنوز
 عقلی است چه اول از واردات مبادی سلوک است و ثانی
 از کمالات انبیا و مقامات اولیای عظام که نحو ام صوفیه

اول را بجای ثانی نهاده و مشار الیه با اشارات شرحیه پذیرفته در
تطبیق سیر انبیا و اولیا باحوال اهل عشق و موافقت ثنات حاصل
بکار می برند حال آنکه سیزدهین برک داران هیچ گونه بوار و است
سالکان مطابقت پذیر نیست تفصیل این اجمال آنکه مراد از عشق قلبی
شورش است که در باطن انسان سبب فقدان مقصود پذیر می آید و در ثانی
قوای باطنه سرایت میکنند و غایتش وجدان آن مقصود و حصول محبت
است موقع اول این نسبت که محل جمیع کیفیات نفسانی است ثانی
سایر قوای باطنه و غایتش اصطلاح و از خود و فکلی طلب است در وجدان
مطلوب باز چون این غایت ترتیب میشود شورش آن قلق و اضطراب
فرو می نشیند و کیفیتش که سببی غلبه است زایل میگردد و مراد از حب عقلی
انبات داعیه طلب جزئی است که طالب بر فواید و منافع او احتیاج
خود را مطلع شده و این داعیه مقامات شاق طریق طلب را بروی
پیش گردانیده و باین سبب کمر همت در طلب او بسته و هر چند که در کسبه
فکر خود میداشت بر طلب او باخته و از سر و سامان خود در گذشت
اختیار الاضطراب و توقع اول این عقل است که خزان معلوم است

اصطلاح

و ثانیاً در سایر قوای باطنه همین داعیه سرایان میکند مثل سرایان آب
اصل شجر در برک و ثمر او پس در عقل چه انکار و انطرب است که برای تحصیل او
درست میکنند و در قلب چه غرایم و مقتضات است که در طلب او نمی انگیزد و در حواس
روح چه شغفها و ترک مالوفات است که در سلوک طریق آن بر خود می
چنانکه نتیجه حب اول فانی علم است یعنی غایت و عدم شعور با سواد حقیقی
حتی که بخش خود را نمی بیند و از این شوق حجاب فانی همت است هر چه میگوید از
محبوب میگوید و هر چه میشنود از آن شنود و در فکری نظری که نتیجه اش
جز تحصیل محبوب و سلوک طریق او باشد نزد او از قبل و سادس لایحه
به است و هر چه بعضی و استخوانی و کرامتی که بکاریم و منافع محبوب و طریق
او نباشد پیش او از قبل عوارض لایلیفت الهیاست بالجلد و تحصیل
مطلوب و تمهید طریق او ظاهر و باطن طالب را از رکوست و فرمان
روای خود فرار گرفته بخلاف حب اول که امتلای تمام باطن محقق آن
نمی تواند شد چه بسا است که عشق جزئی با نقص عقلی او جمع می شود و لا اله الا
عند التعارض بین الحبین مثلاً فواید متدین با توبه الدین
عشق زنی یا امری بهم میرسد و از بسکه شارع یا والدین که توبه او

محب محبت عقلی از تعریف این امر میسازند هر آینه آن عبادت سدا
 مغشوق را ملک شوق او را نیز کرده و سبب من از محبت عقل میسر گردد که با
 طبیعت خود مغلوب آن باشد و آنرا حب نامند و این را یکبارگی مقصود
 عقل است و از اینها جنود او بقوای طبعیه رسیده تمام باطن محبت استخوان
 است معارض را در آن بچگونگی راه نیست چنانکه حب اول بعد و بعد
 محبوب را هر یک در دو لب آن میسر میگردد و همچنان حب ثانیه به مصالح محبوب
 رو باز و باقی اند و از یکدیگر جدا میشوند و سبب یکدیگر که هر یک از آن سبب
 در هر صورت نیست چه اول سببی بر نقد بود و شد و طبع و از آن حالت
 قائم است شرط و ثانیه بر علم و ادب و منافع محبوب بر دستن کمالات او
 و احتیاج بسوی او و معنی در وصال و اضمحلال میشود و چنانکه یقین بر این
 مبدل میگردد و اجمال تفصیل منشرح میشود و شفا عظمی از آن یک طرف
 حالت عطش یعنی بجهان حرارت در معده و نیز در سینه و خشکی بر لب
 با نسبت آب شوق بهم رسیده یعنی از جذبه طبیعت او میل به سوی آب و طلبی
 و اگر چه بنایان او سر بر میزند اگر چه اگر کشیده باشد که آب یکسره عطش
 اگر چه عقل او مانع از استعمال آب بتوقع مضرتی بسبب آن مانع

باشد

باشد و چون در عین شدت عطش آب زلال میسرند و از آن سبب
 میشود و آن سبب را در هر یک سبب میگویند و در آن زمان یکسانی
 دارد میشود که تعریف آن بجز بیان ما سبب آب نتوان کرد ملک
 بسبب که خدای شیشه بگوارا هم میسرند و سبب آن سبب از خود
 بدست می آید و آن حالت عطش به بالکی زایل میگردد و این را راحه
 و راحت را نسبت آب سبب عقلی است چه میلان آنها بسوی تحصیل آب
 مبنی بر آن است که قطع امید اند که مراری و مرای و ریاض آنها که سبب
 معارض و اساس حیات است بدون آن آب صورتی نه بعد و باطل
 شدت احتیاج خود را بسوی آب و کثرت منفعت او را در محبوب و شفا
 در این طلب آن از عقل ایشان سر بر آورده و یکی است ایشان را در
 آب هر دو ساخته بسبب تفردات و ادعیه است که در طلب ایشان
 صادر میشود و چه میل و تمیز است که در ترکیب و ولایات و توانایی
 و در الیه از ایشان صورتی بدو چه شفته است که در حفر بار و کوه
 و کشیدن غرب و درست کردن حیاض شب و روز بر ایشان
 بهایم ایشان میگذرد و ایشان آنها را کمال و افتخار خود دانسته تبارک

بهت خود و سخراتی و در امثال این امور سرگرمی و چالاکانی که تحصیل آنها
 بجای نماند که هرگز فواید و نفعی جز خیریت را در این طبع نیست و اگر
 احیا نماند که از ایشان درین امور فایز الهیت شود و هر آینه او را طمع
 و سلام خواهند کرد و سعادت و دولت و ثقی و او را پسند خواهند نمود و هر یک
 آب برست ایشان می آید و برخواهد رساند و بعضی یقین بر طمع می شود
 و تمام چیز و سعی خود را در آن فیکه طمعش تکل کرده بودند بکامی آگاه
 و جان فرغان و شاکرمی شوند و در عمل مشتاق چالاک تر میگردند چون
 این مقدمه ذهن نشین شد پس باید دانست که حق جل و علی بعضی را
 از بند لایق فرمود که سعادت از لی نصیبشان شده است و بعضی که بعضی
 غایت و کرم خود و نوعی از نوعین محبت یا برادران نسبت خود را
 میکنند و ایشان را این سرمایه سعادت و دو چایه سوغی بسیار و خیرات
 و نتایج آن مختصر و متباین میگرداند و خدا اکمل فضل الله فی تلیک من
 ایشان و هر یکی را از این نوعین سبایه و نمویه آیه و آمار می و فرائض است
 و آن نوع اختصاص می داند و از بسک طالب راه حق هر یکی را از
 نوعین محبت ممتاز از نوع دیگر بهین امور میشناسد لهذا این امور را

را بوجه تایز فیما بین النوعین مطلق ساخته شد افاده ۳ از بسک
 سبایه و امثال و مقامات او و نتایج و فواید او منتهی به نبوة
 میشود این طریق را که ابتداء آن از سبایه و انتهای آن به نبوة
 بر راه نبوة و نسبت نبوة میسر کرده شد و از بسک حقیقی و اول
 و مقامات او و نتایج و فواید او منتهی به معرفت و تحصیل حقایق اشیا
 در جنب وجود حضرت حق که آن معرفت خلاصه ولایت است میشد تا طبع
 این طریق را که ابتداء آن از حبش و انتهای آن معرفت است بر راه
 و نسبت ولایت میسر کرده آید افاده ۳ اکابر این است یعنی
 آیه طریقت و چشما یان حقیقت اگر چه بحکالات طریق نبوة متصف
 در مقام ثمره او را نسخ القدم بودند اما طریق تحصیل او را ممتاز از
 طریق تحصیل او را ممتاز از طریق تحصیل راه ولایت نفرموده و در باب
 او استقلالات نموده و در تعیین مبادی آن سعی پلغ نموده لهذا
 چنان مناسب نماید که یکبار یک کتاب برای بیان وجوه تایز فیما بین
 مقدم کرده شود و از بسک دریافت آثار و علامات بر طریق مقدم بر بسک که آن
 طریق است این باب را مقدم بر سایر ابواب کرده شود و از بسک تخیله

فصل از زوایل و تخلیه آن بفضای و یکا آوردن عبادت شده نظریه
مقصود و شایسته است اساس دله نبوة و رزاق بخش راه ولایت است
لا بد که باب ازین کتاب که مشتمل بر تخلیه و تخلیه متنفس بیان طریق ادائی
شرعی باشد مقدم از بیان سلوک هر دو طریق و معروف از بیان وجه تسمیه
طریقین همین کرده شد تا ملاحظه این راه نبوة را در سرشته که در خود است
و ساکنین راه ولایت را تفرات معنی خود در نماید و زوایا بر طریقت اگرچه
تعیین عبادی راه ولایت از که در مراتبات و ریاضات و مجاهدات
معنی پیش از پیش بکار برده اند اما یکم آنکه هر سخن و معنی و کلمه که
اشتغال مناسب هر وقت در ریاضات و تلاطم هر وقت مبادی ای باشد
و لهذا محققان هر وقت از کار بر طریق در تجدید اشتغال کوشش کرده
اند تا علیه صلحت دید وقت چنان اقتضا کرد که یک باب ازین کتاب که
بیان اشتغال مدیده که مناسب این وقت است تعیین کرده شود و در تجدید
اشتغال بر طریق تلاطم یعنی قادر بر چیست و نقش بند یا کف نموده شود که
این طرق تلاطم شهر الطرق اند پس تجدید اشتغال این طرق معنی از تجدید
اشتغال دیگر طرق است و از سبک حصول نسبت ولایت سلوک راه

و آسان بگرداند صاحب نسبت ولایت نسبت نبوة را سبب تعلیل
حاصل تواند کرد و لهذا احسن ترتیب مقتضی تقدیم این باب است
چهارم که مشتمل بر طریق سلوک راه نبوة است که دیده بالذکر
و بعد از مدته تحقیق باب اول در بیان وجود تمایز طریقین
یعنی طریق نبوت و طریق ولایت و آن مشتمل بر دو فصل است فصل اول
در بیان وجود تمایز طریق ولایت و آن مشتمل بر چهار باب است
اول در بیان تمایز حقیقی و آن مشتمل بر دو باب است افاده اول
باید دانست که سبب عادی برای تمایز حقیقی محبت حضرت حق ذکر و فکر است
اما ذکر و فکر که سبب تمایز نبوی از نوعین محبت باشد غیر ذکر و فکر نیست
که سبب تمایز نوع دیگر تواند شد چنانچه اشارتیه نبوی یعنی در تمایز حقیقی
الحکام آن هر دو نوع کرده خواهد شد افاده دوم اما سبب
حقیقی تصور بر آنست که چنانکه در اللفظ و معنی و اعلای خلاصه است
با اجزای لطیفه از ضمیمه که ستا بدخان است محتسب میشود آنرا بسوی خیر خود که
جمیع احیاء منصرف است بهر یک نکته تا در افایه در ذکر و اندک و کم
در ذکر و حکام سازد و میکن چون عباد که در جو توده توده شده است

عاجی از سحر و آن دماغ سحاب نیز تا رسیدند لابد که در میان آن
 باز و اقتضای غبار تراکی و تعارضی بهم میریزد و باین سبب اسباب
 بیکر مدینه و شعل نارید برقیه حادث میشود تا بیک اجزای نارید بپای
 و مدته خودی عاقل را تحویل بآب کرده بسوی ارض میریزد و بعضی دیگر را
 پاره پاره در جو پرتاب میسازد تا اجزای لطیفه و غایبه را گشتان گشتان
 بجانب غیر خود برده غایبه و تلاشی در خود گرداند همچنان لفظ مبارک است
 که تجلی حضرت چون است در نشاء الفاظ چون خلق در این دگام و کوشش
 و ذکر را بطریق المعصوده نماید این الصوفیه الذکر الیه الموصوفه مدته
 لدفع الوسوس و جمع الخواطر و توفیق الال و اولی از نور رسیده و انداز
 مالا مال بسیار و همچنان خیال و وهم او را بطریق المشهوره نیامیزیم
 لهذا که لفظی الموصوفه عزان الحلاوة لهذا لفظ و حصول الاتذاده
 بالخلوة و التکوة و النفرة عن المخلقة مع الناس و المکالمه معهم
 شمولی و محلی بچند خواص که مجرب و همین لفظ ایمنی حاصل شده
 خواهد بعضی نفی یا صفت طرب از آن انتقال تصور این لفظ مفهوم
 میگرد و آن تجلی حضرت حق است در نشاء علم که الطیف و اعلائی تکلیفات

لفظ است که در
 دماغ است

و القرب

و القرب القرب است بکثرت ذرات و چون این تجلی یعنی مفهوم این لفظ
 کسب بعضی و حجب و محبت است در زمین او استقراری میکند و بکثرت
 که بصیرت است او دایم الطیوح بجانب اوهان مفهوم باشد و تمام قوه
 و ذکاوتش خشم باز مقصور نظر علی ذالک المفهوم گردد و القای بسوی
 مایوی آن از صمیم قلب میریزند اگر احیاناً خطره ماسود از ذهن
 نظوری کند بر این مثل امور اقلیه باشند از صمیم قلب این تجلی
 است نزدیک قوم باطل و طرب با دراک و محبت خود در این مفهوم
 است غرق قوی حاصل میکنند و آن تجلی چه در جهان او میگرد و الطیف
 اجزای سالک را که روح الهی است و در خود ساخته با او استرایی
 بهم رسیده او را باصل خود میکنند روح الهی که از عالم پاک است و قلی
 الروح من الله و روحی از شان او است و بسبب تجویزیت باین شیئی خاک
 اصل خود را نمایان کرده و آینه ادراک او نمک خورده بود چون نور این
 تجلی روی او منتقل گردیده و عکس کلمات حق در خود دیده که ان الله خلق
 آدم علی صریحه اشارتی است آن و ملین بر او متش کرده خود را باز یاد
 اقتضای و شمول بکلی میکند پس جذب آن تجلی این روح بسبب تنبلی این

مفهوم

که از تفریق اینها حاصل کرده اند قضای صغیر و کثیره الله میگوید و قضای
 لائق بر تفریق اعلیٰ سید آقا چون بنابر بشریت مانع لائق او بخلاف الله می
 میگوید و با چنانکه در مابین قضای صغیر و کثیره حادث میشود و با این
 نورش و تفریق و کرمی در سیمیه که متعلق بر روح است حادث میشود
 حدوث نورش و کرمی در وقت غیب یا اهل ساطی و انشائی در وقت
 بالکل این نورش و تفریق که در روح غیبی حادث میشود غالب را دیوانه
 دست نماند شمار میگرداند و عقل و فکر او را بر هم میزند و دست که از قان
 شرح و ادب بر سر میگذارد و بسبب شدت وحدت این آلت لیلیایی و مبین
 و دوست از این سلسله مسکن و صد در راه و قناعت و وحدت از وی زکوة و انوار
 بهم میرسد و همین کیفیت است و از سبب حاصل این کیفیت روح حیوانی
 این را بلیغ غریبی که در شدت این کیفیت آنگاه تا میسر میشود تا که کتاب
 بشریت و مکره مخوف شود و غایب نماید و نفس که در وقره این حبش شد
 هدایت تائید در بیان مویات حبش و آن مثل بر سداغاده است
 افاده از عده مویات حبش و ریاضت است یعنی تفصل بنام کلام
 و صحبت از نام چه روح حیوانی را باین امور رفتی و لطافتی حاصل می شود

اینکه در این کتاب در بیان
 تفریق اینها در بیان
 تفریق اینها در بیان

در قدر

در قدر که روح حیوانی در تفریق تردد و تفریق و نورش و کرمی سیر بر
 افاده از عده مویات حبش و ریاضت است یعنی تفصل بنام کلام
 و صحبت از نام چه روح حیوانی را باین امور رفتی و لطافتی حاصل می شود
 از نورش و کرمی در وقت غیب یا اهل ساطی و انشائی در وقت
 حدوث نورش و کرمی در وقت غیب یا اهل ساطی و انشائی در وقت
 بالکل این نورش و تفریق که در روح غیبی حادث میشود غالب را دیوانه
 دست نماند شمار میگرداند و عقل و فکر او را بر هم میزند و دست که از قان
 شرح و ادب بر سر میگذارد و بسبب شدت وحدت این آلت لیلیایی و مبین
 و دوست از این سلسله مسکن و صد در راه و قناعت و وحدت از وی زکوة و انوار
 بهم میرسد و همین کیفیت است و از سبب حاصل این کیفیت روح حیوانی
 این را بلیغ غریبی که در شدت این کیفیت آنگاه تا میسر میشود تا که کتاب
 بشریت و مکره مخوف شود و غایب نماید و نفس که در وقره این حبش شد
 هدایت تائید در بیان مویات حبش و آن مثل بر سداغاده است
 افاده از عده مویات حبش و ریاضت است یعنی تفصل بنام کلام
 و صحبت از نام چه روح حیوانی را باین امور رفتی و لطافتی حاصل می شود

بهر طریقی که هست آید خستیمیت شیخ طریقی را در اقتضای آن و غلبه
 شکر اگر صاحب جمال را طریقی که خود در دست است و شیخ طریقی را
 و شغل برنج و کتله اوقات از کار و طاعت و امثال آنها از امور
 معنوی سر ما هم رسد البته از صمیم قلب و میل بسوی این امور معنوی
 گرفت اگر چه آن صاحب سال از راه تیری و تشویع از طریقی آنها را این را چه
 آید یک در از اول آن بعد کند آیم یکی که در حق مجازی عاشق از مشایخ
 جمال معشوق و قرب سال و مطلوب بسیار شد اگر چه آن معشوق از قرب این
 عاشق متناهی باشد بلکه بسیار که این معشوقان مجازی عاشق خود را
 از دیده باری و آمد و رفت در مجلس حق و کمال نیست میکنند و از قرب و جوار
 بلکه از محله و دیار خود انحراف می نمایند تا که غایت لب و شکر و کعبه
 میرسد و آن عاشق چگونه از دید و او دید و از آمد و رفت محافل و مجلس
 معشوقان خود دست بردار نمیشوند بلکه شوق شدن از دست شدن
 خود و تحمل غیب آنها نمودن و جان در کوی آنها باختن را کمال محرومیت
 می شمارند چنانچه کلمات نظمیه و شریه آنها دلالت صراحت بر این میدهد
 و آیهایی نیز که کلام شکایت آینه میجی بر زبان آوردن و وصف کلام

در کمال محرومیت

کی

یکی بر وزن چه قدر باشت نخستین آن شخص میشود و در مقام حبس قلمی کلام
 پایانی انگشت محمد آری بشت مجازی در میان امثال این حکما باشد
 و شکایات صریحه نمیدارد بلکه کلام خود را با امثال این مضامین ترکیب
 میبازد و با کمال مقصود از این کلام امانت حبس شوق نیست عاشقا و کلام
 انشای قیامت بسوی غزل که در میان حبس شوق و حبس عقل است افاده
 از جملات آن را آن نغمه است یعنی قطع علایق با سوای محبوب و تنگداری از
 و در حق متناهی شسته و در هم علایق شکسته و تنگی و حوصله از نظم و ترتیب
 امر و تصرف مثل سیاست منزلی و سیاست حریه و امانت جماعت
 و اقامت احیاء و جماعات و الهیای حقوق ذوالحقوق از اهل قریات
 و امثال آن و لهذا از ترویج که حاصل همه علایق است نهایت نفرت
 و درشت میکند و افاده از جمله آن شدت تعلیق بر شد خود استقلالا
 یعنی نه بان ملاحظه که این شخص با خود ان فیض حق و واسطه هدایت است
 بلکه چنانچه که متعلق شوق همان سیکر و دو چنانچه کی از کار این طریق
 که در حق مل و علاد غیر گفته و مرشد من کجی نماید هر آینه مرا با تو
 انتهاست در کمال نیست افاده از جمله آنها را آن عدم اعتنا

معلوم و طاعت ظاهره و خفا و باطن معلوم از جمله نظم و ترتیب امور
 مشتبه است و از یک کار و وسعت در طاعت است و خفا و باطن
 اشغال این امور کار و بار او را پریشان سازد افاده از جمله آثار آن
 عدم تعلق عبادت که در میان ظاهر و باطن آن واقع است
 تفصل این حال آنکه شرع را باطنی است و آن تعلق قلبی و غیره
 جل و علا و این تعلق را انجمنی است مختلفه که هر یک را از انجمنی
 می نامند چنانچه تفصیل این در محل خود مذکور است و ظاهر است و آن اشغال
 و انهما از مناجات و در میان این افعال ظاهره و آن تعلقات قلبیه ظاهره
 الیه است پس باریک که قبل از این باریک است و قیاسی است و این
 قدس سر را نیز شرح تفصیل آن موقوف شده اند پس هر کس که بوجدان خود
 متوطن آن علاقه بود که عبادت او سرانجام پست نگیرد و احوال او
 معتزله با افعال میشود و الا آن شخص قشری محض و متوقف بکس دیگری
 اگر فقط تکلف افعال شرعی کرده باشد و الا شعبه از اهل حق
 او را بهیچانکه باطن شرع نموده ظاهر را از دریا عبث
 ماقط و الله و از یک تعلق این علاقه از قبیل نظم کثرت افعال در واحد

اعمال

احوال است صاحب عشق را درین میدان جولانی نیست الا تعلید از جانب حق
 و ازین آثار مذکور آثار دیگر که سبب تکلیف و نظم تحریر نیامده پاره آن
 فطانت چند آن سر نیست که الله کل کفیه آثار هدایت را بعد در میان
 غرات عشق و آن مثل بریده افاده است افاده اولی و سبب
 عدت و خیره کفیه عشقه و قوت جذب تجلی علی و کمال انجذاب الیه
 غبار شهوات و اشغال تکلف میکرد و حجب نورانی و ظلمت غرق
 میشود و لا بد نیاز بر یک نود و ده که منطوق کلام لا یومر بالوقوف و الدین
 جاهد و فیما الخلد ینا تم سببنا است و مدلول کلام مذکور و بی
 آنکه کلام است مشاهده حال لازمال حضرت ذوالجلال است میدید و غنی
 قرب و معیت که سنون اما عند ظن عبیدی بی و فاعله ادا دانی
 و احفظ الله بحجده منجا حد که معبر وصال است هوید امیکر و دود و جلد
 و بی سبب تا به و تلق و اضطرار که در وقت حرام و حرام عمل کرده بود
 و عمل سرور و اجتماع و خلعت نکاله و سحره بدست می آید بالجهل و سحر
 بالغت بمبدل نمیکرد و حشمت هانت افاده ۲ باز چون قاید توفیق
 دست این مدیونش استعاج مشاهده را گرفته ببالا میکشد مقام

محل مکمل

مجان که در حق

و بقا بر پوده افتاده بطور بی آرد بیان جانش اگر چنانکه این پاره را
در آتش می اندازند و زبانه های آتش او را از هر جانب محیط می شود بلکه جز
لطف ناریه و نفس جوهر آن آتش پاره به اخلاص سینه نماید و شکل المون او را
هر یک خود بسیار و حرارت و احراق که از خواص ناریه است باقی
هر این آتش قطعه مدیده معدود از جمله قسبات ناریه خواهد شد نه بآن
که آن مدیده از حقیقت خود تبدیل شده به ناریه صرف تحول کرده و گویان
امریت بهی الطولان بکین آتش پاره در حقیقت خود آتش است
لیکن بسبب هجوم جنود متعل ناریه مدیده شریع آتیار و حکام خود بفرار آید
نیز و آید افتخار محمول و زنده پس هر چه جز ناریه آتیار و حکام برشته
همان آتیار و حکام تمام می آید که و گمانست بر آتش پاره و هر سینه زنده
یعنی بکین آتیار و حکام محلا هم مرتب بر ناریه است که آن آتش پاره
را محاط کرده اما چون آن ناریه آتش پاره را مرکب خود ساخته
عزیز سلطنت خود قرار داده این آتیار و حکام را بآن آتش پاره
مستتر آن که چنانچه و ما نعلنه عن صری تقری است از آن
ناریه که در یک تلویحی است بآن القصد اگر آن آتش پاره را درین حال

آتش آتیار

مجان

مجان تعال بودی هر آینه بعد از بان آواز عین خود با تار و طغی کا
با حدید و کسند اندک انداختی البتة ساعتی از خود رفته و از حقیقت
خود فاصله گشته باین که شکم شدی که من انکاری از آتش سوزانم و منم اگر
کار و بار طباخان و مدوان و صواغان بلکه جمع ارباب ضایع منوط کن
به چمن چون امواج مدب کشش رحمانی نفس کا اینه لرب انفعی کج
احدیت تو بکشد ز منم آناحق و لیس فی جستی سوی الله از آن سر بر
که کلام به ایت الیام کنت سعه الذی یسع به و البصر الذی یبصر
و مدید القی یطیق و طایفه القی فی بعا و در رویتی و لسانه الذی
تیکلم به حکایتی است از آن و اذا قال الله علی لسان بنیه سمع الله
من جمله و یصی الله علی لسان بنیه ما شاهد کنایتی است از آن تعال
است پس باریک و شگفتایست پس نازک باید که در آن یک سخن تفصیل
این را در مقام دیگر تفویض نماییم و در او ذاک فلا اقول کانه
شر لسان النطق عند اخری و زنها برین محاط تعجب نمای و بکار
پیش نیای زیر اگر چون از ناریه وادی مقدس ندای انی انما الله
بپا اهلین سر برزد اگر از نفس کا مد که اشرف موجودات و نموده جز

آتش آتیار

خواجه طاهر بن علی

و آواز نالقی براید محل تعجیب و از جمله لوازم انقیاد صدور خوارق
 غریب و ظهور تاثیرات قوی و استجاب دعوات و دفع طغیانات است
 که لای سانی لا یحسب له لأن استعاضی لا یحید لله مطهر
 با معنی و از جمله لوازم آن ظهور کربت و وبال برعد و به کمال این صفت
 نال است که من عادی و لیا فقدر ذلته بالحبیب سفید چرخ است
 افاده ۳ باز که لطیفه دیگر از حجب و عذب جدید از پرده لاریت
 میرسد ادراک و سعی بر غلبه و پناهی بس غیم پیدا میکند که بس این محال
 جمیع حقایق کونیه و موجودات اسکانیه و جنبات چون بودیه میگرد
 و بسنی که فیما بین نفس و خیال و حضرت حق ظاهر شده به همان نسبت در
 هر چیزی که در معرض وجود ظهور رسیده و حضرت حق روشن میگردد و ظهور
 انبساط عبودیه حضرت حق بر ساط وجود و قیام این حقایق متکثره مانده
 متوجه مدرک میگردد و مضمون هو الله قل الظاهر والباطن و هر یک
 شیء محبط و لو ولیم یجلی الی الامض السابعة السفلی علی الله
 دم نیز بر سببان اندر زنی تا فرج عشق و انضی جذبه علی کسب الی
 این شیء خاک و تمام مقدس پاک چه قدر جلاک کرده و این تراب

چنین در مجلس قرب رسالت و باب غلبه و مقصد صدق و مقام کرم یافته شعر
 جسم خاک از عشق برافراک شده که در نفس آمده جلاک شده عشق
 چون ظهور آمده شفا طهرت و غریب سی طهرت و از لوازم انقیاد
 دم از وحدت وجود زدن و لب بعارف الیه کشودن و ترنم نشانی
 این آیات نمودن شعر آنچه میگوید اندر زیر دلم فاش که گویم جهان
 بر هم زخم جمله مشوق است و عاشق پرده زنده معشوق است و عاشق
 این است آنچه از اکرام حجب یا صوری البیان بود تا فاش شود
 این اکرام نمودن تا تفصیل مقام ضاد بقای پس از کتب قوم ملت باید کرد
 و قدوه اوینا و زنده ارباب عیاضی شیخ ولی الله ازین کمال نظر
 النوافل تعمیر بی فرمانید تفصیل ثانی و چه تا یز طریق نبوة و آن شقی
 چهارچهر است بهایت اول در بیان حساب تحصیل حب با
 و آن شقی بر بند نهید و دافده است تمهید اول باید دانست که
 در اصل خلقت خود هر چند چیز غلط است و استخوان آن امور و استخوان
 استخوان آنها در جذب حبیت او و ولایت نهاده اند و هر فردی ازین نوع
 که لوح حبیت او از نقوش باطل تقلید ارباب جهل و غما که نظریات خود را

فاسد کرده احکام جلیت خود را از دست داده اند ضایع باشد
البته این امور از تفاخر و منقبت خود ملک هیچ انبای نوع خود
بیشتر و آنقدر از آنها واقف نیست صاحب خود و مثال خود پس
و هر که از انبای نوع خود مطلع باین امور و عاقل از طلب آنها
می پندارند او را در کرمه انبیا و سلفا میداند از جمله آن امور چشم
و تعظیم است و ترجیح جانب او بر ماسوا بی او و شکر نعمای او و کمال
مشفق و ترک مافات و صرف مرغوبات در استغایارهای او
و خود را در زمره بندگان او شمردن و نفس خود را زنا چیز محض در طلب
دیدن و زبانه او در عدم او کشیدن و جوارح را در خدمت او
آوردن و گردن در زیر بار دست او فرو کردن و دست او را بر خاکی
انگشت زدن و مرغوبات خود را در القیاد او با حقن و دل را بر خیز
استغای و امر و نهی خود را در محکم شدن و زرضوع و نیاز او عار
شمردن که که محارست امور خسیسه یا شاق پیش آید و استغاثت
و دعا و است بر امور مذکوره که خلاصه آن حق شناسی مسلم است
نمودن و با جمیع عناصر این کلمات است انکه انسان حید العظمت

بسم

بسم خود علاقه بهم میرسد که هر که از جمله آن مدد العمر بهیچ نمیکند
از خدمات پر دین مستی نه شده هیچ چیز مقابل نعمای او نیست
شناخت و جزای تحمل مشاق و یکا آوردن خدمات جز رضای
او نیست نه و است و اگر نیک عمل کنی هیچ فردی را از او آید
که در صورت نظرت مسلم اقران خود باشد غایب ازین امور که
یافت و تاج کجاست و پیاپی و تقه نو بانی و اعتبار از کفران مسلم
و نفرت از ان و سبب و قنایم باین در مابین افراد این
نوع جاری است مثلاً اگر کسی را بعد الدین و غیره خوانی می آید و ملک
آقا و عظیم استغاثت و القیاد و سلاطین یا دینی البته آن شخص این کار
از جمله بدایح خود خواهد شمرد و او را باین مع و سروری و استغای
عاجل خواهد شد ملک جی و سبی و نفع رسانیدن و در دل او
این قایل است قریب خواهد یافت و اگر بعقوق والدین و ابا قی الله
و ملک مروج از آقا و امانت است و نبی رسا طین کی است
کی است آن شخص این قول را دم و جو خود نهسته است شکی و غیبی و سبی
در دنیا قایل بهم خواهد رساند و از مروج حب منم است عظیم شای

مستحق

مستحق شد و به محبت اولی و از آنکه بجز جواد است و مراد از جواد
شخصیست که افاضه امور نافعه را بیغرض نماید چه هر انسان مسلم العظرة
از که با این صفت موصوف میدانند با بطبع او داد و ست میدارد و شایسته
اهل خدات و نفوة و از باب کرم و حرمت را از سزاوارترین افراد
و امرای نامدار هر کسی که از از باب فضل است و کیست باشد البته
از مصمم قلب خود دوست میدارد و دوستیای دل ایشان خوشتر
از دنیا و عز و جاه آن که را مستقراری میکرد و عزا و با ایشان انصافی
از آن خطا رسیده باشند یا نه چنانچه بر اهل وجدان پوشیده نیست
حال آنکه هیچ یکی از این خطا را جاد و حقیقت نتوان گفت چه هر که سوا
حق جل و علا مستعدی افاضه امور نافعه می شود و سعی در نیکی رساندن
می آرد و هر آنچه در غرضی از اخلاص و نیکی باندیده و یا از ابتعای مرضی
یا طلب ثواب جزئیی یا دفع عذاب اخروی یا تهذیب خلق خود
یا طلب نام و نشان خود یا امتیاز و یکسختی خود و کرم و شاد و مدح در از آن
یا استمال این امور باعث این افاضه و کرم گردیده و لیکن چون آن غرض
عند افاضه و الا نعام استوار نمیدارند و با غرض محض انعام رسیده اند

و در بادی نظریه‌هایی که او اطلاق پیدا میکنند بنا بر اینست که هر چه
 از رابطه است که درین جایی که او اطلاق که صفت خود حقیقت در دنیا
 نیافتد و در صورتی که بسایه‌هایی که اگر احیاناً از کسی از اینان ^{الان} پیدا
 و الا تمام تحصیل غرضی یا طلب منفعتی ظاهر میشود چه از رابطه است و در
 رتبه‌ها که ما خارج نموده‌ایم و در آن همان معدود کسی مانند از آن
 به تعظیم صمدیت و مراد از صمدیت شخصی است که خود نیاز باشد و غیر او را
 بسوی او احتیاج نباشد و این صمدیت امریست مشکک در کمال
 انحصار است چنانکه از اکل غریب و جمیع امثال آن از لوازم خواست
 مراتب است از صمدیت و استغناء جهت و شکل و لون و امثال آن از
 لوازم حیوانیه مراتب است فوق از آن و استغناء از معین و در بر و شریک
 و شیر و آلات و وسایط و امثال آن از لوازم غیر و همچنان استغناء از جایی
 و هر کار و منفعت و نسیان و وقایع که در آن و امثال آن از لوازم عمل
 مراتب است فوق از آن و استغناء از علت خود و عامل باشد و خواهی
 که کسی بگوید که مراتب است فوق از آن و دیگر مراتب و خواهی
 برین بپایان باید که در همچنین مراتب مراتب احتیاج غیر بسوی او نیست

است چه احتیاج و در اشکالات مستفاد علیات مراتب است
 و در مرتبت از تعظیم مرتبه است فوق از آن و در جمیع جوارح و قویا
 بسوی ایجاد و حمایت او مراتب است فوق از آن و نفس جمیع و بقای
 یعنی در خروج از رحم عدم و ظهور بر صمدیت و در مرتبه است فوق از آن
 و دیگر مراتب و قانیه را برین قیاس باید که در بازای هر در مرتبه از مرتبه
 مراتب است از تعظیم که مثل آن باشد در کمال انحصار یعنی هر قدر که صمدیت
 عالی‌تر احتیاج بسوی او قوی‌تر باشد تعظیمی که مقابل اوست کامل‌تر
 و واضح‌تر خواهد بود و باجمیع صمدیت تعظیم را مثل و در بر و نسیان قیاس
 که در هر قدر که یک پل و رفعت هم بر سر نه صمدیت قدر بزرگتر و کمال
 و پستی رویین نهاده‌ایم یعنی که هیچ یکی از مرتبه‌های مرتبی خواهی باشد خواهی
 باطن و عبادت را که عبادت تعظیم است و در حق کسی غیر ثبات صمدیت او
 یعنی استغناء او از عبادات امثال خود و احتیاج خود بسوی او در جوارح
 و اشکالات بجز این نمی‌تواند بلکه همین صمدیت بر اسحقاق آنهاست چنان
 است که لایحه‌ها می‌نماید و شایع نیز معبودیت معبودان باطل را حق
 صمدیت از این ابطال را نموده که با سبها اقیان است احتیاج آنها نود

مضطرب و در چارچوب آنرا بر مال و مال از ازال کتب اشغال آن شخص کرم
خود به بیان یافت نشان فصیح العربی البصیر کرم و آن امور که در نظریه
مستور بود و بر حسب ظاهر جلوه کردند و این که در تفصیل نظریه پیش نیست که
باقی وجهی للملکین حیثاً نظریه الله فی فطر الناس علیها الاستیلاء
تخلی الله ذالک الذین الملقیه و مدبول لب ملکة ابراهیم حیثاً نیست
خود تمهید ثالث باید دانست که هر چند احوال از فروع و احوال
لیکن چنین بود از احوال و مکملات آن نیز که آن شود و احوال
بفراوانی است و احوال نیز از احوال و چنانکه قالب جان معدود از فروع است
است همچنان که قالب جان از مکملات است و ششم و ضرب علیه
از فروع و کیفیت جنبه است و آن از احوال قیاسی که آنرا در رتبه مکملات است
آن باید نهاد چه اگر کسی را شغل غرضی و یا فروعی طری شود و از ظهور آثار آن
از رتبه ششم یا غیره و سر و سرای و از ضرب علیه یا از رتبه ششم یا ششمین
و نشاط و ترتیب محافل و شریعت و احکامات و اشغال آن از احوال و احوال
فرد یا جنبه مانع آید هر آینه این جنبه از فروع و سادس یا ششم
معدود شده و در سادس یا ششمین جنبه منطقی شده و نسبتاً فروع

و به اعتبار نهادن باطل خواهد شد و اگر آن حالت تلبیه و باحوال سادس
و احوال سادس یا ششمین که البتة آنها را قوی و از ادبی ابرسر و سادس
احاطه دست و همچنین سادس یا ششمین که در مکملات خود مستور است
و اندوه باشد که چه از امور تلبیه و احاطه سادس یا ششمین است لیکن احوال ششمین
و احوال تلبیه نیز آنرا در احوال سادس یا ششمین و یا ششمین که بر اهل حدیث
سیل پوشیده نیست و بدان این امور احکامات تلبیه مثل که متعلق به الیه
و ششمین را کمال لغزش خواهد شد چون این مقدمه محمد ششمین لایه
بر سر اصل کلام یا هم افاده احوال باید دانست که هر سادس یا ششمین
که در احوال الازال او را از احوال سعادت نوشته اند و غایتی حقیقی
در باره او کما شسته اند چون کوشش او در خودی شود که سادس یا ششمین
او به جای سادس یا ششمین و غایتی در احوال مراتب سعادت اعلای مرتبه
واقع است و با کمال احاطه و فضل لغت متصف از سادس یا ششمین
منزه و از صفات الهیه مراد این شخص را توای مراتب اعتبار و واقع
سعادت نسبت به هر چیز نسبی و او محتاج حاکم در جوارح و غایتی خود
هم پس که یکایک تمام وجود این حاجت در حاجت است و غایتی

حقیق با وجود کمال محدودیت و بسته گشتنهای او در مساحت بار او صفت بر او
 و به بصیر بصیرت خودی بلند آیتی را که منبت در آفاق و بهر نفس است
 و بی بی را که سبوط از ملکات سما که از شری و تاثر است بلکه
 عرش تا فرش خصوصاً در نوع انسان و خصوصاً در نفس این ناظر که سبوی
 پاره از ان اشارتی در صدر کلام گذشت تا بهر آنکه ذکره العبد
 فطرت او و دینیت نهاده اند جنبش بی پایان میکنند و در او را
 میبازند و چون در تعظیمی بر نسبت آن نعم حقیقی از معجزات و معجزه
 و ظهور افعالی و اقوالی که در آن تعظیم و شکر او باشد و نشان این است
 و کمالات او نماید و بذل اموالیکه بآن رضای او برستاید و تقاضا
 سیناید پس هیچگاه و تمهیداتی و تمهیداتی که در آن با افعالی خصوصیه و عوالم
 تعظیمیه ملاحظه آن معانی که در اول کلام مذکور شد و سر بر میزند تا چنانکه
 تمایل که دلالت بر تقدیر او به علای مراتب محدودیت و اقوای متما
 و بویست میدارد و ظهور میرسد خصوصاً کلام پاک او که شایع و مشهور
 امور در تعظیم بر روی است که فوق آن مقصور نیست با وجودیکه
 بآن کلام پاک تعظیم شعایر بنعم هم مخلوط گشته پس آن کلام پاک بر

آن

آن سون پاک کمال تعظیم و تقدیر معانی بودی که بالا مذکور شد بر زبان
 می آید و لذت این اذکار خصوصاً خلقت این کلام پاک و تعظیم او را
 مالا مال می سازد و غنای فطرت و شرافت مضامین دل او را صیه
 میکند و خوش و عقل او را سرسبز و شاد و خوش میکند و در خصلاتش بهر
 دو سادگی بر آید و دانی باطل و غرور و عجب و حجب و تعظیم باطن
 را به رخ بازش کرده و مشکلی میگرداند و عقل و قلب او را از الوهات
 بهر پاک بسیار زد و این است که این قوم و این را مذکر ایمان و مصلحت
 سکون و از سکون از حد و کلام معلوم شد که در احوال حسنی و افعال حسنه
 در باره احوال نفسانی تا نمیدی عظیم هم میرسد و آب و تا به خیم دست
 میرسد پس بنا به طبع این ذکر مذکور با بحث از یاد آورار به فطرت
 خواهد شد و الهی و تعظیمی بعد از اینها و ذکر خواهد بود مفت و خوش خواهد بود
 و آن جزو تعظیم افعالی و افعالی دیگر تقاضا خواهد کرد و همچنین
 از اینها بهر سیر و تا که مضمون تعلیل که تقدیر حضرت حق است بالوحدیت
 و بر بویست فضیلتی ذاتیه و فاضلی مستعدیه و افعالی مراتب است
 و از مسجود و تعظیم و مساطت تا شرف انعام و از سران افعالی

میرسد به خیم

بهما اقتضای آنست در دل و اگر از کرد و حکم پذیرد و خاک
 بر کانی که در عالم کون ظهور رسیده و میرسد به رافعت که در
 او با واسطه منوط دارند هر آنجا که باو با مثال او فایض شده
 بعد از آنکه تربیت یافته او را حجاب شرده و هر که لیک در زده از در
 موجودات یافته همه را عکس حال لا یرا ال اوست مانند و هر قدر که
 در یکی از ممکنات هویداست همه را از بارگاه جلال و در اقتضای
 پس معاقبت فضا حجاب در کبر حجاب قدرت از عین غیبه و حجاب
 جز با حیرت بدست نمی آید و آنرا تا در کتاب انعامات و مطالع
 نمی نماید و جز منون مجز و خیالات و عدم امکان تقسیم حقوق بجای است
 نمید و این است فکر این قوم و این را بر آید مصدق می کنیم افعال
 چون این که بکمال خود میرسد الفی شید عروج با عقلی مضطرب از
 قلب او سر بریزند و هیچ توانی باطن او را منحل نمیکردند و حقایق
 طاری میشود که او را تشبیه بجز که از حق تک در آب یسینم در
 توان داد که اگر بالایی چند همه آکات عظمت و انعام می نماید
 و اگر بر پایایی چند بجز آنرا انعام و عظمت می چند و اگر درون خود

کلامی که در این کتاب
 مذکور است

می چند همین می چند و اگر بیرون خود می چند همین می چند و اگر خود را در
 خدمت و شکر انعام او با خاک را بر کرده خاکستری بر باد داده و کرده
 باشد در این می بیخ را با انعام او سوارند در خیال خود میکنند و عظمت
 او در میزان عقل که سجد هر آینه در پای انفعال و نبات از حقیقت
 بیچکانه و خود در آنست فخرانی میداند ملک جوارح و قوای خود را هم
 در محو نمایی او شمرده و از حجاب قدره او دست خسته و محسوس و تعظیف
 میرساند و حقیقت ندارد که چشم خود که خیال تو دیده آ انتم بیای خود
 که بگویت رسیده است هر دم هزار بود زلم دست خورشید که در دست
 گرفته لبو کشیده است و هرگاه که اسم مبارک او بر زبان می آید
 تمام باطن او از عظمت و جلالت این اسم عظیم مثل برک از اسم حرمی
 بیرون و از هر بن گوئی او نه ای بخور و حیناج و آرزو استغناء و بی نیاز
 روی او فزوده صفت می شود پس این افت شده بر او که عروج و تعظیم
 مضطرب وسط بر طاهره باطن حرمین میشود و کجای بیانی مدق میکنند
 و از سبک نم این حب در معیبه طیب عقل حرمین که خالی از ابتلاع هوای
 برعت است که نشسته شده بک عقل حسی میبازیم و در سبک شایع

بهین است فرموده و این را در مقام عبادت خود و دیگران و در حالی
 ارکان ادب این را برای تحصیل همین مرتبه قرار داده که بک
 ایام نیز ملقب بنیام افاده ثانیه و بیان سواد است حبایه
 و آن مثل برود نمید و افاده است تمهید اول باید است
 که حاصل است با حصول ایام و اساس سواد است این سواد جاود
 استبای حضرت حق و اصطلاح جدا و مطلق است که در ازل الازل
 نصیب این ذره ناچیز گردیده و او را از زمره مقبولان معدود کرده پس
 همان استبای ازلی این ذره ناچیز را از خفیه خاک تا در درگاه
 نشان کشان می رود در مقام لطف جدید و تربیتی مناسب از
 بظهور میرسد اما چون استبای در به و فطرت است و الاثر و مقتضای
 می باشد و میباید وقت بعضی امور مناسب برده و فضا اندوی او در
 دانه را در تریا بر صندیلور میرسد بنا بر این امور را از زمره مقبولان
 و اسباب استیوان شود اگر چه سواد حقیقی و سبب می همان نورانیت
 که در ذره طهرت در بند حبلیت او و ولایت نهاده اند چه از اصناف
 صفات این امور سواد حاصل شد و غیر آن آثار هم مستعد بنیام

چه جای ترتیب این قسم لطیف بر مثال این امور صفات تمهید
 بعد از آنکه اگر چه سواد است این بر پایه سعادت را تقریر و تحریر نمید
 سادتن و در حیطه حد و شمار محصور گردون متعبر ملک تحذرت لیکن حکم
 حالایه که کله لبی بعضی از آن اشارت کرده می شود تا اهل
 عقل و فطانت سکوة را بر طوق قدیس کرده بحقیقت کار به بر ذرات
 اولی از عمده سواد است حبایه است حکم غریت قلبیه است بر بناء
 غریت و کمال و نور غریت بر سوافست و شدت لغت از عا
 بر حمت و غریت است حکم کمال الیقین یعنی آتای ظاهر و باطن کتاب
 ساین و ست رسول امین و کرم است را بر نهایی حضرت حق است
 در مقام تعلیم او و تعظیم شأن او و لا سیما شرح که عظم انوار است در کمال
 درایه که این کلام معقود و کثرت عبادت شریعت یا هم رسانیدن
 و سواس که هوام الناس او را بقوی ملقب بنیامید ملک مقصودان
 اطلالان قلب بر خدایه شریک و جوش رذن محبت و غریت و تعظیم از عظم
 بنیت او امر دین و عدم مبالغت بوافقت و مخالفت خلق در نهایی
 نانی و است حکم غریت بر وضع مانع و عانی کفایتی که بان دمال خود

در خواجه جوئی نعم خود بر باد اوان و سر و سامان خود را بر اشیای اوان
 و بافتن در نظر هست عاقل خود بجای نمی شمارد و هر عاقل و مانع را
 که در تراذی بهت خود بر مناجیه او سوزد نمیکند و نمک زده نمی یابد
 بلکه در طبع صیرت او مثل موازنه کاهن با گوشت سبباید و در دل خود
 بر دفع آن مانع و طرد آن عاقل شجاعتی می یابد و خود را با قضا و قدرت
 خدا بران چیره دست می شمارد و اگر چه آن عاقل صعب التذلل و کبر الطال
 باشد مثل پلوان آهن تن که آذوقه در جزئیات بیان و غرور مبارزه اثر اوان
 است کرده بمیدان کار بر کشیده آرد و چون آن خیر را با آن بسبب گوشت
 و تنگدستی را در اقران خود نمی شمارد بلکه در دل خود قطع میداند که هر که
 روی بهت خدا کنم و نیروی عزیمت بر کارم فی الاثنی مثل مورچه بر حال
 پایال توأم گردد اگر چه برستم زمان و از فرسایدت باشد این امر است
 آرد و بدایات که در آیه تقریر و لفظ تحریر از بیان و تصویر آن نمی کشد
 و بر چند فکر و محقق نیست آن سبکی سبباید و جز و جدا آن در آن
 با بر خیزد و خیزد سبب را آنجا که نیست و ندیده می شناسی بجز با پیشانی
 اناده ۲ از جمله سبب است حب ایما فی ترجیح بابت حق است بر جانسی

بها

چون یک در صفت نفس انگار می از آن بدید می آید و در اساس اسباب
 اعتقادی بود اگر در او آموزد که باعث آنکه در تقضی این اعتقاد تو اند
 بکسب شجاعت و اوقات اختلافی عظیم و قه و قه فاحش تحقیق است
 شما در یکس که شوق لاکل و الشرب باشد مثل عکس نمایان و حلوا
 می افتد ترک میل باین آموزد و دنیا و غیر در آن محض اقبال و سر و دست
 با نیکو طبع حاصل مثل آن باشد و نه امید حق شناسی و خدمت کلامی
 آن خیره نه توقع اشتیاق نیست زهد و اختیار و اشیای این امور و دل
 که در غیر آن نه و همچنین در تطبیق یک سبب محمول بر قوه شوق و شوق
 است و در در مشتاق ذرات اقبال و الحاح اقبال بکسب اتفاق و یاد و سبب
 مستوره علی بن العقیب بدست آمده و آنوقت سر و دست و سبب است
 و اگر بندگی اموال خطره بدست آرد و ترک زنا و مصاحبت با وجود قوه
 بهت طریقی و همچنان شوق و شوق و عدم موانع حریفه و طبع محسوس
 لطف و لذت و غنا من خط نموده و بسوی مشایقه که در محسوس آن مستوفی
 کرده در سالی که برای بدست آوردن آن محبوب بدل نموده و مع التفت
 نموده تا خبر دارد که در غیر آن نه و همچنین بدلی اموال خطره محسوس است

می شود و در نفس علی تاثیر می یابیم پس ساند که از ادب ایشان آتش
بخت افاده ۳۵ از جمله بیاد حبایه وقوع فعلیت در مرتبه
عقله شمس در تأیید شرح و احیای سنت و افعال بدست یافت
طریقت از طرق حقه یا نضره بقوله از قبولان حق یا انقضاست بهوش
از اهل با و مصایب یا عانت مجرای از غار من و اهل نواپ
یا نفسی که از صاحب قلن در اضطراب و از راه عسرتی از گرفتاری و
در چنین سنی که از آن نفس عام ظهور رسد یا اصلاح فیما بین الناس بر
سرتب شود که این سنی چند آن نفس شاق نیامده باشد و چنان
موجب صرف اموال خطیره یا اوقات عزیزه یا بدل مرغوبات یا
مالوفات نگردد و باشد فایز بر سطحی با هر نفس حدیث پرشید نماید
که آنچه در احادیث رسول امین و آثار سلف صالحین از ترتب ثمره
جزیه ذکر شده بر احوال قلیل السیره که گوی شود مجلس همین باید نمید
یعنی این افعال یا از قلم نیاید باشد یا از قلم نماند و آنست که
حدوث حب ایما یا در نفس فاعل خود معذره صدور یا بشود طمعی شود
در حبایه یا حب مراتب خود کمال و نقصان با الهیات موجب کلمات

استغنی

در متقی رنج در جات است و الله اعلم بهدایت ثالثه در بیان
آثار حب ایما یا و آنست که بر شش افاده است افاده از عده که
حب ایما یا در غایت در دنیا و یا حضرت حق است و اشغال او از امور
دینی و دنیوی است طریقت بقوله پس ساند که با سترهای او و حد و عهد
در دعوات ناس بیوی اطمینان افکند و در ایت ایشان و ترک
و فدا و طلب کماله و مشا ه و در حصول مقامات خداوندانه
حقان پیشانی اند که مقصود از آن کلام بیان حرمان ایشان است
از این مقام این ایشان و اصل عین مقامات و ترقی برین در جات
نی شوند و باشد که در این ایما یا نیز ترین ناس بعد از مشا ه و کلام
و با لاک قریب بشماران میان این خداوند و غارت ترین سیاهان
بگرد و مهارت و انگشت حقان پیشانی اند که مقصود آنست که تکلیف
و کعبه غریب ایشان جز رضای مولی و متابعت مصطفی نیست اگر چه
آن مقامات عالی و در جات رفیع بطریقه و اگر از طرق کسب یا فیض عطا
و جذبات بهیمنه ایشان شود و بیعت فراق و وصل چه باشد رضای
قلب که حیث باشد از غیر این تمامی الله و حب این جز با بجز طریقه

بدل او نخواهد رسید و اگر احیاناً حرکتی که شمر با خط را بر و غیر از این است
 باشد از آن صادر شود هرگز در دل خود انفعالی و فعلی که کشیده شود
 بسبب صدور این فعل نامتناهیست در زمره فعل طبعی و بسبب مزا جان
 خود در خود و همچنین صاحب یابی بسبب ملاحظه کمتر نزد آن و انفعالی
 در حقیقتی را از مصایب اگر چه انفعالی مصایب باشد که یابی
 و گذشت آن در اجتماع و سرور و کوه و غلای و نفع و یابی باشد
 پس این عدم اعتنا به جای عدم انتفاع باشد و عدم حصولی از نقص
 بدل آن مومن و کمال سرور و انتفاع به نعم منعم را شست و بر جای باید داشت
 و از آنجا که نیست که اگر چه صاحب یابی فکر و فکر است و لایه که را از تصویر
 رسد در آن فکر معانی سرور و یابی است که بسبب ملاحظه نعم شکفته و آلاء
 متواتر و سر بر زده و سایر افعال و از آنجا که قطعه و آب آن در از فروغ و یابی
 بر جای دوم سرور و اجتماع است چه اصل این شجاعت همان فرحت و سرور
 است که بسبب ملاحظه نعم حقیقی با وجود استغنائی آن ذات و افاضات
 از جمیع کمالات که از جمله این نعمتی از نعمه روزنه به معنی است و دیگر
 که استغنائی آن ذات بیشتر البرکات لم یزل و لا یزال است و نعم او

فایز

و نعم او فایز در هر حال و از آنجا که همین شجاعت است و رضا بقضا
 چه آن که حق تعالی و محب تحقیق چون خود را با وجود عدم استحقاق با نوع
 لطیف و اشفاق با لایزال در همه حال می بیند البته عقلی و غیره که کمتر
 نورایان است هر جا که یابی را که شمر معال او خود را در قبل تربت
 و نایب خود را در سرور و مع قطع النظر عن ذلک فی عدم استحقاق خود را
 بوجهی از وجود برای نعمتی از نعمه ملاحظه خواهد نمود شکایت عدم از یاد و یابی
 یا که صورت فتوری و بعضی از آن صادر از او نخواهد شد بلکه حکایت شکایت
 و خوف که را در زمین خود نمی تواند یافت عیت به در و صاف ترا حکمت
 و در کثرت که هر چه سابقه با حرکت عین الطافت است لهذا صاحب یابی
 از اشعار و شوق و مضامین عشقی که اساس اکثر این کلمات بر کوه و شکایت است
 البته از یابی برود و ملا و یابی یا که از شنیدن اشعار این اشعار را تا دلی
 بهم میرسد افاده از جمله آثار صاحب یابی عدم اقتضات بر یاضات شایسته
 و اگر چه مشرب و معایب و اشغال آن از ملاحظه لطیف نیند صاحب یابی این
 را از کمالات خود میداند و کمال اعتداف می نماید آری اگر بر این یابی از خود
 میگوید که از آن کمالات که از آنجا حال او است مرتب شود البته آن

و ایت در صدر و در احوال از مالک آن سنگ چوب بهر نسبت قرار
 میدهد و بر بخت رسیدن باب صدر او منشرح میشود که غنیا مالک دنیا
 در غایت از غنایم و بر کل شاق شرح میدهد و حق میگرد که لا اله الا الله
 بکذا الحق شرح الله صدره للاسلام بایست باین کلام و در اینجا
 لذت بیاید که بحکم دنیا بیان است از احوال این کرام پس لا اله الا الله
 جاهدوا انفسکم و ما عندکم و ما عندنا و ما عندنا و ما عندنا و ما عندنا
 علی الله فکون حسبه و ان تمکروا علیه فکونوا من الضالین و انتم
 بان الله مؤمنون الذین آمنوا و اتوا حجتهم علی علی و هم سیکرد و انوار بر صفا
 او که الحق شرح الله صدره للاسلام فکون علی بن ابی طالب انما شایسته
 باین جمله که میشود و او را در کف ولایت خود گرفته و در سایه کفالت تربیت
 جاده تیرگی و تشریح خود میبازد القصد او را الصافی خطیرة القدس
 و یقین از منبع تکوینیات و شریکات چه در علوم عقلیه و چه در ادیان قلبیه
 می آید تفصیل این احوال اگر اهل تشریح روحانی در باطن انسانی در قوه ادراک
 کرده اند یکی قوه دراک که الله دریافت و دانش است یعنی باین قوت
 شهادت و باغی از دریافت سیمو اگر در آن استی بعضی میکند و دیگر که

که حاصل سایه کیفیات نفسانیه سواد علم و ادراکات مثل فرحت و غلب
 و شجاعت و خوف و محبت و بغض و رضا و کراهیت و غم و شوق و اشتیاق
 آن است و او را لقب میسینانه و تائید فیما بین الفکرین بر بیست چه او را
 شجاعت و تحقیق حقیقت آن دیگر است و انفس شجاعت دیگر که عالم میفهم
 شجاعت و تحقیق در بحث انواع و اشعار و در باب تحصیل اوست که مبارزت
 ره زنی که دست مبارکی از او صورت نه نهد و بسا در پرت است که در
 جوی متوجه و در بحر آرد که شغرد است که تحصیل مذهب شجاعت و دیگر
 از سایه کیفیات نفسانیه از دستخیزان متعدد سینا به و همچنین ادراک امر خود
 مثل احساس باین است یا قیصر زبان و مثل از عان به صفره امور ضار
 شایع و احوال دیگر است و عروفت نفس کیفیات خفیه که از آثار آن
 ندوی رنگ و چه روانی چشم و خشک لب و سترغای عصب و تعطل اعضا
 امری دیگر است چه همان امر خوف را شجاع و حیوان هر دو در ادراک
 اتحاد بر حیوان حافی میکند که بشیخ عیسی شریب آن به چنین در ادراک است
 جمال و در یافت خط و قال آن عاشق خیر آن شکر اند اما بدولت
 چه و با و خلق و در نظر اچ میکند که بر غیر آن نه چون این صفت که نمیشد

و تا بزینا بدن العقل و القلب من نشین کردید پس باید دانست که بعضی
 اشخاص در بدو غفلت زکی العقل و منی القلب بسیارند و بعضی
 عکس آن چنانچه بر اهل تجربه پوشیده نیست پس باید که در بدو غفلت
 زکی العقل مخلوق اند چون غفلت از لیا اینها را با تمام میسرند
 و بواسطت این غفلت غلبه شرف پیدا کرده و در از جانب ادراک در
 امور عظیمه اقدام نمایند و آنرا رضا مندی حضرت حق و ولایت
 وکیل مطلق از جانب ادراک بر جوید بکنند مثلاً در مقام حق که ادراک
 از جانب حق صلی و علای از جانب ملائکه و عظام یا انبیای کریم یا اولیای
 ذوالاثر علیهم السلام را بنام چیزی بنویسد یا در معاد بطریق مکمل ادراک
 تر عنین بسوی آن امر کرده میشود یا بطریق کشف تمام حال آن اقدس را
 الیه آخر مابودی حاضر میشود یا در وقت فکر و نظر امور و احوال
 مأموره و محجرات و اشیاء بزرگ آن در ذهن او خطور میکند و احوال اینها
 و فایده گویند گفتند امری که بر تو میت لایان تعلیق دارد یا حاصل است
 یا نیست یا صامت منزله یا نه یا بر این تیس باید که بچنین افعال مستحق
 فرجه اگر شعلی رضا و غبطه غلبه شده و آن در کسوة انوار و ظلام نمی چرخد
 و لغزین را بنده را در صوره الوان مستحق و مستحقه و اشکال جمالی که

در حق باید و این قسم اشخاص را در معرفت شرح محمد بن سنا که
 در اصل حقیقت زکی القلب مظهر این امور مذکور در قلب ایشان بر
 می زند و عقل ایشان بکفایت این امور مجتهد شود یا از شکار شایسته
 الوقوع که ساطت این شخص در وقوع آن شایسته بعین شده در دل
 او مستحقی و حقایق می باید و در احوال و غری از قلب او سر می زند که
 ناچار کرده بر سر الوقوع آن ای آرد و این شخص در سبب و ثبوت این علم
 و در امر حیران می ماند و ولایت او را در حق می باید و نسبت شایسته
 مقدرة الوقوع یا بایست یا بیک و ساطت این شخص در وقوع آن
 در حق بعین نشده در خود چیزی و آنجا می جستجای بودی الوقوع آن
 و تصور حق و کمالی در سبب می وقوع آنها و عرض کمالی و در حق
 سخن شایسته طلب می آن در باطن او حادث می شود چنان
 بر مضبوطان حضرت حق در یابی بر غضب انزل او فزاد صفت
 بچو شده بر مرقومان رحیم مطلق آب زلال رحمت و شفقت از باطن
 او باران صفت بسیار که بر او سیر که بافت مضبوط این افعال
 با هر تو میت آخر همان که دیده مطلع نشده باشد بعد از وقوع

اگر چه گاهی روی نبرد و کارزار در میدان و اسفند یا شمشیر
 اسباب آلات پرکار و مهارت سواران و لشکریان و زور و پند
 لیکن در مایه شجاعت و دلادری از دل او میخیزد و در جرات کارزار
 جنگ و جدالی میگرداند که از مایان پرکار و راکب انصاف و اطوار ایشان
 را در دنیا و لباس مثل نرنگش عامه و طریق پرشش قبا و استمال مرز
 و امثال آن از پوشاک سپاهیان و نجفین طریق ایشان را در مهارت
 و جرات سواران و لشکریان از نردول دوست میدارد و هر خبر را
 که از ممالکات عرب یا هند و بید مجت و بول میزند و هر قصه را که
 مثل بر کلمات حرب اهل عرب یا هند بسط می دهد و بول می شنود
 با کمال امور متعلقه حرب در دله او جا میگیرد و با اهل آن که نشانی
 میدهد از دین و اندک کمال پس از جرات سواران و نجفین امثال
 آن که از اهل این و صف قبا و از انصاف آنها در دنیا و لباس
 شمشیر و در جرات که از این خلق حرب و شجاعت باشد با نیت و در حال
 میرساند و هر صفتی که کعبه این امر باشد هر چند در آن شصت یا
 بیست و چهار در دین او استوار می نماید و دل او از آن می

و دعا در میکالات خوب او را بدست نیاید و هست و شفیق او را تعلیم
 قرآنی حرب نه نماید و در مهارت کار و مهارت مبارزت حاضر نشود و در جنگ
 و شجاعت اهل نردول خود را بعد از پنج و شصت بکشد و همین که این
 او را سپردند شجاعت بال و پر کردند که اهل از خود ریخت و غموم نمود
 از سر او در وقت بسجتم شخصی شجاعت و شجاعت در بران جلیت خود
 سطر میدارد و در حقین سبوی مهارت آلات حرب و تعلیم آنها
 حق و حضور معارف مبارزت محض برای تحصیل قوا و شجاعت است
 و پس از نردول باید کرد که غلبت سبوی تحصیل قوا و شجاعت هم
 و در دله او تعلیم با تعلیم کعبه است و نخواهد شد یک حدوت آن
 از قبیل حدوت امور اضطراری است چه در دله خود خوش شجاعتی کرد
 قضای آن که تحصیل قوا و آن قصور و تحصیل قوا و آن غیر مزاحمت
 آلات و مهارت است اسانده و حضور معارف ممکن نیست با جبار اضطرار
 خود خود و طلب جرات نفس اسانده و استغرافی معارف خواهد نمود
 و بعد از حصول این امور مکه و قبیله او و بعد از آن تاب امور و از نردول
 که کسی از قرآن و امثال آن در امر مهارت و مبارزت طریق است

و مساواة با او نخواهد بود و بعضی دیگر بر صفای لوح حدیث و دلالت
استعداد از امور کلیه است و بطوری شود پس اگر ایشان
حرف شفق بدست آید بقدر نوره تربیت و تعلیم است و در وقت
از امور متعلق بحرف نصیب خود خواهد یافت و کمال است و بطریق
در روی ملبوسه که خواهد شد و شخصی دیگر که نتواند نظریه و تحت جمیع
و نظریه واقع شده اگر هزار استاده فن تربیت و نه در تعلیم
حرف خواهد نمود و هر که گاهی بدین مهارت و لایق می رسد که خواهد
شد و از تمام شده نامد غیر از جهت و نیزه منم و تحت افراسیاب
بر همه تم را ندید آفتاب و یاد خواهد گرفت همچنان از ادان
ضیق ربانی و از نزد اندک کسی بشرح رعایه است و تحقیق بر
افراد انسان با اعتبار نوع خود و عمر ما بر سبیل قرب حضرت حق و کمال
آن جواد مطلق را اجتناب از عقاید و افعال و اخلاق مضروب
و نهاد و بر اقامت نظام صالح در تدریس منزل و هدیه پیشرفت
در طبقات و واقع اند پس گمانیکه در لبعده ادای واقع شده اند
کمال اجمالی جمعی ایشان را با بیان حقیق منقبت میسازیم و چون آن

کمال

کمال اجمالی جمعی سبب اجمالی و وقت بشرایع تعصید منشرح گردد و آن
معنی قیامی قوال است یکدیگر و پس این صفت حدیثی از عباد صافه و خیر
جمعی که در ضمن تربیت و هدایت الهیه در ازل زایل فروخته شده بود که
و نور سبط او را بر مرکب خود میسازد و آب نایاب و عسل و غیره می کشد
پس سبب ترک نور جمعی و نور شری آن صفت حدیثی که از باطن انفس کمال
دو الارقاق یافته است مثل گوگرد و شکران بصیرت و اخلاص انسان
ملک و مملو را بر غیره میسازد و از نهاده و سروران قیامی کمال است
بگو احوال مقامات خدای سبب نالی عشق سبب ناسر بریند این
از باب کمال را زبان شرح ملایق میگویند بر اهل ذکا و طهارت ارباب
سودر و کیاست که طهارت از هر صفتی که بخواهد بگذراند و خداوند
رسیده باشد پوشیده و نخواهد آمد که صدیق من و جو مقلد این سبب
و من و جو تحقیق در شرایع پس اگر صدیق زکی انصاف رضا و کرامت
حضرت حق در افعال او احوال مخصوصه و صحت و طبع در عقاید و مملو
و در موصیبت در حقوق و مملو شخصی و صلاح و فساد نظام واجب الحفظ
در و قیام و معافا جزئیة نور جمعی خود دریافت میسازد و شکران

قلب خود میداند که فلان قول مخصوص یا فعل مخصوص مریضی حق است
 یا غیر مریضی و فلان عقیده خاص حق است یا باطل و فلان خلق مخصوص محمود است
 یا مذموم و فلان معاد خاص که فیما بین اهل شر و اهل اهل مدینه منعقد شده
 یا فلان رسم مخصوص که در فلان قوم ترویج یافته مؤلف نظام اتم است یا نه
 آن پس حکام این امور مذکوره ارا بر وجه معلوم می شود و یکی شبهه اول
 خود خصوصاً و دیگر بسبب اندراج او در کلیات شرع عموماً و علم که باین
 حاصل شده تحقیق است و نه تقلید و اگر یکی العقل است پس فوجی
 بسوی کلیات منعقد در خطبة القدس که برای تربیت نوع انسان
 عموماً متعین گردیده او را در خصوص میفرماید و آن کلیات از این است
 مگر که در امور الاعصار مخصوص میماند و استنباط خبر کلیات از آن کلیات
 که در پس علوم کلیه شرعی او را بر وجه واسطه میرسد و حالت فوری و
 انبیا علیهم الصلوٰۃ والسلام مثلاً بشهادت قلب خود میداند که فعلی که چنین و چنان
 باشد معتزب بر فلان جنس و غیر فلان نمره پس آن فعل مریضی است یا غیر مریضی
 و عقیده که متعلق بفلان حقیق باشد یا عاکی از مواضع است و سببهای آن
 یا دال بر فلان قایل و از فلان طریق حاصل شده باشد پس آن عقیده

بود تربیت نوع انسان معاش یا معاد از علی میدارد و هر عقیده که متعلق بفلان
 حقیق است یا بفلان معاد و صفات یا بفلان قایل یا با خود از فلان طریق
 آن عقیده یا باطل است یا در تربیت نوع انسان معاش یا معاد کار می آید و علم
 را تعلم آن فصول بسیار و هر خلق و ملک که متعلق فلان قایل باشد و تحصیل آن
 بفلان فلان امور حاجت اند و محو است و الا مذموم و هر معاشی و هر یکی
 و سببهای که بجز بفلان فلان مصالح شود پس قبول و سرائق نظام اتم است
 و واجب الروی و مخالفت نظام پس کلیات شریعت و علم احکام ملت او را
 نشان که انبیا هم میسر آن گفت و هم است و انبیا هم و نیز طریق اخذ آن
 از شریعتی که آن را در حدیث شرح نبوت فی الروح تعبیر میفرماید و بعضی
 اهل کمال آنرا روحی یا نفیسی میگویند پس بشرق در میان این کرام و انبیا
 عظیم علیهم الصلوٰۃ والسلام با قیاس منطقی و شریعت حکم و معیشت
 الی الامم است و پس نسبت ایشان با نبیا مثل نسبت ارواح انصاف با فلان
 یا نسبت انبیا با کبار یا با بی خود است که چنان ایشان من وجه علا و نبوت
 است و من وجه علا و نبوت ایشان احق اندک خلافه الانبیا میباشند
 که کتب خطی هر انبیا نشان نشود و که جمله اهل ملت ریاست ایشان

منقطع کرده چنانکه حصول قطع کلی از حکم شرعی در شان غیر مفسد
بعد از ارضای از مان برکت نشان ظهوریت مالاک امر استنباط سلطنت
و اجتماع تبتدین در زمانه عاقلین و تسبیح مابین انقدر معلوم کرده که
آن در زمانه صحابه بود و از لوازم ان مقام غیرت حق است
این کمال تعریفش آنکه چون آن غایت از لید در بد و نظرت بالاست
و کتاب و بد و نایط و مجاب اینها حکم را از نظر و متولد
و در هیچ ایمان و اوقات غیر ساطع و آلات کمال تر حجت آن قبول کرده
پس اگر ایام تعینای لوازم شریعت انفا و سبوی ماسوای حق از مفسد
مقبول سر بر نیند و در دل بان چیز عاقل و بهم میرساند یا چیز از راه
بسیار صفا و قوت آن امر همان بود و بلی او ظهور کرده و اسط تربیت می کرد
همان غایت از لید آن علاقه را بنوی از لوازم حدیث است بر هم میرسد
خیال از هم می باشد و از جمله آثار ان مقام نزول قبول در قلوب کمالی
و آدم است که ادا احکام الله عباد نادری چیز کمال این است فلا فانا
بیچند مجرب و کمال نادری فی السماء الی آن فال حی یوضع لک القبول
فی الامثال اشارت است باین معنی حقیقت این توبه است انظار جاهت است

کمال است

کمال است در هر آینه قلوب صافیست تفصیل این اجمال که چنانکه روح
و استغای انسان آینه در قلوب ایشان است چه هر عارضی که بر قلب
طاری می شود مثل محبت و غضب و فرحت هر آینه آثار آن عارض جز
روح و انسانی ظاهره جوید و میگرد و همچنین قلوب کمالی بنی آدم که از
حققت و انکسالات الی ماسوای صافی باشد به نسبت خطیئة القدس علم
آینه میدارد و مثلاً چیزی که بوقوع آن در خطیئة القدس مقدر شده البته کمتر
صلی از قبل وقوع در نام یاد و در حادی میزند و اراقل رخصتی سبوی وقوع
یا حتی در جمیع حساب آن در خود می یا بند پس حق حساب این کمال تر
و یک شتم خود و جاهت یافته و قدم صدق در خطیئة القدس حکم کرده
و مقدر صدق در رفیق اچ بدست آورده البته انعکاس آن و جا
در قلوب کمالی بنی آدم میشود پس هر که از صلی او را می بیند یا با او
همانست بنیامه یا بر حال و کمال او مطلع می شود البته از ته دل او را
دوست میدارد و علوم و اخبار او را از معین قلب سلم می آید که نه یک
او متابع در طرور او نشسته و زینت می شود که همان اوصاف و طرور در
یافته میشود که سبوی کسی را ز اهل صلاح او فی انفا فی غایه نه یافته

الف سقیه عما تقدّم فی بیان این سرود اتع شده غلا از زمان حضرت
آدم صلوات الله علیه صلوات الله علیه تا زمان حضرت ادریس لعین ربانی در مرتبه
افزودن انبیا علیهم السلام از انکه تا قبل از اوست در مراتب طریقت
و خیر و طبع سایر اهل طریقه و انکاد لباس و بنای مسکن و قبول بود چنان این ترتیب
بکمال خود رسید از زمان تا ادریس تعلیم حساب بقیه و علم و تحقیق و حیات
و کتابت و تعدادات و حقیقت در مثال آن از ضایع لطیف و مثل الطبع
بر خود حساب می نمود و هر دم ملوک که مناصب ملک نجوم است بر روی کار آمدن از
زمان اولی القریین اولی عالمین و بنای سلطنت و ریاست تقنین قوانین
حکومت و عدالت و جمع عساکر و وجود در خود چنان در مرتبه نوع انبیا
از معاد ایشان هم دوره از اول و تبدیل می شود و از باب اول کمال که در
روز روز او در کجالات خود می رسند علوم که مناسب دوره ایشان است
در تکرار ایشان می رسند و ایشان را در تکمیل خود میرساند اساسی و یکی
و بنیاد و اوست و در مرتبه حکم می سازند مثلاً در اولی از ادوار این است
در قیام قیام بود بعد از آن دوره اهل کلام بودند و بعد از آن دوره صوفیه
طیور و نر و این شخص برای تخیل ذکر کرده شده نه برای همه القصد چون که در دوره

باختام

پنجمین سوره و سوره ای دوره دیگر رو بسیمای غنی را که اهل انوار و انوار
و امین الطیف بر همان دوران جزوی از زمان تحقیق باشد وجود برکت که
او بعد از است دوره سابقه بر او بنیاد الگالی می رسد نه و در او از مرتبه
خود ساخته و همان خود قرار داده از زمان برکت نشان او و در آن افراد
انسان سومی الطاف جدید و صفره رحمانی میفرماید و با اقامت
این دوره از زمان می کنند و این تمام بالذات مقام حضرت قائم النبوة
و قاضی الاولایست علیه الصلوة و السلام و جمعیت ایشان می شود که این
مقام بر بعضی که ارم از اتباع او می بخشند که ایشان را با حقان و حاکمین
ملقب می سازند یعنی بودند آن شخص نهایت کامل دوره سابقه و در آن
کمال دوره لازم تحقیق میگرد و این مقام را در اصطلاح حضرت ایشان
بقیم فردا نیست ملقب می سازند و همه اهل کمال که در آن دوره تحقیق
می شوند در حقیقت شمع آن امام دوره اند اگر چه ایشان آن امام را
و در اندیشه اند و معنی اتباع ایشان در آنست که ایشان قصد تعلیم و
نیکبند و مسوئرت ایشان با و میرسد ملک معنی اتباع در پیام آنست
که در خدمت همان نشان الهی که در این دوره ظهور فرموده می کند و یکی

انسان را در ازل لازماً سبذول بود و بعضی اوقات چنین اقتضای فرموده که باره
از حق بدار حکم و معالاة و سیاست که در هر ایت افراد انسان و در هر کفایت
ایشان از مضرات معاش و معاد و در خلاصی ایشان از آفات و بروج و حوائج
قوی و تاثیر عظیم می باشد بزبان عربی عجز ایشان را تعلیم کرده خود و شیخ آنک
به ایت نشان انفع العرب الهم معضل کرده آید پس حجاب رسالت است
صلواة علیه آن که تمام مراد را شرح بدهد اولی و بی هر مضاعف و تزیین
پس تکمیل این فیض قدسی که از فیض الیقین نزول فرموده و بعد مسطور شده
یکی آنکه امور که در اصطلاح معاش و معاد و تاثیر و در دو در کفایت و روح و روان
دخی بینایه تعلیم جان انسور را مقصود کرده بکتابت دست نوشته شود و در این
مضامیر مذکوره داستان حکم و مافوقه و الکتابت خلاق محمود و اوقات حاکم
و سیاست مقصود و سبب فیض نایب و بعد و بعد در تمام این امور پیش از پیش
بکمال بر دو این وجه مقصود و مضاف است از کتابت سنت و همین است بنایی
به ایت و اساس عادات و متابع صلواة علیه همین را با وضع بیان تفصیل
فرموده و مبادی و طرق تحصیل و جزو کمال اعتناء مضبوط است و بعد و در
آنکه اطمینان بر وجه با صحت تعلیم قدسی و بر دو اصل عقاید و احکام تعلیم

در مذمت علم الایات در مقابله جمیع اهل اسلام مستقر ریاست پس از
 علوم و تقیه بعضی اسانده متون عرب و ادب و اجتماع دانشندان کلام
 و ادب و تفسیر و اخلاق و در محاب حکمت ایامیه بر روی کارند و این
 که بر حسب همین سی در زمره علماء آئینی کانیان نبی اصل نیل مقصد
 یافتند و اتباع ایشان در تطویل این مباحث سعی جمیع بکار بردند
 تا آنکه علوم و تقیه و طوایف الاذیال بوجود آمده بعد انقضای زمان
 برکت نشان این بر کوارات قومی از عقیدان به معنی که چرب است
 و طلب ریاست مجبول بودند بر روی کار آمدن پس همین قیل و قال و
 وجدان را فضل و کمال پذیرفته و کنار بست پس از آن خود انداخته
 بر سر خود در تحصیل امتثال این امور بجا صد بر باد دادند و راه فلسفه
 و اعتزال چو ندو جز حصره و ندامت از جهان فانی حاصل نکردند
 عرضت و ضران در که ترک نمودن سنی یا تفرغ از عمل فتنه کار
اعمال الدین مثل سعيهم في الحياه الدنيا هم ينجون النظم
يحيون صفا اعتادوا للدين و الحجج المسلمين موكل اى للک
 من الجاهلین باب دوم در بیان اجتناب از بدعتات

و طر

نظریه ادبی طایعات و خلی ایروان و تکلیف مضامین و آن مثل
 بر یک مقدمه چهار فصل و یک فافست مقدمه و آن مثل بر یک مقدمه
 افتاده از که در کوششهای و مراقبات مقامات که ادبیای کرام از آن
 و بعضی که در کوششهای و مراقبات مقامات که ادبیای کرام از آن
 و بدان اذکار و شغال و مراقبات بآن مقامات رسیده اند تا
 آن مقامات و برکت که در باره ادبیای علم از بارگاه ایزدی در
 برکت خرد از این بنام آغای و مدینه و آن آثار اصلا مرتب میگردد
 بر چندین سواد اهل کمال در ظهور غنیایات و برکات و قبولیت حضرت
 خالق الارض و هیولات ممکن نیست اما حسب طایفه که هر یک ظهورش
 در دلوته بعد از آن آثار فقیهین و فقهیه که مانع از آن گردیده حضرت
 تا حدی از آن مانع و مظلومیت قبی که مایل باشد و موانع ظهور آن آثار
 و ادارت در آن زمان مملکت بیدار باشد و مملکت بر ذیل مملکت
 و مملکت و عدم اعتناء با ادبیات و ادارت شرعی و بعضی که مقصود شایع
 در دلوته مملکت مبادرت در اعمال شرعیه ایشان است لهذا این کتاب
 بر وجه فصل تقسیم کردن ضرورتا و فصل اول در بیان اعتناء با

و آن شکل بر سر جایت است و جایت او که در ذکر عاقبت که مضبوط
 محمد بن و شکر بن و غیره شاعران و غیره که در سرای هم در و اول
 اسلام است و یافته و آن شکل بر دو تپه و شش افاده است تمهید کشف
 و شبهه و ک از مراد است احوال و احوال سلوک پیش می آید بیشتر که در میان
 کافر و مومن و متبع و متبع نیست بلکه ایمان مومن و مومن است
 با حق قبول است و کفر کافر و الی و الی و در متبع و متبع و کفر
 پس نشان کشف و شبهه و کفر کافر و الی و الی و در متبع و متبع و کفر
 محض است و در حق مومن و کفر کافر و الی و الی و در متبع و متبع و کفر
 مطرب است پس انسان کامل بعد از پیغمبر شود و الی معرفت الهی و مراد از معرفت
 الهی این معرفت محض است که هر کس با این آقا است یعنی آقا و کفر کافر
 در تمام احوالات عبادت و کفر کافر و الی و الی و در متبع و متبع و کفر
 از علی بر مکتب است و یا بعد از علی پس چه انقید معرفت که در مکتب
 آدمی است و کفر کفر و الی و الی و در متبع و متبع و کفر
 حقیقت نذره و معرفت است که در کفر کفر و الی و الی و در متبع و متبع و کفر
 غیر ممکن است اگر مثلاً معرفت را از انبیا و کفر کفر و الی و الی و در متبع و متبع و کفر

شدن

شدن که در سباده ای از این کمال نیست و اندک در جایی که با آنها پیش رسد
 اگر معرفت معصوم در کمال این نیست و در جود انسان کمال متعین میگردید
 پس مراد معرفت است که در جایی که با آنها پیش رسد و در جود انسان کمال متعین میگردید
 و آن معلوم می شود از قرآن و حدیث و بهمان معرفت آدمی را معرفت و الی و الی
 و با کمال الهی هم می رسد و آنرا که آن معرفت بدون معرفت و در متبع و متبع
 شده مثل کمال پس معرفت علی است معرفت یعنی و در کمال الهی
 معرفت و در متبع و متبع و الی و الی و در متبع و متبع و کفر
 و متبع و متبع و الی و الی و در متبع و متبع و کفر
 و می شود و عاقل بر سببیدن آن معنی و در عاقل و کفر کفر و الی و الی
 میگرد و در کمال و الی و الی و در متبع و متبع و کفر
 می آید چون از این کمال است و در متبع و متبع و کفر
 شود و همان است که در کمال و با وجود استماع این و کفر کفر و الی و الی
 نقایص دارند و در معرفت که در کفر کفر و الی و الی و در متبع و متبع و کفر
 تا مرتبه خاتم النبیین افادت باید فهمید و سلوک راه خدای تعالی متعین
 همین طریق معرفت سلوک نه چند از کمال راه ما هم بسیار است بحال از هم

کبریا و اوست جبر مقبول است این طریقه سفره منوط بر مصلحت اهل
 و افعال و احوال صاحب این طریقه است بلکه هر کتابی که در حق تعالی
 از حد و احوال راه حق بجهان صوفی شماراند که از مخالفت شرع پاک
 بلکه التزام آنرا طریق خود میدانند و اشغال قیصر است بدو شرک است و تعلیم
 مبینانید و کلام الماد در مردم افشا میکنند و افعال و احوال ایشان
 ایشان معاصی کنند هر که قابل با قتل است و در کینه و هر که با حق عزیر است
 و غیبه را تغیر و تنبیه کند و اگر با از بعضی احکام شرعی باشد بلای ایشان
 باشد نیز از بود و هر که ملاقات ایشان کند و سوا وجه و شانه ایشان را از
 بقیع انگار و اگر ایام کائنات هدایت کی از آنها در ملاقات خود بارگردد
 بگذرد و بگذرد ملاقات کند اگر هدایت یافت از نعم الهی شرم و اگر گشت
 از پر ارمون آن نکرد که اعتزاز از رحمت پر اهرام الهیات در حق لایب شد
 بیت تخت شعلت بر صحنه بخت که از معاصی بعضی اخبار بکشید
 آگاه و از جمله بدعات ماحده صوفیه شمار که در علوم اهل زمان غفلت
 و غفلت است و متغیران صوفی متبدلین هم گردیده و مدد و کمالات به ادا نموده و کمال
 حضرت و شمار اوست بر لب حضرت باید که از دستهای این کمالات اخبار

که

از خود هرگز نمیگوید که حق تعالی آن بخلیون انجیر باشد زیرا که تفرقه به ادا به هرگز
 نیست که اگر کسی سر بر زده باشد قابل اتباع نیست و مصلحت احوال
 در گذر اندیشه شاه هرگز نیست و بلای حق صحبت نبود مصلحت شخصی که کمال
 بجزیره و جزیره ام آب بجزیره در وقت اوقات قبول افتاد و سبب
 باب او گشت این معاصی این غلط فکری که در هر چند ماحده است و بجزیره
 الکلیف بجزیره داده ام و در زمره بنده کائنات و در اصل خدمت خوب می بود
 این تفرقه میسر شود یا نه کرده باشد و از به او در ترمانه و خود را
 از بند کائنات بکسر کند بنده کائنات بادشاه به پروانه عالمی و از انظار
 انوار رحمت متذکر العقاب سریع الامتقام داند و هر دم در هر حرکت
 و سکون ترسان و لرزان ماند اگر چه حالات عجیب وارد شده متغیر می شود
 کمالات به ادا نموده و آگاه از مکر بدعات ماحده وجودیه که در دنیا
 و دهر است شمار یافت و با تو اهل کمال بر طریقت شنبه گردیده که کمالی تو
 وجودی الهی است که کمال اتحاد خود با خدا و از ان لذت نمائند
 میدانند و متغیران شیطانی و مکر نفوس خبیثه بیان آن گفتگو را معاصی و مصلحت
 می بیند و الا اقل از مضرات آن احوال اوقات غریزه خود را باطن

مرفوعه نیاید بنحو ای مابین محمد مصطفی صلی الله علیه و آله سلم تا آنکه از طرف خود
او که از بیان آن بگذرد پس ما را از آن چه سوار اگر می کار آمدنی
مای بود نظیر موم و سلوایه مان آگاه میفرمود و شایع علیکم یا اهل بیت
صراط الحکم تا آنکه دست پس بگو تا از آن بترست که ما را از حق تا آنکه
و چه که سبب روح الحکمی و اوقتی نبرد اتمی بود تا آنکه مردم پس نشناختند
پس انقید ما بدانت که این مخلوقات عین حق نیستند که چه موم آباد
پاک است پس پیش از این بعضی از آن بگوید که چنانکه حضرت زین العابدین
و زنجیر آن حکم بوی است بچنین مخلوقات و که نه عین صفات اند
و نه غیر آن بلکه ظاهر آن پس صفات اگر چه فی حد و اتساع حق و نظایر
است لیکن بنا بر تقضای حکمت الهیه با وجود است فنا در ظاهر صفات مختلف
که عبارت از مخلوقات است ظهور بخود و عین حق محصور و لا بطریق است
که احاطه و اتمی احوال آن بزرگ و داران را بر خلاف تصور ایشان حمل کرد
راه تحریف و تمییس مجوده اند پس انقید در حق صفات فناء در احوال
مجود را باین شکل که حرف کردن بی فایده محض است ملک بر جبر است آنرا که
به روی انجاست علی صاحبها الصلوٰه والسلام آنرا که بعد از عات

چهارم موصوفی شاعر که در دعوا ام اهل اسلام شمشیر یافته قیل و قال کش
و جدال در سلسله تقدیر است باید دانست که ایمان با تقدیر از عظم عقاید است
و که دو اجابت ضروری است از یک سو تسلیم تقدیر با محبت تکلیف الیکلوفه
و در باقی تفکر فاعلی میسر آید و بنیاد علی شرایع از تحقق این است که در تحقق
این محبت یقین نباشد شدیدی منع فرموده پس لازم بود اهل اسلام همین
که ایمان با جمالی آن گفته نمایند و در کبر زلفه تسلیم الامور و کبر عیاض
منع این است که دست نه در آورند لیکن از یک سو درین نیروی از زمانه
رفتار و معنای تقدیر بسبب ظاهر و مکنون تکلیف که تفریع را معارض تقدیر
نمیده و بسبب تقدیر تسک نموده و اطلاق شرایع بعد و جهدی نمایند و باید که
تقدیر را به تفریع محض و انوار اشاریه و جمالی بسوی تحقق این تسک مرور افتاد
و معنی مقصود در این کتاب اتمام همان ایمان جمالی است و بسبب این
برای مسیحات هر سینه و فایده از اطمینان علی بنیاد این مقصود محمدین
کرده شده پس بگویم که افعال و احوالی بر بندگان و عوالات مسکات
الشیان و علوم و ارادات اینان چه گونه و چه نمود از ایجاد خیر
و کمون آن قادر مطلق است و بسبب این در تخریس ای بعضی افعال در بعضی

و بعضی افعال دیگر و بعضی مبدء مکان دیگر مثل خلق ایمان در قلب صمدی که
 که کفر و دل ایچ بهل بر حاکمی است بخیر که آنرا ایمان مطلق بشیخ و نصیر الی
 شود که در آنجا مبدء معلوم است که آن حکمت بر احاطه تفاهت است تعداد
 ازلی است و تشبیلی برای تصور اختلاف استعداد از دنیا است که در یک
 عظیم انسان که بر هزاران نوع خوب محسوب است بعضی از آن قابل محسوس
 و بعضی از آن قابل ماضی آنچیز که ماضی میزند است و آنچه نامشخص
 است و تفاوتی با شمار دارد و بعضی در وقت تراشیدن درخت آنچنان
 ناکاره سبک خواهد ماند که در دست ایضا خرقه شش که رایج است که بعد از
 آتش در اول غیر و در بعضی آنچنان که بایستی است خواهد بود که وقت
 تر شدن زمان آتش بماند است تا در آن آتش تخریب شود و بعضی در
 که در آن آید که بعضی را خوب که یک یا چند باره را تخریب می نمایند و در
 تفاوت شمار است بعضی تخریب خلقت خلقت را در دنیا است و بعضی در
 پانچانه در دنیا که در تخریب است تخریب است که تخریب تخریب شده است
 حق پرست که هیچ نوع نقوش حرف کلام الهی نشده و تخریب است که در
 صانع بهشتی است که در آنکه افتاده پا به پا از آن راکشیده و بعضی شده

استعدادات

استعداد استعداد را که شمار است و در افراد نوع انسان به تصویر کشید
 و بعضی مثل راحته ششخ الامام خود بعد از انصاری بر روی شش
 و بعد از آنکه در هر استعداد و استعداد آه که درین تفاوت رزه و آهین باره
 از یک یا یک یا یک است و در آن و در آنکه شش اگر چه تعدادی استعداد
 در صلاح و نسا در هر خلقت یا اصلاح هر استعداد بعد از خلقت است
 تدریج و بعد از آنکه پس پس و کاریت پس تا حکمت نفس تفاوت
 استعدادات در صلاح و نسا در هر خلقت و صلاح بعضی استعداد
 فاسده و ابتدای بعضی بر نسا و لذتی که در پاره نادره و کارخانه عظیم انسان
 که در تفاوت است که عبارت از طبیعت صح صفات کمال است
 بر روی کار آید و در هر خانه معلوم که اگر هر استعدادات در هر خلقت
 است و بی که بود یا اصلاح هیچ یکی از استعدادات فاسده بعضی حیثیت
 غیر شود که هر استعداد علم صورتی است و نانی کارخانه حکومت که عبارت
 عظیم طبعین و تخریب عصا است پس اگر هر استعدادات در صلاح و
 در هر خلقت است و بی که بود یا اصلاح استعدادات فاسده غیر و آه
 صفت حکومت بر دو جهت خود یعنی تخریب و تنجیم ظهوری خود آید بی بینی

میکنند البته این امور مذکور در کتب نسبت به بنای شفا نیست که این
 دست و پا زدن است این قول و فعل لازم دارد در شفا فعل که موصوف
 ارادت ایشان صادر می شود و کوفات آن حق می باشد اما این
 همیشه اندک که این فعل از ارادت طاهره و شفا است و در یافتن
 نمودن فعل یا ارادت فعل مذکور به انسان مثل حکم شرعی می باشد
 قرآن مجید ثابت است پس علم از ان لازم است که بنا بر حکم را
 از قرآن فهم کرده قبول نموده این حکم را هم قبول نماید و فعل
 تپه خود را بخوبی نسبت کند و در یافتن همین امر که این فعل بار آورده باشد
 شده در توجیه طرح و تفسیرش کفایت میکند و اما اینکه علم چاره است
 نداده اند با صفت اراده بر ایجاب فرموده اند یا اراده او در هر امر
 این فعل و اقوال متوجه ساخته اند پس چه پیش اگر اینها امور از پیش
 ظهور و آثار استعدا از این است و تا نقد و استعدا و است از این
 پس پیش از صدور کلام مذکور شده اگر در ظاهر کسی سوال هم رسد که
 ثابت شد است هر که این را می بیند میل او را در دلش انداخته
 پس حکمت بعث رسول و انزال کتب و اقامت حج و زکات و دعوت

در

در حق و غیر و تعلیم و تشریع و عباد و حدود و حقیقت پس میگویم که اگر چه
 کائنات بعضی ایجاب حضرت خالق لا یزال و اسرار و اسطر و الا
 لیکن آنکه مطلق بعضی است با بهره خود بعضی شیء را بعضی موجود است
 ساخته و بسط و بساط و عبادت بر روی که را آورده شلا و هم شش و شش
 این بر وجهی از مخلوقات حضرت رب الارباب بلا واسطه و حاجت است لیکن در
 میان شفاع و حرمش را بطایفه ای خاص ایجاب فرموده که بسبب این ارتباط
 شش را بسبب شفاع و در بسبب بنای این تالیس باید کرد که هر چند
 و اقوال که از نفوس خود است اما ارادت صادر شود و مخلوقات آن قادر
 اند لیکن در میان افعال و در میان ارادات ارتباط نیست اما آنکه
 حلق بین صفاتی خود ابداع فرموده و همچنین در میان ارادات در میان
 امور مذکور و الله عز و جل و انزال کتب و انشاء عبادت
 مستحکم گردانیده شلا میتوان گفت که اراده امور با امور بعد از دل
 بسبب و ارادت و این تعلیم و تعلیم مستحق کرده با اراده است پس
 اراده و ظاهر و غیر بسبب و جهت و اقامت حدود و حقیقت
 و نیز باید دانست که تمامی افعال و اقوال اگر چه از آثار استعداد است

از این است اما ذات بر صرف استعداد کامل نیست از جهت سبب آنکه
 قابل الزام نیست بدو زیرا که از بیجا خود آنکه کند و نکند و ببرد و
 و خستد و فروانگی را بر بلا و خلاف مدال و علم ندارد و نیز عادت
 حکومت و مملکت که بعد از و حکمت و مروت و صفات شریفه این است
 که با سبب علم خود که بعضی بود انعام و انتقام غیر مایه نماند و این که از
 رفیع نفس جز در رسیدن آنکه باشد به شمع الهی است و در هیچ مکر و
 نغز که کرد و از مصلحت و جرات خودی خواهد داد لیکن بدون ظهور امری نماند
 و در مکر و نغز آنکه این انعامی که مرجع بر دیگران باشد نخواهد بود و در
 صفتش همین قدر کافیت که شخصی بچکر که رای بر او و با این صفت
 که جانش نماند کردن بر انسان و در این و بی است اما بدون ظاهر
 از آن شخصیت خوش نخواهد زد و قصد هلاک نخواهد نمود همین که
 انعامی از وی صادر کرد و آنقدر بر او چشم خواهد شد که بجز تملی و مزاح
 تجر و نخواهد کرد و در وقت قتل اطمینان خاطر او را دست نخواهد داد
 خانه باز دست و خط او از همین تشکیلات یک گونه تصور باید کرد که
 هر چند استعداد از این بی غیر و طبع معلوم آن علام الغیوب است

بلی

لیکن بدون از آنکه بکند و غلبه و بی باعث انتقام نمیشود و همچنین
 طاعت بجز رحمت بجز شایسته است تا مگر که یکی ظهور از پیش
 بخت و شایسته آید و کوشش افاده از جمله طاعت مشرب که چون شکار کردن
 و عوام اهل زمان نموده اند و در دست است و صاحبان و شکار را و در شکار
 بعضی از قبایل و قبیله که در و نایت افراط در شکار میزند که در شکار
 اگر حدیث و نحوه او باشد پس باید که بعد از این امر باید نمیدانست
 اگر مرشد باریست و راه خدای تعالی است قال الله تعالی یا ایها الذین
 آمنوا اتقوا الله و استغوا له الی سبیلک وجاهد فی سبیلک لعلکم
 تفلحون ای مومنان بر سر کنید از خدا و ملک و سید را و جاهاد کنید
 در راه دینی شاید که شایسته کار شود و درین آیت برای فلاح چهار چیز فرموده
 ایان اتقوی و استغوا له و جهاد و در راه دینی اهل ملک این آیت را
 سبک میکنند و سید و مرشد را میدانند پس تا این مرشد بنا بر فلاح
 و قوت تحقیق پیش از عبادت مرشد است و مرشد را بهین اهل آیت
 نهاده و در مرشد راه باید که در دست پس بیاید که مرشد کسی را که در کتب
 فی الفقه شرح شریف نبود و بر طریق مستقیم که اتباع قرآن و حدیث است

سزا دل مغربوی قیور اهل الله شفقتی قلید و بخت بد بکن بعد از منین
 آنقدر مضرتی بکشد بر سزا که خارج از زبان است پس لابد به خود خور و خور
 را لازم است که ازین امر با کل اعراض کرده آنرا سزا نیست یا سزا
 و از آنجمله است در دو استقامت از اهل قیور است که آنرا حاجت و ایا
 سلطان بنیستند در مراتب سزا عا و التها و او شرک میدهد و در آن
 آنها از سزا است تقیم و حیدر است لیکن در اینجا شرح کردن احوال
 خواص آگاه و در آن مظهر است که بار آورده است غرض این بانی قصد هر آن
 بعید میکند پس باید دانست که هر چند اولیا و مقبولان بارگاه حق را است
 جری است که حبیب را حبیب میرساند و ایشان را آنچنان اعلیای الهیه
 و معارف با نیاید و می شود که در عالم حبیب و سزا که از کبر غیب میشود
 با علی آنها را احیاء می توان گفت لیکن طاریب نیست که هم این عالم
 هر دو مانند قدرت و توفیق که احیای این عالم را حاصل است ایشان را هرگز نیست
 اگر فی الواقع هر قسم توفیق و قدرت تحقیق می بود و در محاسن و مراتب
 مدعا حاصل می شد تمام عالم تقدیر می نمود و میگردید و سزا و سزا
 لغو و حاصل می شد پس ازین که در یک حادثه الهیه در تربیت و ارشاد

به این نوال عاریت که استغاضه فیوض از زندگان شود و اگر احیا
 تا کسی را اینچنین تندر که خود کار از روی شغف بود و سیر نیاید پس خزا
 راست از آنکه بعید و کند یک متابعت قرآن و حدیث را لازم کرد که
 مشایخ عتقات است پیغمبر خداصلی الله علیه و آله و سلم ارشاد فرمود که است
 فیکم الکتابین ما انتم بحالکم عیالکم فلیقلوا بعد فی کتاب الله و عتق
 از حق می گویند که سزا است ام بشنا و در جلیل القدر ما را میگرد و در سزا و سزا
 هرگز سزا را که سزا است که سزا است که سزا است که سزا است که سزا است
 ترک می کند که سزا است که سزا است که سزا است که سزا است که سزا است
 هرگز که سزا است که سزا است که سزا است که سزا است که سزا است
 الی طریقی را یافتن آن محمود و درین عالم اگر چه دشوار است پس چنان است
 از آن طریقی و صدق این حدیث شریف همان شخص خواهد بود که تمام احوال
 و افعال در احوال او موافق کتاب است باشد و طریقی است که تحقیق احوال
 این بزرگ و ارادین درین خرد زمان است با اکبر اعظم و کبر است اقر
 تا در و کتاب لیکن قرآن مجید که بهترین ذریعه نجات است هر جا

و همچنین حدیث شریف هر وقت پس از این پنج آیه ختم کردی
 میبارد و این دلالت علیاً پیدا و فی الحقیقت همچنین است که مانی
 اتباع قرآن و حدیث هم دلالت است و ذکر بر تقدیر ایشان و در وقت
 هم میگوید پس در غیر اینها علیهم الصلوٰه و السلام جانی بسبب حدیثی که
 ظهور آثار ارواح امری نیست پس بسبب شیطانی حکایت صوره یا صورت
 آنها کرده با حری خلاف شرح حکم نماید و این بسیار ناؤاکن است شدت
 اشتغال و نیاز مضطربان جان آخر قبول کرده آنچه در قرآن و حدیث
 و عقیدت ثابت است از آن چشم پوشی نموده در مغاک هلاک افتد و حکایت
 صورت و صورت هم بنا بر شش صوره صورت و صورت ایشان می باشد
 و هر که شناسا باشد پس آوازی با القای در قلب در وقت غیر
 و ظهور توهمی و کیفیات در مراقبات بنا بر این اندن بعضی بهایی بنزد
 که برای فارغ حاش لطیف توکری یا تبارست اسفار بعیده کردن البتہ
 پس بر اجمال حصول مطلب یعنی همین سفر مذکور با شش جوهرش که از
 سبب حصول مطلب دینی نیست بلکه مقام بر بادی مایه ایان خوف از حق
 اصل سر مایه کسب سعادت است از تندی و قط و ان عرق شیطانی

و قرآن آنها و از آنکه این است که روشن کردن چرخ بر محور
 و در سحر که از روشنی میگویند باشد حرام است و لذت نیکار
 در حدیث صحیح و از دست همین مردم شیشه که از آن مثل وقت ظهور
 انوار ملکوتی القدر و لیلته البرات ساعت اجابت دعا میدهند و
 دعا یا وقت شیشه و ساعت رست دعا بارش کردن چنانچه
 امام می بنویسد معاذ الله من ذالک و حدیث شریف و از دست که اینها
 در آن دعا در وقت زنا و سرقت از آنها جدا می شود و زیاده تر از آنها
 ایمان اینان بخبر دعا آنوقت بر باد میرود و یک کجبل عذر نباشد
 چون صاف که فرستند اگر جاهل نیست پس البته که فرستند چه حرام شرعی
 عبادت معده دعا و ذکر و صرف احتمال حرام کفر است چه جایگزینا
 عبادت شکر افاده از جمله عبادت شرکین صوفی شعار که در خواص و عوام
 اهل اسلام یکجور نام غایت شکر یا فیه ادوی نظر و نیاز و اکیاست
 پس که شکر کثرت و اسراف اموال و اختراع عبادت بوجه مستعد در آن
 راه یافت میانش آنکه اگر چه اصل آن امر متبرک و خوب موافق حکم شرع است
 لیکن جوهر عوام و اعیان ملت خود شده درین امور تکیه و تکیه نمودن و تکیه

یکی است که وقت ترک شدن کسب اسم از عالم کمالی آن زمان تا حال بسبب
 کسالت و غشاد و عادت ترک شده بسبب غفلت و غرض از حق تعالی که ملک کرده
 بعد از آن توفیق را مصلحتا بخیر خاطر داشته تا که این رسوم را در این مرتبه
 بسبب مصالح اعتقاد و بیکر کسب اسم که زنده می کند که تصور از آن لغت و قوت
 رسانیدن است نسبت ظهور یافته و ظهور و شمع آسمان در حدیث نبوی است
 و عادت یک صورت از آن که باز جاذبه است و اجتناب و صورت دیگر که
 از قنات بکلان و اوقات سیر که و غیره با عموم با بعضی نزدیکان و قنات
 آنجا شود و باینکه رسون و رسون است و در حدیث مشهور و معروف و شرح آن
 احادیث مرسله و طایفه است در یافتن آن کتب حدیث خواهد بود
 یکی که حدیثی که در کتب ما یستفید که اتباع پیغمبر و اهل بیت علیهم السلام هر آنکه
 در آن از طایفه و تفریط واقع می شود و هر چند در طایفه و تفریط نمی بود لیکن
 بر عاده اعتدال است و طایفه فضل است و از جانب دیگر و تفریط پس او که
 اصوات در وقت محضه قبول یا غیرت آن نبوی که از جانب رسالت است پس از حدیث
 مردی ثابت شده همان وضع اگر بوقوع و غیره فضل است از اوضاع و غیره که
 صحت حدیث و کلام در حدیث است و طایفه و طایفه از حدیث و تفریط و تفریط

و در آن مودت کسی از صحابه و غیره مودت که در شیب بقا بر بایر رفت و در ما
 با یکدیگر چه جای که تا یکدیگر در باشند پس حال اگر کسی اتباع پیغمبر علی الله علیه و آله
 و شیب برات و معتقد و جمع طایفه و ادویه و افرو گذر از اینها است پیغمبر صلی الله علیه و آله
 سلام که در پیغمبر و یکدیگر با یکدیگر این مرتبه شده و بر هم انجامیده و حدیث
 در آن نبی خواهد ماند و مثال موضع این است که حدیثی که جامع فضل است
 و اگر تفریط باشد که حدیث و اما بعد از حدیث و دیگر سوای عامردی از آن حدیث
 که حضرت سالت پیاده سعد بن معاذ را بعد از آن نشان که ما در هم ماکه و حدیث
 و با یکدیگر یافتن اگر این حدیث و حدیث دیگر و پس از اینها که حدیث نبوی است
 رسیده فرمود که چه کسی که این حدیث را در حدیث و خواندن سوره بقره
 که حدیثی در حدیث است و در حدیث و حدیث و حدیث و حدیث و حدیث و حدیث
 بعد از آن نشان برده تا از حدیث و حدیث و حدیث و حدیث و حدیث و حدیث
 میا و دیگر از مسلمانان و حدیث و حدیث و حدیث و حدیث و حدیث و حدیث
 رسانیدن آن حدیث و حدیث و حدیث و حدیث و حدیث و حدیث و حدیث و حدیث
 که حدیث و حدیث و حدیث و حدیث و حدیث و حدیث و حدیث و حدیث و حدیث
 این حدیث و حدیث و حدیث و حدیث و حدیث و حدیث و حدیث و حدیث و حدیث

و احرام و زکوة و نماز و سواست که ششصد و پنجاه و پنج وقت و نوبت و هر طایفه
و وضع آن و تمام آن کند که آن همه از پنج خانیست از بی ملکات و بعضا فوق آن
در مرتبه توحید و تقوی است و صرف تعیین الزام و ملازمه و هر چه از این
گوید و از جهت تعیین وقت و طایفه بسیار هم و بیانی هم و نیز بی بیانی
باقی نماید که اینها اصطلاحات و عبارات باشد صرف جهت نام و نشان
و منع طعن و تشنیع مردمان و خود حضرت لایق و شایسته این بیانی و از آن
که نام نهاده اند اعتبار بر بی آید و بیان که از حدیث و اصول و طایفه و از حدیث
و حال صالح و کمالی که از حدیث و اصول و طایفه و از حدیث و اصول و طایفه
شاه جهان آباد و مملکت بخارا و خراسان در این زمانه که در اول قسم
حقیقت است که اصلا معنی از مملکت نهاده و رسوم خود و وجودی که از حدیث و اصول و طایفه
و تائید حقیقی است که بر رسوم مملکت و کفر و ایمان و تائید و تائید و تائید
شرع و عقل و سنجیده و از حالات و از ادوات و تعبیه خود و در وقت از حدیث و اصول و طایفه
بحث کرده و امر خود را یافت خود را از الزام بر رسوم تائید باید شد و در وقت از حدیث و اصول و طایفه
الکونیه و جمیع المومنین من کل المملکات و از حدیث و اصول و طایفه و از حدیث و اصول و طایفه
و از حدیث و اصول و طایفه و از حدیث و اصول و طایفه و از حدیث و اصول و طایفه

و بقول اکثر علما این لعنت بجهت کفر است پس اگر کسی کفرش از اهل بیت
 پدید آید بکار هم می آید و در روز قیامت خواهد بود و حقیقت آنست که کسی که
 در نزد و نیاز از کتاب عامی که می کند نشان از اعیان ثواب می نویسد
 شرک می کند و می داند که این کار برای بزرگان کفر محض است خدا هرگز
 مسیبت و لعنتش را که هرگز در تو نشمارد نیاز مانی بزرگان مصلحت کشیده صرف
 کرده باشد اگر از روی پرستند که بای این خدا هم خبری داده و خواهد گفت که
 باطله خدا را و آثار بعضی در مرتبه رسا و تقرب ضاچو می نماید و جان
 دل این معنی است وَمَنْ أَلْفَنِي تَحْتَ يَدِي فَقَدْ بَدَّلَ اللَّهُ أَمْرًا يَجْعَلُ
كُلَّ الْكَلْبِ كَالْذِيئَةِ أَتَى أَشَدَّ حَيْأَةً لِلَّهِ وَمَنْ يَرِجْ مِنْهُ يَرِجْ بِهَا كَالْإِيَّاهِ
فَوْجًا بِالْإِسْتِغْنَاءِ وَهِيَ إِذَا تَجَاوَزَهَا بَعْدَ حَسْرَتِ مَنْ عَمِلَ بِهَا فِي نِيَّازِ
 پس چاره کار طالب حق و عوالب و تسخیر مصلحت خدا و رسول درین
 زمان آنست که بروج هر شخصی که اعیان ثواب منظور باشد بلا تعدیل و تسخیر
 طعام و مشا و لا آن هر چیزی که نافع و بهتر در حق فقر و محتاجین است
 و بعد از این بیت متروک تر بود صرف نماید و از طرف آن شخص ثبت کرده
 آرد و اگر و عا کم کند بهتر است و تمام شود در رسوم یک نام در کتب باشد

بقول

و بقول اکثر علما این لعنت بجهت کفر است پس اگر کسی کفرش از اهل بیت
 پدید آید بکار هم می آید و در روز قیامت خواهد بود و حقیقت آنست که کسی که
 در نزد و نیاز از کتاب عامی که می کند نشان از اعیان ثواب می نویسد
 شرک می کند و می داند که این کار برای بزرگان کفر محض است خدا هرگز
 مسیبت و لعنتش را که هرگز در تو نشمارد نیاز مانی بزرگان مصلحت کشیده صرف
 کرده باشد اگر از روی پرستند که بای این خدا هم خبری داده و خواهد گفت که
 باطله خدا را و آثار بعضی در مرتبه رسا و تقرب ضاچو می نماید و جان
 دل این معنی است وَمَنْ أَلْفَنِي تَحْتَ يَدِي فَقَدْ بَدَّلَ اللَّهُ أَمْرًا يَجْعَلُ
كُلَّ الْكَلْبِ كَالْذِيئَةِ أَتَى أَشَدَّ حَيْأَةً لِلَّهِ وَمَنْ يَرِجْ مِنْهُ يَرِجْ بِهَا كَالْإِيَّاهِ
فَوْجًا بِالْإِسْتِغْنَاءِ وَهِيَ إِذَا تَجَاوَزَهَا بَعْدَ حَسْرَتِ مَنْ عَمِلَ بِهَا فِي نِيَّازِ
 پس چاره کار طالب حق و عوالب و تسخیر مصلحت خدا و رسول درین
 زمان آنست که بروج هر شخصی که اعیان ثواب منظور باشد بلا تعدیل و تسخیر
 طعام و مشا و لا آن هر چیزی که نافع و بهتر در حق فقر و محتاجین است
 و بعد از این بیت متروک تر بود صرف نماید و از طرف آن شخص ثبت کرده
 آرد و اگر و عا کم کند بهتر است و تمام شود در رسوم یک نام در کتب باشد

بقول

در ذکر به عاقل که بسبب تقاطع رخصه در قیوم را نام شست ما را نشسته و انشای بر سر
 افاده است از جمله به عاقل نشسته که در قلوب اهل بیت را در وقت
 مخالفت سلف در عقیده تفضیل است پس بلاستی را که متبع سنت است و استغفار
 از بدعت باشد باید که از صمیم قلب خود اقتدا نماید که چهار بار یکبار در حق باشد
 بهتر است آدم عبده انبیا علیهم السلام و سلام الله تفضیل ایشان با هم بود
 ترتیب خلاف است چنانکه عقیده اهل سنت است مرد مسلمان را باید که پیش
 ترتیب معتقدان تفضیل باشد و پیشتر و جو تفضیل نماید و پیشتر و جو تفضیل را در حق
 در یک یک از سجده است هم نیست خصوصاً در احوال و در عهد و این تغییر و تحول
 اقتدار و خردی و نادانی محض است دیگر که به شریعت از جهت در احوال و این
 این زمانه و افراط و تفریط انبیا و روزگار در پی عقیده و نشسته ای که در حجاب
 ششین را رضی الله عنهم قطع نظر از خلافت در احوال و این و عاقل است پس علم
 و قرآن است نهایت لطیف و تقدم در خلافت علاوه بر آن و حضرت عثمان
 رضی الله عنه قطع نظر از خلافت تقدم در قرب عاقل نیست که مقدم حضرت مرتضی
 شوند بلکه حضرت مرتضی را با اعتبار در عاقل است و قرب تقدم حضرت عثمان است
 تقدم خلافت او شده بخیر باعث آن است که در تقدم نزاع اهل بیت است

و وقت ظهور شماست با هر دو اهل بیت حضرت عثمان پیشتر از حضرت علی باشند
 گوشتان را با هر دو قرب زودید و بدو غل و اگر در وقت عثمان تمام صاحب منصب
 مقدم بر تقدم برده صاحب منصب تمام خود از بدعت اگر چه صاحب منصب است و از
 عاقل و قرب و از اقتضا زودید و از عاقل است تقدم باشد حضرت مرتضی را
 یک نوع تفضیل حضرت عثمان است اما نسبت است آن تفضیل نسبت کثرت استیفاء
 ایشان و اساطیر مقامات است لایزال و سایر مقامات است و تفضیل نسبت
 و اید الیه و غیره که بعد از مقدم است اما بعد حضرت مرتضی تا انقراض دنیا
 بر وسط ایشان است و در سلطنت سلطانین اما در استیفاء است انشا الله
 است که بر سایرین عالم سلک است محض نیست و این تفضیل است و این است که
 انشای خلافت و مملکت و سلطنت در آن احوال و این صورت است
 با وجود و کیم نیست که برای ایشان علی الله و جانی هم فی العلین ساعی و افره
 درین کار سید و دل فرمودند و در کمالی و از آن در کمالی کار بر خود عمل نمودند
 و اکثر مسائل اهل لایزال است اما نسبت تفضیل است پس روزی سحر
 جبب کرده استیفاء که اکثر در آنها حدیث نهایی بلند و مراتب را بعد از او
 و مرکب است و این است با آن است و جلال نمود و خواهد شد که تا شما بیان آنست

و الله اعلم ان الحق في الظاهر لا موجب تبيينه بغير ادب است و ظهور بصیرت حق
 بر بعضی صفات و صفاتی مقام شریف حق تعالی با عباد است که در دیده کردار
 جمالیات حق تعالی با توفیق بسم رسانیده از صفت و کمال است
 منزلت نهاده اند و اگر در حق تعالی شایسته جناب حق تعالی رضی الله عنه است
 و صفات بکلی قطع نظر از آن است و اما این است و ایا این است و ایا این است
 نهاده و بکلی میان آن هر دو بر کینه و جمع است و اینها علیهم الصلوٰه و السلام
 قطع نظر از صفات بسم شرح صدر و وسعت و جلال و علو و امان و امان
 از صفات و تدریجی در دنیا و سیاحت ملک است که آنرا نیز با اینها
 تغییر و ان کردن پس بسم است و ایا این است و ایا این است و ایا این است
 اگر چه است که حقوق خدمت خود را آورده و از آنرا توفیق کرده است
 بادشاه گشت و پند است که قائم بر صفات و صفاتی که بر او زدی است
 پس اگر چه در دایره بسم است و از صفات و صفاتی که در دایره بسم است
 و آنها که در دایره است و صفات و صفاتی که در دایره است و صفاتی که در دایره است
 به نسبت آن امیر اعظم که قائم بر صفات و صفاتی که در دایره است و صفاتی که در دایره است
 لیکن در حضرت او با است نسبت آن صاحب توفیق منصب امیر اعظم است

چه فی الحقیقت آن امیر با یکی شکر است و صفات خود که با آن در جلال است
 آن صاحب است و اگر که مشورت و تدریج در همه اشخاص بادشاهی جاری
 و سایر است و حضرت عثمان رضی الله عنه که مقبول با نگاه از روی بودند
 و صفات علی او را طایفه در این است و توجیه بود لهذا اینها را مقدم بر حضرت
 در صفات فرمودند تا اینها را هم مرتبه هم مرتبه است و اینها را نشان که در صفات
 از صفات آید افاده هر یک از صفات است و اینها را طایفه علی ما هم
 و اسلام بر همه سبب حمایت انصاف ثابت است لیکن بعضی را از صفات
 اکابر است بر بعضی از اعدا و صفات در امر شریعت و تدریج در بین و توفیق
 بر مراتب قرب عند الله باشد و انصاف تحقیق است لیکن بر اینها که توفیق
 بر همه صفات لازم است بشما اگر چه هر یک از صفات و صفاتی که در دایره است
 بر اینها که توفیق در دایره است و اول لازم است و در دایره است و صفاتی که در دایره است
 ایام القدر و صفات و صفاتی که در دایره است و صفاتی که در دایره است
 هر یک از صفات و صفاتی که در دایره است و صفاتی که در دایره است
 افاده از جمله صفات و صفاتی که در دایره است و صفاتی که در دایره است
 و تفریق از صفات و صفاتی که در دایره است و صفاتی که در دایره است

احوال قیامت اشتغال آنها از ضروریات این زمانه است تا بعد از
 کمال از آن بقتاب و رزق و هر که ترک آن ماند پس از آن غنای قیامت
 نماند و صورتی که هر چه این بدعات بند چهره است اول ساختن نقل مقبره
 و مقبره و علم شده و غیره و آنگاه بابت از قبیل بیت سازی
 و بیت پرستی است چه ساختن نقل شکل مقبره و مقبره و آنرا نقیض کردن
 و بخت نام دادن بر حضرت امامین امامین صلی الله علیه و آله و سلم
 آنرا که یکی اصل قبر و مقبره و این از اهل و شرکین هم پرستند و حقیقت هم
 پرستی همین است که شکلی از دست خود تراشیده و ساخته و نام شخصی بر آن
 با او همان معاد که اصل باشد بآن نقل که چوب و یا سنگ تراشیده است
 اصل آن در در اتمام گرفتن اوراق مقبره باشند بخود و عا و سلام ملک بفرمایند
 تا فوریت و آنچه این زمانه با تعزیه می کنند هرگز با مقبره واقع نمایی
 چه جای قبر جعلیه و این چند عاقل عبادت سجده و طواف کرده و صراحت
 خود را بر سر حد شرک که بیست و شمرده و علم و تعزیه چون سجده و
 گزافه و هر دو معنی است پرستی است پس طایفه حق را پس کفر در ابطال این
 باطل و دست هر قدر که تواند در از آن آن کوشش بکنند و بجز و رزق

نکته

شکستن آنرا هرگز مکرر و نه اندک یک بجز و سبب اجرو ثواب بزرگ است
 شکستن آنکه رود و سبب آنکه اصل بخت و جهال نام بر حضرت حسین علیه السلام
 بر آن نهاده اند طایفه از شکستن بپایان کردن آن یکی بکنند چه اگر رضای حضرت بکند
 و طایفه در از آن افعال و افعال غایبین صبر بر این افعال است و رضای خود بخود
 بر گزیده گان بارگاه و بیانی خانه صوفی رضای است و اگر از دست نتواند ببرد
 فرماید و اگر ایستیم نتواند از دل که ره باشد و این بهترین در عبادت است
 آنرا که کوه با مقابر و غیره تعزیه نماید و بر آن و شتاب شود پس این آثار
 از دلایل آن را تا بود و بی نشان نماید و اما در مقابل تعزیه که آن کند و اگر شکایت
 و مزاح و سب و مسخره پس آنرا اصل آن تعزیه حرکت امانت این صراحت شود و بعد
 آن ابطال این جهت چه صورت نه بند پس از آن گشت باکی بکنند یک کلام
 بر اینند هم آن نماید و اما آنچه در حدیث وارد شده که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله
 فرمود که تعزیه حضرت ابراهیم و ایمون ساخته و مثل سایر اصنام با ناستند
 پس این که تا لایف جهال عرب در آن ایام از راه کلمات بود و نشان
 بسبب قرب زمانه فطرت در در طایفه اهل سعادت غریب بود و پس از آن
 تعزیه حضرت خلیل مظهر بر کمانی آن جهان بود که امانت آن صحرای بر عبادت

وقت حضرت خلیل صلوات الله علیه کرده از دعوت نبی وقت که در ایام متابعت در ایشان
میفرمود منتظر شوند بکمال آن تفریب زمانه و شیوع جهالت و بی
زمانه و از علوم قدس شریعت هدایت صورت دوم در کتب و این است که
و حصار و زین و چاک کردن که بپایان افکند کوی امثال و بی است پس این سوم
مطلق عوام است و بر وقت یکس از این حال روانیت صورت سوم هر مسلم
یعنی هر کس است در ایام مذکور و حقیقت ترک آن مجای است بجهت آنکه
بنا بر ظاهر غم و اندوه و احیاناً بعضی چیزهای و واجبات را ترک می نماید
و هیچ این نظر بهر است اما ترک مباح پس مثل تخمین هلاک است چنانکه در
شانه کند یا جان نگیرد و بهتر نشود یا بر ترکش یا خوشبختی است حال کند
اگر صحت بخیریت مزاج چرب و دلی نه القیاس این را اندک تر است بجهت
زمان ترک تخمین و کند صغر نمیشد و صابری کند و غیر ذلک که بسیار
تقریب هیچ جز استحال نمایند و حرم است این اعدا هم مصرح در حدیث است
و تا که از دعوت هر یک از اعدا و بیاح است اگر نبود بهتر و اگر باشد
لکن بیعت و زن را بر مرکب شوهر تا چهار ماه و تا چهار ماه و ده روز در وقت
و اگر کند که کار شود و سوائی آن هر اعدا در حرام و کلام است که بر غیر

ایام عینی یا بر شهید در ایام موت و قتل شهادت باشد یا غیر آن تخصیص
بجای که در حکم نیست پس هر که در ده محرم منافی از مباهات بقصد اظهار
ترک کند آثم و مرکب حرام باشد تا اگر بدون این قصد ترک شود پس هیچ
بیعت منافی که معنادار کشیدن نیست اگر در آن ایام هم سر نماند که نکاح
و هر که بعد از آن بود در همان ایام ترک کند پیشینه قصد مذکور قوی است
و اما قصد در ترک است بلکه در این نیست است و نیست خود هر کس بخوبی
باقی ماند صورتی مشابه الی این است که شخصی ترک مباهات در ایام
محرم میکند لیکن با قصد اعدا و ملک ترش از طعن و تشنیع مبتدیان
است اگر آن مباح را در آن ایام ترک کند مطعون مبتدیان بکسب عوام
گردد از اعدا است و بعضی این بیعت تمام ساخته زبان طعن بر روی دراز
و بجهت تقارن در روی کردن ضرر و بیوی بوی رسانند باین اراده هر چند
ترک مباح عوام نباشد لیکن خایه از اصل هم نیست چه از کتاب امری است
که بطرح حرام بینداید و موافقت مبتدیان لازم می آید و آئینه زلفانی
که طاهر ممنوع است مستوع خواهد ماند پس بیان فعل او را حجت گرفته
نیست چنانچه خود با آن منظم خواهد بود و عند هر کوی مبتدیان نیست

قال الله تعالى ولستم من الذين اوتوا الكتاب من قبلكم فليس الذين
 ادلثوا وان تصابروا فتصون فان ذلك من نعم الامم من رزقوا
 بتراروا لقب اهل بيت است وآنرا در مورد ادبي نماطه درون
 از كمال ايمان و صورت نقصان ايمان است آري اگر بقتدرت اهل برائت
 نفع و نهي شال قيام اهل بدعت باسبب ايشان كرهه شود خداوند
 و صورت چهارم كه شجره و بقة است از صورت دوم و آن در كنفه شجره است
 بشيخ و سبط محمد مجلس كرده اين عقد كه مردم از ايشان نهند تا سفاقيه
 و صبر تا فراهم آرد و كره و زاري كنند هر چند در نظر طاهري سلفي در آن
 نهي شود اما في الحقيقت اينهمه نوم و كرده است چرا كه در وقت محاربه
 صدمه ياد كران استرعايج و صبر ما مور به است نه اظهار سفاقيه و صبر
 و تكلف در بعدا كردن ايشان پس در وقت محاربه صبر يا بگويد كند
 آن آنچه طرزه صابران است كه به تكلف بود التزام بايك كود و اسباب
 و زاري و جرح جمع كردن البته خلاف طرزه صابران است و اين مورد را
 انا كه تركيب ميشوند نهايت محبت و كمال بزرگي حضرت امامين رضي الله
 عنه و صبر در دلهاي خودي اكنه زنده و اين خود معطله طاهري است چرا كه كمال

صاحب

صاحب كدام آن موجب باغ و نهي اهل آن صاحب باشد بصيرت بود كند
 پس در مورد كره و زاري آن شيخ فائده نيت هر سوسن صبح الصبر و كره باشد
 او را اعمال آند و چه او آيد شد و بر عين قياس بايكه حال حضرت ائمه
 را رضي الله عنهم كه اكنه با طهر من اين عقالات را بشوفا البته ملاي اهل بيت
 و اگر كره باريك است كه اين صبر و سبط و سبط طاهري چند روز موجب كمال علم و
 معرفت ميدهد الشما را سازد و كره را و خدا را آن شيخ در وقت كره و زاري
 اند و نيت بلك تمام خرد و خوشي است و انا كه بزرگ باطل خود را بجنب
 حضرت اهل بيت رضي الله عنهم تر داده ميرج امور محمود محرم بعلين آرد
 پس بايك طرزه و مورد و آن جناب اند چا ايشان با بر اقامت انوار
 و موقوف كردن مورد و شروع با بنابرها كودند پس هر كه امور مذكوره
 بعمل آورده خوش شود كردن ايشان نظور دارد و كره يا بشيخه يزد مقاربه
 امام حسين است رضي الله عنه زيرا كه سبب مقابله با ربه بود و كره مورد
 تا شروع و زوي و چون انكس هم از كمال تا شروع نمود و مقرر بر آن
 كوديد آن كار بر است و عبادت بند شسته سزا و طرزه از جناب
 امام كره و در اوطاع آن الفاظ اعد و سبب نقصان آن جناب و افضليت

واصل نیست که سلاطین از طایفه کهنون فایده خودست قافیه است مگر تفریح
 لازم الاتباع است هرگز آنرا نگذارند و چون شایع بخیر از رسوم و عادات
 و احکام اجازت نداده و طاعت از آن منع فرموده پس بجان محبت خود
 آن حرکات ممنوعه شدن قصه خود در یکم شرح بجهان داد و آن است که
 اگر از تو بی نصیحت بودی که من خود معلوم میکنم و منی شسته یعنی در کینه بود
 نفس باری که خود را در دست بندارده و در میان محبت که این امور را کند
 اما در سیر رسیده و ای ایشان موجود است چه هر یک میداند که اگر
 وزاری و اسراف اموال در طسراق و غفلت آراهی و تعزیه سازی هرگز مجاز است
 رضی الله عنی شریف و بی فایده با ایشان عایدند پس فایده اموال آنهاست
 مگر بنا بر خواست قضای خود که کارهای مذکور در مرتب نفس و یا بر کمالی است
 فی الحقیقت از رضای نفس و شیطانی است که آنرا بفریب پس از رضای حضرت
 حسین رضی الله عنه میکنند و بعد از ای دروغ که این تمام مصارف و وجوه
 از محبت آن حضرت است و افعال شریفه و مبرادران نظرهای و چنانست که
 می نمایند چه اگر محبت از رضای حضرت امام منظور است چو آنرا بر سادات
 محتاجین صرف میکنند و در تعلیم و توقیر ایشان می گویند و عند الشباه

لبر

شب هر چه پیش میزد و چو بایسید صبح النب که از نایافته عین
 میزد و در همین بهر جان لاف زن میزد اند و بیست ناسند و بر این ظاهر
 ملک مکان خود و تقصیر حال نشان می نمایند با وجود ظهور این قسم بی قضایا
 آنرا ایشان در باره مساعلات باز آنها را محبت و محبت و محبت و محبت
 و محبت محض است و آنرا محبت است و آنرا محبت است و آنرا محبت است
 اینست که در هیچ احکام شرح همین در بر روی در امر سر و دست نمی آید
 و محبت است آنکه نمودن بکنه و وفای او اهل محبت از جایی و بی وفای
 آنها با اهل احترام کردن و در محبت و محبت و محبت و محبت و محبت و محبت
 آنجا است که در هیچ دادن و انشای کردن و انشای محبت و محبت و محبت و محبت
 روح بعد از آنکه محبت رسانیدن پس هر که درین مورد تصور و زبیده در
 نفس بنام خداوند حضرت امام حسین رضی الله عنه کوشش کند و بدین احوال
 نماید محبت در نوع و با و با محبت و محبت و محبت و محبت و محبت و محبت
 و محبت و محبت و محبت و محبت و محبت و محبت و محبت و محبت و محبت و محبت
 در ذکر بهر یک سبب التزام رسوم فایده در عوام الناس انشای یافته
 و آن شغل بر یک تمهید و در افاده و یک فایده است تمهید رسوم و محبت

در شادی و عاقبت رواج چندی است و در میان است و التزام آن در
 از میان مردم قرار یافته و ترک آن بسبب مخالفت رواج و طبع است
 نهایت شاقی یافته و ترک آن بسبب مخالفت رواج و طبع است و جهالت
 آن رسوم مقدم بر واجبات شرعی و ترک آن زیاد تر از عبادت است
 می پندارند باعث برهین امور دین و دنیا است که نهایت انسان را
 در ضیق اندازد و از ضرورت دین باز میدارد مثلاً التزام طهارت
 شادی نشستن باین حد می کشد که انسان را غفلت بالغی کلان سال میگرداند
 آن خفته می شود بسبب بیخوابی و پاره می کشد و از دنیا این شقاوت
 موقوف میماند و همچنین در شادی نکاح تاخیر می شود باعث از کتاب
 حرام پنهان جوان میگرداند و از خطا و بدعت در از غلبه طبع و قوت شتاب
 و صبر از کتاب حرام و شادی افتد و همچنین در عقیقه هر چند تاخیر در آن
 گنجایش نیست لیکن التزام آن باعث اختلال امور فردی می بود مردم
 منظم بر رسوم در گنجین و تفرقه و گفتن قریب ملتقای و زنده گفتن
 آنجا کرده از ادای آنست تصور میکند و در قسم طعام سوم و چهارم بسبب
 ملعون شدن اسعت و کشاده کی میکنند و با حفظ رسوم غیرت

اندرت

و تنبیه و عواصی از راه حقوق واجب نیست می نمایند و بعضی میشوند
 بدین میباشند که انجام و انفعال ترک رسوم الهی از در محله می اندازد
 و رسم بپایش خود را برای مخالفت رسم فرقه نفس می مانند
 و بعضی کجایان میباشند که اگر می شوند و اگر می کشد که ذات این است
 و خود را می کشند و اینست که بسبب شدت رسوم و عواصی
 آن در انداختن مردم و توجیه طعن کمال تا آنکه آن رسم اگر خلاف
 عبادت نکند باید آنقدر هرگز سلام نخواهد شد که در ترک عواصی تا ترک
 و بعضی در فعل شادی نکاح و لهذا چنین مردم را پیش می کشد
 بسیار در اطمینان میماند و در آرایش خاص شادی و عهد و دوستی
 می برند و ملاک طهارت میباشند از کسبکی جان و بیسیب باشند و کمال
 جل و سعادت این است که این امر حکم سه اعمال عروت و اجاره
 می دهند و وقت پیش آمدن چنین ضرورت در گرفتن مال از جایگاه
 میکنند و تفرقه و عواصی و حرام نمی نمایند و چون مال است می باید صریح
 شریع و عقل در مصرف آن عمل می آورند و صرف در میل شیطانی
 میکنند با محدودیای التزام رسوم و اهتمام آن بر غیرت دنیا و آخرت

و در نهایت و هر کاریک بنامش این چنین شد البته مرضی حق نیست یک
 از ملکوت آوازه نقرین بر انگار و نا علان آنکه در سر مد و نشا و نه آن
 موجب طاعت که در دست به اهل صافه اهل ایمان کاس میگرد و در
 از قیاست در سوا خنده و عا سب آن که قمار خنده و هر شد که این قدر
 انوار آن خیره چه مجاد به محل خرج کرد و دست مل نه در آن در خال شایلی
 اکثر اوج و ارتکاب نامشروع و عدم حالات از حرام مضطر شد و آن
 رسوم از ایشان خود بخود موقوف میشود پس اگر بعد از او اختیار را از آنها
 اضطرار را ترک نماید چه قدر موجب اصلاح معاشر و معاده ایشان شود و در
 حضرت حق نصیب ایشان گردد پس طلب راه فطرت لازم که مستبری و غیر
 از این رسوم شده در برسم نمودن این رسوم و موقوف ساختن آن
 و فاعلان خود و بشیر و تفسیر خود و محمل و قریه و غیره و اقلیم هر قدر که تواند
 کوشش نماید که بر خیزد جمع است با جود و شایب خواهد شد و این
 کسی که مشکور نخواهد شد یا اتباع من و اولیایان و اقربای من خواهند کرد
 در اجتماع مرضی الهی تصور و زیدان بان طنون فاسد و شایع محض است
 چون کار با حق است فکر و اندیشه به یکس نیاید آری بر و ضعیف

در برسم زدن رسوم موجب اتباع و دیگران بود و با شرح حق گفت
 نه شت باشد بر همان وضع را در از ازال این امور سر مشایب گرفت تا لایق
 بر حق معنوی حدیث شریف خیر الهی مانتیج میفرماید بدایت است
 که بر وی آن که شده و کار کرده و پذیرا که نفع رسانیدن با طاعت
 و نماز خواندن و خیر نیست به این چنین بهتر و فضل غرض آنست که معصیت برسم
 پانچین تاریخ و روز و خصلت طعام هر وقت در هر قدر که موجب اجر
 جزئی بود و عمل آورد و هرگاه در بعضی بخت منظور دارد موقوف طعام
 نگذارد و اگر سیر باشد بهتر است و او صرف ثواب سوره فاتحه و خصلت
 بهترین توابع است در تعیین تاریخ و روز و قسم و وضع طعام و خصلت
 می نماید و در حق اتمام آن موجب اصاحت و طاعت میگرد و دیگرگاه
 ام سطل بخند و بیکانه و بیکانه و دست نشاندن تا بر روز و تاریخ منظور
 می مانند و اگر با فراموشی آیند و انرا از خواه خواه آنچه گردان شود
 می بود سر انجام آن ضروری افتد پس در حق میست بعد بیکانه و بیکانه
 بخرد و تا غریب به رسم را التزام نماید که در چنین در کجای
 و لیکر که است مگر که است مانند آن که از پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم

پروای خدای ارشدین رضی الله عنه کند که سرشت نیکو یعنی او که هر روزی است
برای آن که نیست از قریب در میان این بادشاهان و خلفائست که باو مان
اصول دنیا را مقدم میدارند و پیر این امانی با خیرت نیکو کنند و بی
باج و کمال تنظیم دنیا و دین را هرگز از دست نمیدارند و اصلاح و اندوختن
اندام و اهرام می گردند و سالین و امرا عزت خود و شکست دشمنان را
در میان دو پوتنگ و سواری گمان میکنند درین خود غلط است هر قدر که در
صلابت و ارزندمان قدر بخیریت حضرت حق عزت و شوکت ایشان
و در حب آنها در اعدای ایشان زیاد و تری شود افتاده است و سلطان را از
و در خبر بر میزد و جناب لازم است اول که برین فکر آویخته و در بهتر باشد
و از خود و اندام فعلی و برین فکر و جوهر چو این است قبح الفنا و کفر بر
از بر حجت الهیه است از دیگر اعمال خضایل در حدیث شریف است که
الانما احد فی قلبه مثقال حبه من مالدین ایمان و کلا بدخلة الجنة
احد فی قلبه مثقال حبه من کفر و اولی که در دوم افتاد و اولی اندر
در میان جماعتی از مسلمانان این مراتب بسیار درود با اعتبار معلوم و متولی
اسکنه و از سر نهان و اهل یک خانه است و افتاد اهل یک شهر است

و افتاد اهل القیم و افتاد اول چند اقلیم همچون افتاد و یک قرن یا قریب
باز یاده از آن و اعلامی آن افتاد است تا هر روز و هر روز قرون و مملکت
باقی است مثل افتاد و بولایت شهادت حضرت عثمان رضی الله عنه که تمام
قرن و این است برادران آن محیط شده و اول افتاد است که درین است
پیکر است و افتاد و اولی بسیار است تا که بی قتل می بود و کاهی است
و کاهی است و کاهی است که درین است و در این مورد هم نیست
در معنی افتاد و متبدل می شود و شکستن رئیس که محل که در حجت نظام است
و افتاد و در مرتبه و در و قیاس و در و افتاد و در و کاهی است که در حجت است
و افتاد و افتاد است که قیاس آن هزاران مراتب را در افتاد و اولی
و کاهی است قیاس سجدی که چند کس از مسلمانان پیش در سجده نماز جمع می
قیاس است که کفن علی کمال که حال شکست و مرجع خاص و عام خدای
برده و صدق امام عظیم دقت و بخاری عهد و اولی زمانه است
نهی و افتاد و در و کاهی است که قیاس و کاهی است قیاس باید کرد و افتاد
و کاهی است و افتاد و افتاد و کاهی است و کاهی است و کاهی است
قیاس این کار است آنست که در افتاد و افتاد و کاهی است و کاهی است

عاجل است پس اگر مقدار زیادتی که بطرف نفس است کم از مقدار شری
موجود بود پس مقدار مطلوب نفس را تصدق کند و بر باقی قناعت در نزد
مشایک آثار موجود است و نفس سبب حرص و طامع از زیاده و کم آنرا
یعنی نفس یک نام آثار و در پس آن یک آثار که موجود است به آثار
تصدق که بر تمام آثار قناعت در نزد نفس پیدا القیاس و نفس را که بود اگر
بر قدر موجود قناعت نخواهی کرد و همین طور در خلاف آن خود هم قناعت
در لباس سبک با هر چه در آن من معلوم کند پس آنرا و اگر خواهی بر قدر موجود
یا اصفاف آن بود پس آن قدر موجود و نصف آن تصدق کند و بکلام خود که
تقدیر از نفس نماید و اگر باز حرص باقی ماند و نفس قناعت بر قدر موجود
نکند نصف از آن باز دهد و همان کلام نفس خود را در حق طبع سازد باز اگر آن
را ندید از نفس او باطل تر ایل شد باز نصف قدر موجود دهد و همان را
نفس خود که بداند نفس بر قدر موجود قناعت خواهد کرد و از زیاده و کم یک
خواهد کرد یا آن امر خوب باطل از دست او خواهد رفت و همین عمل او شده
تا که هیچ حرف از او نشنیده که در حد علاج طبع است که هرگاه طبع
چیزی بر او نشنیده هر چه او قسم بخیزد یا شل آن در غایت منافع برزودنی

موجود بود و همانرا در این صورت نماید مثلاً اگر طبع پوشتگیهای تیره و اینک غرضش
کرد و از دست پوشتگی که هر چه برای تحمل میباید دید و بدل کند و اگر طبع تمام درون
مطلوب کند هر چه پیش می آید موجود بود و در یک طرف کند یعنی نزد خلوص طبع
چیزی از موجود و صرف نماید و همچنین تدبیر این را ندیده که در باشد تا اینکه طبع از این
را ندید یک کرد و یا بر امور خوب از دست او در آید اما در امور بدی که کند
که از کتاب ما مشرقی لازم آید مثلاً اینکه سزاوارست یا قنایه سرگشتگی است
نموده یا تمامی سرمایه قوت خود را بر باد داده این قدر محقق شود که سوال آن
با طبع صرف کردن هرگز در اینست هر که در معالجه طبع باین وضع صحیح است
لازم می آید و در سزاوارتر از این مشروح لازم پس با طبع بر کسر صرف نماید که
شخص که قوی است بود که با وجود صرف کردن تمام سرمایه قوت معاش
خود و مصلحت خود را نخواهد شد و بر حکم شریعت تسلیم و تسلیم خواهد ماند
و در صرف تمام کردن تمام سرمایه خود رواست و نشان علم است
علاجی که نصیحه دل بود هر چند ظاهر آثار او هویدا نشود
اگر اعلای مراتب خود را بر خود هر حال التزام کند و مدام بر سر
چون مردان رفت با شکر تا که سوسه آن در دستش هیچگاه نیاید

به فرقه در علاج طبع و خلل آنست که برای دفع طبع هر چه سواي حاجت
 ضروري موجود بود و برای دفع خلل آنچه که بران مختل کند باید که بهر آنکه
 اسباب خود را صرف کرده و غیره بپایه کرد و در دفع خلل از دفع خلل بپایه
 کسب میل دفع این رویه اگر هر که داون یا رجه کران نماید یا رجه بهر دو اگر داون
 طعام دشت از نماید و نفس از آن متر تا یکین همان طعام بفرجه کند و همی در سینه
 اشتیای مملو که در تصرف نماید تا آنکه آن اشتیای مملو که قریب با تمام رسد
 در آن هنگام از مصرف نال مست خود را باز دارد و بطریق کسب میل را بپایه
 بهت آورد باز در آن حال مملو همان دفع مملو که در تصرف کند و همین تر
 این زدیر که در پشه تا که نفس از آن پاک شود و چون با دفع مملو نفس
 در میل و نثار خواهد کرد امید است که در دفع خلل نفس مملو دفع خود را بهر
 علاج حرام آنست که هر که نفس را شرم حرام کند و یک از نفس
 حرام بود از آن بهر نثار نفس نسیانی خود ترک کند یک از اینها بهر نفس
 یا ادوی حاجت و احکام شرعی یا ادای حق را با جتنی میل آورد و شاک
 خواهد طعم غیر را بفریب نهد و بی گفته باید خود را پس طعام میل هم در وقت
 اند بهر هر که نفس خود را که این وقت طعام خورد و آرام یابد باید اوقات

طعام

طعام خورد و یک هر که به سبب تبدل وقت خود پیش طعام و در سبب نشیند
 باین نیست که صفت و زمانه را به سبب بر ماندگی از ادای حقوق حاجات شاک
 شل بهاد یا غیره شاک شل نماز و غیره خواهد کرد و اوقات بقدر حاجت بهر دو
 در صبر طعام کند و شاک نفس خود را که در آن طعام باید خود را ششم دیگر برای دفع
 شاک و یک کند و بهر هند اقیانوس خود را شرم حرام که از صبر یک بود شاک اگر نفس خود را شرم
 تر کند از آنجا مست میل هم مطابق اراده نفس را بر سر کند و وقت حاجت
 مستدل یافته تا بر ادای حقوق خود را بهر حاجت نماید **فایده** در حدیث حضرت
 که وقت بدین زمان صبر و میل و طبع سویی باز در حال دفع حاجت خود را
 چنانچه در سبب است که آن اوقات قبل از دفع شاک و شاک و شاک
صبر و شاکان اذا احدکم تحببته للموت فواقه فی قلبه فلیعمل علی
امره الله فلیوا اقامه فان ذلک یزکک فی نفسه یعنی هر چند از شرم بیاید
 در صبر شاکان و بهت کرده و صبر و در صبر و شاکان و شاکان را از شرم
 خوش آید و بیایس خند در شرم پس یک که قصد کند شرم از خود پس با صبر
 با ایس هر آینه این صفت در خود که در آنچه در دل اوست یعنی همان خاطر
 او را بوی زن را پس خوش آمد و بجانب را پس شریف آورد و در حضرت

از دشمن دور کرد و در عزت از دشمن بی نشانی نماید بلکه در سرش بند و سکه بگذارد
 که معنی نهایت نفرت است و اگر کذب بنا بر افساد ذات الیه و ذلت اکیه
 در میان دشمن است پس علاج بطور علانی نیست مگر در دروغ کرده در خلوت
 آنها را آگاه کند که نفرت من چرا چنین در تو کرده که در میان شما افتاد و نخواهد
 اندازم و غرض تفسیر از ایشان کنایه انداختن از خود را نمی پندارم و سازد همیشه
 در اصلاح آنها که شده هر امری که موجب نیکو انباشت و محبت ایشان بود در آن
 سعی می بیند که ده باشد و اگر نه از دیگران دشمن بود به آنها را جمع کرده و مرا از
 از اذیت بطور ریاقت و محافلت از آنها را آن لازم نمرد و در هر چه دست می یابد
 قبل استغفار از اهل حق و توبه بفرستد حق که حق او را علانی ترین در حق
 مستحق است بی آردن استغفار از اهل حق و توبه بفرستد **علاج** آنست که اگر
 در دل است صرف بر روی نریزد کلمات محسوسه و فرزندت اجماع او شود
 برای خرید چیزی که در آن سکه که دست او کشن کند و بطوریکه در نهایت مرقوم
 گردید و با باقی نماید و با هم بگذرد و مع خود و از دست در میان سکه
 در ترقی محسوسه که دست ناکه سوسه سبب به و مخالفت نفرت از دشمن است
 و معتمد که در هیچ کاه نیاید و آن سکه محسوسه در آن برده و عمل کرد که اگر

از

از کسی که از آن محسوسه که در کشته شد که لیاقت محسوسه در کمالی که سبب کشته شدنش
 بر او باشد پس آن محسوسه را هم بر آن آگاه کند و هر که را به لیاقت او مخاطب
 ساخته بود از آن محسوسه خط و خطی خود آگاه خسته مستحق تصور خود شود و هر لیاقتی که
 می بود از آن محسوسه که خط و خطی خود آگاه خسته مستحق تصور خود شود و هر لیاقتی که
 سبب کشته شدنش باشد که شخص لایق رفاقت و عمل اعتماد نیست پس آن شخص را هم آگاه
 و مستحق از تصور خود شود و آن آگاه را هم خطی خود آگاه که در کمالی که لیاقتی
 محال نیستش از تصور خود شود و آن آگاه را هم خطی خود آگاه که در کمالی که لیاقتی
 آگاه بود و در کشته شدنش نماید و در احوال رفاقت ضایع نمایی کند که اگر واقع است
 آگاه نماید و لایق محسوسه در احوال رفاقت کند **علاج** آنست که اگر کبر
 نیست شخص در دله و نه لیاقتی نیست از بد نیست آن شخص یا آرد که در نهایت
 نهایت تسلیم آن شخص حرکت و نقل محسوسه های مردم و محسوسه محبت مان
 و اگر کمال به نهایی حق است و خود در محسوسه که لیاقت محسوسه که در هیچ
 از آن باکی کند آگاهی نمی بیند مردم با خود و قاریش باشد چو که خود در دروغ
 از آن در داخل میکنند اصلا در قبول و رزق و وضع آنها که سر اسرافات
 حق و محسوسه است باکی میکنند بلکه عزت و افتخار خود میدارند و از میرزاده

سزای باشد که محبت نشان او را میسر کرده آنچه از این طریق هر چه میسر
 نیست بر آن رو به دل و جان قبول کرده و با سببش بهادر در کوچه و بازار
 بماند و اگر از آن بگذرد و اگر طرب خدا را به واقع است از این شهر
 که با یک سو افق قتل و شمع کوفته است و آنقدر فاضلان و فضیلت اهل بوده
 با او آگاه شود و از این در راه از این راه و این راه و این راه و این راه
 کردن با زمین و زمین است بلکه حقیقت نهالی در هر مقام و هر جا بود
 و علامه است مثلاً شخصی در این شایخ بود و او را میسر نیست شخصی از شایخ
 بهر سبب بی بایه که با او معاشرت کند که در ازمان فروم متعین که در کانی
 شخص از آن شخص سفید است و از این تو به طریقت حاصل کرده نقصان خود را
 بصحبت می نماید **فان** علاج را بطریق قیاس و اگر باری در نماز را
 که در پس آن نشان را بهر خود و دفع کند و اگر با وجود کوشش نفع نشد
 بر ثبات دایره را بر آن مخطوطه بسته بر اوقات خلوت مثل شب تنهایی
 محض بود و هیچ کس از این امکان اطلاع نیابد اگر در نماز و کانی بود
 و در رکعت و اگر چهار کانی بود چهار رکعت باشد اوقات محبت و نورانی
 تمام کند و اگر در آنوقت هم خلل شود هر نماز که در آن خلل شده آنرا

انذار

از نماز و خوف کند و باری که خوانده تا که نماز باطل و صفت از این شهر است که
 رسد و نماز اهل آن هر که نفس را در این شهر و همچنین اگر در ملا و ادب و باطن
 نفس خود را در بر کند که حسب حال ترا و در این آن خرج خواهد کرد و ملا خواهد داد
 اگر با این جهان کند ملک به صورت کمال و شکر نفس و در یکوی هر قدر که خواهی
 بسیری تمام که در خود کنی باشد الله عز و جل آن خواهی یافت باز سزای آن خواهی
 باور سانه و در راهی از این بر این نیست تمام بر این نیست و نوافل است یکی سخن
 و نوافل بر این میان که با پیش آمده یا خوانده ترک کند ملک بخواند
 و علاج را بهر چه که در خود کند عمل آورد **فان** علاج که اگر از آن کانی کرد
 طریقه اصلاح آن شخص بیکدیگر و بسبب در روش اصلاح پیدا شود و حرف اصلاح را
 بدون سزاقت قبی اعتبار نیست و اگر کسی بیا حرکتی بسبب کانی که هر قدر که
 است و اگر از آن شخص و در این در این است و در این است چنانکه با شایخ
فان اگر در این راه و در شت که سابقه کند که شایخ این امور را بهر
 جوان که در امید و ان است که تقصیر و عمل را بهر شایخ و جوان که در روش تقصیر
 و تقصیر بود و اشتداد تمام در آن کند ملک امکان آن طریق است که در این راه و در این راه
 بآن شخص نماید شایخ و در این شایخ با شایخی یا امیر کار احوال شایخ است

فایده ۳ علامت تحقیق این مانع در سالک است قبول نیست اگر
 آنها میگردانی او را در پنج مینا سیزده عشره شریف آن در اتمام او با
 صلوات خروجه میکنند بک هرگاه شیطان لعین این حاجت چهره
 میشود و مقتضای حاجت الله تعالی که نمیخواهد این کار را بقبولد و آن را
 از راه حق و برتری برود نماز را مثل چای که در کوزه کام وقت میداند و اعتقاد
 وقت را که در نماز و وضو میکنند و ایگان می کارند و کار آمدنی خود نمیدانند
 معاذ الله من ذلك و این حال حاجتی است که مستم با سلام اند و آنکه حاج
 از دایره انعام اند باغالی آنها در مقام کمال نیست بدایت نایب در ذکر
 محلات حیات تقصیر و طریق محلات آن و آن شغل بر یکا اوقات
 اقامه اصل نماز عشر و شیطان هر دو میشود و نفس ظهور که کرات میکند و لازم
 بخوابد و محبت در ادای ارکان سینه تا بعد تر از شده و مجتهد است که
 و در غروب خود شغل کرد و او را از اذن نماز قیام در کعبه و سجود و سجود
 مستحق نمیکند و در یک شغل و تعلیم یک استی و استغاثی در راه
 از راه حق باید و جوارح خود را یکسان وفق سبب عدم میلالت با رکعت
 یا وضعی که مناسب راحت بر نیاید باشد و در پنجین مثل مجتهدین بر آنکه

نه در سالک نیست و هم و خیال شمره حال که گشته اعمالی عظیم در وقت
 باطن و اطمینان بر روی نماز می اندازد و شیطان پس سوسه می اندازد
 و اقیع و سوسه می کشد و این صله و وقت محلات آن و چند این کار
 آمدنی نیست آن و این دوسه بعد از کفر میرساند استخفاف انگار
 پیش بیاید و آوی که فرمیکند و ادعای سوسه اش که از حضور حق طبع و مکالمه
 مناجات رب العزت داخل نماز و با شیطان که شمار رکعت یا شبیهات بر
 باید است مباد و سوسه و غفلت واقع شود یا در وقت نماز قرآن مجید
 می اندازد که آنرا از خیال دارد و بنا بر سیاست از غفلت با وجود که همان نماز
 خوان یک باره یا دو باره یا صد بار از نماش کرده که در بقای حضور بر
 در رکعت میشود و در شبیهات و در نشاء در قرآن می افتد این ترک
 و غرض یاد دهنی رکعت یا شبیهات و شبیهات نیست بلکه تنزل بر فرد
 آوردن است از مرتبه اعلی مرتبه و فی حکم جبرائیل که مقتصد اصلی است
 و مقتصد بمان جبرم همان انگار که هست اگر مقتصد آن مقتصدش سرکار
 پس بنا بر مقتضای اذا فاکت الظم نال شرب المثلک است است
 انجیال که و خبر رساند تا که این صورت تحقیق کرد و زبان تسبیح و ذکر

طهری چند آن وصل در روز و حصول آن مربوط بقضای حاجت پس از این
قبض است وضع این و سادگی و کجاست شیخ خود عرض نماید زیرا که مرشد ادوی
و انتر این که است بر تدریس عقیده شاید آنکه سازد و عاوا چه کرد اگر
از طرف نفس از طرف شیطان سوای و سوسه که است بر عاواش است که اگر
مثلا در نفس ظاهرش آمده بعد از فراغ از نفس است و در صورت تنهایی بگوید
اینکه و سوسه کند و شازده رکعت بخواند اگر در تمام رکعات خیالات
مانده بود و اگر در تمام رکعات خیالات مانده بعضی بگذرد و غالی از خیالات
گذرانیده و بعضی آن مملکت تا بود که خیالات شکسته برقی در رکعات
که در آن سوسه شده چهار رکعت مغرور نموده حساب آن بگذارد و تدارک نماز
چون مغرب کند و تدارک مغرب بعد آن و علی هذا القیاس شش و تدارک فجر
بعد آفتاب کند تا فصلی باشد و چون این کار بر نفس حق است البته در آن
خواهد آمد و خود را باز خواهد داشت و چون که نفس در کاری بقاء آید شکای بسیار
بجا آرد و مدارات نفس امکانات آن بتدریج و آرام دادن و خاموشی
موجب شیخ بوی ساینده میل آرد و اگر تبه از ملغمه آن تسوول غش
یا شیطانی قضا خود مسباح آن روزه دارد و اگر در روزه نمی از مملکت

مهر

شرعی نفس شیطان بر روی که راند تمیز آن اشیاء بیداری پس شکیان
روز نیست است سیباید شیطان چون از طرف و مایوس میشود و نفس را ترک میکند
می سازد تا مایا و بر لیه و تمیز و تاویس و شیخ و نفس شیطان چه در از شر است
بازی مانند یک نفس شقا و حکم ای بگوید و شیطان را بجا آن فرمان روایی در
این مانده **نکته** اگر در ادوی رکعات نفس تعلل آورد و آنرا که فاعل و مجرم
راضی شاکر نشود چهار چندان قدر کمال خود است و حجت الله صرف کند تا نفس
بار و یک نفس نور در او را بپیماید که هر قدر تعلل خوابی کرد و هال قدر حال نفس
خوابم کرد **نکته** هر چه در رکعات و تکیه نفس کرد و بر ادای آن نفس نیست
و چالاک نمی بیند پس تامل کند که کدام چیز باعث است که نفس سبب آن
در ادای حق و جهاد تقاعدی درند همان چیز را بگذارد مثلا اگر ریاضتی
و حکومت مانع است و فرمان روایی که بر صدمه مردم دارد می گذارد
که حج و جهاد و کسبی و چالاک می عازم شود پس زنی و لباس و خوراک
و پوشاک و شست و شوی است و در ربطه عز و اولا سازد و هر چند
و جهاد و یکسب مع عبادات با وجود منازعت و کتاکش نفس ادوی شود
لیکن بروقی و برکتی که در خدمت اهلطان حاصل میشود اصلا درین صورت

و بهر آنکه در هر نفسی که می شود در عبادت بر نشاط قدم نهاد و هر چه که
در آن عبادت می شود و اگر با وجود آمدن در امور جهان و شغل بی ادبیت
آن کند و می نهد خود را بر سر کار که می کشد و بهر شغل که می کشد
بجای خود در خلوت همان کارشکل را بر خود لازم و ضروری پنداشت و می آرد
و نفس را همانند اگر تعلقه عدوئی که در همین طور ترا و ملکها خود را هم انگیزد تا اگر باز
آید و گوشتش در کارهای جهان دین در زمانه از این جهالت است **فصل دوم**
در بیان طریق ادای عبادت و آن شش بر یک تمهید و پنج افاده است
تمهید اصل مقصود از تدبیر اخلاق و عبادت مطلوب را از ادای عبادت
اصلاح نفس است تا که نفس مطهر شود و زواری پاک گردد و طهرش از دوا
عین الصفا است و بعضی نفس کشی که زبان زد اهل عوالم اهل کمال
مطایع نفس است چنانکه نفس را عموماً از طرف حضرت حق است و نه با وجود
حیات ممکن و آنچه ممکن است همان است مگر بر نفس با اصلاح کرده را
احکام شرعی نماید مثل اگر آن با جهل عالم کند پس گفتن غلط است
و آنچه در گفتن نفس ریاضات شاد و تقوی طعم و شراب معقول دارند
اینهم غلط است باین ریاضات نفس کشی نمی شود بلکه مبنای الهی است

میگردد

میگردد و در عبادت شاد و تقوی تا در کمال نفس کشی بی پایانی خود باشد
و اگر در نفس کشی بپایان نرسد و بپایان نرسد و بپایان نرسد و بپایان نرسد
فصل سوم در بیان طریق اصلاح ارکان اسلام است که عظمت این ارکان را
بجو باید که هر چه که در آن بسیار خواهد داشت به تمام آن قیاس
اصلاح آن بسیار خواهد کرد و پس حقیقت عظمت ارکان اسلام خصوصاً نماز
که همه ترین آنهاست باور آن که در دین خیلی شوال است بیکر حکم عالم بزرگ
تو لایق که گفته شد از عظمت نماز بزرگ کرده می شود من بعد از نماز از این
و بزرگ تر و آن گفت پس از لایق بپیشیند باو شایسته و بیع المالک
بیش از مایه و آنکه هر ارکان هزار ملک به نهایت و بیشتر کارهای الهی
در مقامات مختلفه و احکام بسیارند قایل اند و هر که عبادت تمام مردم کل
و متعین اند و کما که در این جزای را در هر یک که عبادت است متلازم
با وجود بدی و بی تفاوت مراتب در کار خود شوق اند و نیز که آن در هر یک چهار
تفاوت است و در اولی علی بن ابی طالب است و در کارهای الهی و در کارهای
بر یک در حساب کار او اجر می بیند و عبادی بفرموده هر یک سبب آن کار عباد
و بر طبق میگرد و در عبادت باو شاه و بدریافت آن آن علقه در خود نیاید

بررسی که در غایت سار و چو کوی و در که با دشت و بیابان محتاج بکشت
بر ملاحظه که مراد بادی است از غایت است دست و مایه انکار و در اعتبار است
لیکن اما این تمام کار بکاست را با وجود تفاوت در ارجح و مراتب و ملوک
و بعضی آنها با علایق و مدارج که در دست معین که از آن تجاوز و تفرق کنند
و بنا بر این اجرت مجاهد ایشان را زیاده و نقصان تفاوت نیست پس بقول
که بقایم نیابت و منصب خلافت او را نخواسته اند تصور باید کرد که او را
سلطه قیام تمام کارخانه بابت کرده برای چو نوری او اوقات معین ساخته
تا حسب آن اوقات حاضر شده عرض خویش خود نموده و احکام حضور سلطه
شده و مصدر قیام کارخانه بابت کرده چون که او را همیشه اوقات در کار
معین است و بجهت دربار حسب تعیین وقت بروی قدرین شده و بابت
تمام کارخانه بکاست که آن محل شش تا قیام او و شش و هر دربار احوال
ظهور چیزی بدیج و مرتبه رنج می باشد و در معین اوقات و بکاست و
در آنها خدایتی خاص بر پیش از طرف با دشت و مراد بادی سائر در مابعد
خاک بابت بودید و شکست میگرد و همین سبب آن چنان خاص در تمامی رخا
و شکوه اهل سیف و تلخ نماز و سحر می باشد و همین سبب احوال متفاوت است

کفته

که در تمام ملک باید فهمید که در احکام الهی خود سرگرم اند و چندین سال که مقربین رکن
بلند و کار بادی بزرگ سحر است فاما از کار و منصب خود بجا نرفتی توانند کرد
حضرت جبرائیل علیه السلام را در کارخانه حضرت اسرافیل علیه السلام در ملک
و همین حضرت اسرافیل را در امور جبرائیل و علی بن ابی طالب حضور دارند
و همین که حضرت جبرائیل را است ایشان را از آن نزد است و نه عروج اما
تو دل پس آن نیست که معلوم اند و عدم عروج را قصه معراج گوید است
اگر کسی می نویسد بر تو برآمده و فرخ تجلی بسوزد برم حضرت آدم علی
است و بنا بر خلافت پیدا فرمود و دستورات کالات به خدایات ساخت
و بطور کارخانه بابت کثیره کرد و نزول و عروج برای حقیقت انسان تفر
فرمود و اول فرزند او را که حضرت آدم اند و چون ظهور اقم آن خدایت
نادر سایر افراد این حقیقت سر کیه و بی عامل دست سر بیان کند لهذا
چنانکه چنانچه در شتابی مصدر هر امری از امور مملکت که منقسم بر همه خدام
سلطه است و باید شد و شتابی که بکاست کاران و خواصان
مثل کسی که بی و نفس براری و اشغال آن ازین چنان خاص هم عهد است
در غایت تحقیق میگرد و در همین کار که تحقیق و چه در آن غایت

شش بنام رسانیدن کسی یا احضار آن عند الطلب از آن چیزها هم
اشمال این امور عند الحاجت بطور میرسد و همچنین که یک متعلق به شش بیان
و مقصد آن است از فرد این نوعی و کمر حجاب و ضبط مع و خرج از آن
چند هم عند الحاجت که سبب ندهد و کارهای حق را مثل آنچه که می و نظمت
مالک و اما رب بنود و کار و امور متعلقه بود از دست بر همین قیاس
بعضی اکل افراد انسان مصدر خدمات جمیع ملائکه به عبارت الا هم
شدن در جهاد یا اهل کفره به مات و است خدمتیکه ملائکه خدمت
دارد و از آن ظهور میرسد و در افعال منافع عامه خدمتیکه ملائکه
تعلق دارد از آن متعلق می شود و در تسبیح و اذکار و کلمات و دعا است
خدمتیکه ملائکه تسبیح تعلق دارد و در تسبیح و در تعلیم و تعلم و در شاد
و تفریح خدمتیکه ملائکه خدمت و بی تعلق دارد از دست او درست می آید
و در اوقات سلطنت عادل خلافت کرمی و قیام به اسباب ماست باطن
و نبوت و رسالت و مراتب الوعزم و نهایت خدمتیکه تعلق ملائکه می آید
از صورت می بندد و قس و اکمل سایر المزمات الله حضرت حق تعالی
بنابر در باره و از بی غیبه خود اوقات معین ساخت و بطریق لطف و رحمت

بی

بی لوم آن استعداد را بطور ساخت و از نظر آن را موقوف بر تقدیر
فرموده و از راه کمال لطف و عنایت بعثت رسول و از آن کتب و انواع هدایت
از خلق ما ملان کتب و ثواب بنوع و اشمال آن از بوعثت او و از بی
ظهور استعداد که من در او داد با فرمود پس اوقات پنج گانه نماز که
کمال قربت و خضوع و انشرف مخلوقات است و لهندا بر خیزد و درین
اوقات در یاد اوست و شعبه از بعضی خلافت در هر یک و خود و هر که خوا
از اهل به که نماید و هر که خواهد آنرا بر او و در قد اطلع من کما و قد خاب
من و بی با اوقات نماز بخواند که بر بندگان فرض شده باشد و بیست و یک الی است
بر نفوق حقیقت آن را بر تمام حقایق مخلوقات که از او بی تفاوت و متعلق
باشند بیک منزل کرده با منقش المانین رسند و بی تحقیق است بیرون
ایشان با منقش المانین همان نفوق ایشان است چه ابتلا با کبریا و او
انواع تعذیبات و عقوبت ها زمان با و شما بی سبب است هم بیشتر خدایت و عجز
پس بر من طلب کمال یاباید که حقیقت نماز همین طور دانند که حضرت العزت
که خلقت و خلقت و سایر اوصاف او را با بی نیست از تمام مخلوقات
مراد گرفته و تا بگوید شده و بر بار او بی پنج وقت اذن خلقت و او مجتاج

استبدان کند بنشیند و در دست برداری و جان و نقیان سبک و غش نشیند
 در هم مانده و عید شد بدو پس در این وقت که مقام غلبه ایست
 هر دو که در حق تعالی و عید شدند کدام مرتبه چنان است
 بهینقسم غلبت ناز را نمیده حرکات صلوات بحال ادای خوشتر که شایان
 قبول برگاه بادشا و حق باشد بعد از دو روز در حرام و کار را پس و او
 ناز را باشد وقت در بار و حضور پندارد و طاقت و تسبیحات و اذیه
 مناجات و مکالمه و عرض حاجات خود پندارد اینست حقیقت اجالیه
 و اما حقیقت ارکان آن تفصیل پس برای فهم آن فیصله بیاوریم
 اگر و تیکه چنانچه شایسته عز و جاهت و تقدیر و عارضات در دل خود
 در دربار اقامی خود حاضر شده بکمال خضوع و تعظیم می ایستد و زمام ساری او
 کرده و هیبت و سلطنت او را در این خود ساخته دیده امید مناجات
 با امید و در پس لای که مجروری که آن بادشاه عیالجاه مجرم مناجات او
 الطاع می یابد و در عین مناجات او را می بیند نهایت غرض در باره او
 بنده و بی نایب و به قبول و محبت او در ملا خط می نماید و هر قدر که
 و انحال تغییر از آن چنانچه در سینه و غایب شایسته در حق او

میگوید

میگوید پس تیکه آن بنده مناجات اقامه بجانب خود پیش از پیش
 متوجه می یابد برای کمالی درون سخت بگویم یا مثال آن را تعیلات و کفایت
 استبدان مناجات و توطئه بر من باست باشد انحال و روز و صید
 این توطئه مناجات یا مناجات با دشمن یا بوی و متوجه شده اذن مناجات
 و پروا نمی گزیند با و از تراف می کنند پس از عید مناجات در هر حصول
 مناجات زمان خود را بدینا و بدین که شایان مولای بدست کشادگی
 مشورت غلبه اقامی بدست بکامی آورده مشورت این مناجات و عرض مناجات میگوید
 و از یکدیگر این وقت و وقت نهایت کمال این عید مناجات و نهایت قرب آن بادشاه
 عیالجاه و شدت طهر حیرت و نهایت و مناجات و طوطی و ملک است
 بهینقسم سهوی پس مناجات مناجات و مقام مناجات بعضی از مناجات بود
 لهذا او را امر می بیند که لحظه از مقام مناجات جدا شده خیال و عقل
 خود را درست نموده باز در محل قرب داخل شود و تا در آن مقامات
 بجز پادشاه و هر دو تیکه امثال این حالات قریب مقامات انحال بر آن
 عید مناجات و چند بار بسبیل تکرار و می کنند تا ناله حسن معالمت و قدر او
 و وفور قبولیت چنان اقتضا می نماید که آن خیر برای اعزاز و اکرام

بهشتی را چون گفته لیکن از یک شستن در دربار بادشاهی کمال
 اوست پس از حکمت سلطنت جهان اقتصاد میکند که آن عهد در خدمت است
 نشین باشد مامور نماید مثلاً بسوی او بای خود را میگذارد تا اقرار ادای
 خدمت چنانچه بخت بخیر و بدیگر محاسن پاک سیر از اشراک صبح العیة
 محبت از خدمت متخلی از ذایل و متخلی انضایل جان خود را از احوال
 بهیمنه و جانش معنوی عفاف نموده و آن خود را از انجا حقیقت
 حکیمه پاک کرده و لوح خاطر خود را از نقوش افغات الی ماسوی است
 مصفاخته و دل خود را از علایق خیرات مسر کرده بعبادت خود متوجه
 الی پیشگاه کمال صحت و وفور خیرت نمون ای قیامت و عیال الله
نظر السعادت و الاکرام را در مسویدای قلب خود در رخ نمود و بخت
 می نماید مجروح و بخت است الهی بکوشش می آید و غایت خالصه بسوی او متوجه
 میگردد که از آسمانی احد که علا محضین قبل و بعد فان الله بینه
تفکیک و فی روایتی کان الرحمة تواجهه اشارت بهت باین معانی
 و هر قدر که اقوال تعلیم از تلاوت قرآن و رزاد عید از و بظهور میرسد
 به انصراف بهت رحمانی و فیض بردانی در حق او میزدول میگردد

تا اینجا

تا اینجا که کج که طوطی عیانت قیام و تعبد نهایت قرب که عبارت از سجود است
 بجای آورد و دیگر بقل صلب خود ملاطفت نماید که شل این مقام بر نفع که عبارت
 از سجود است هرگاه تا درین طوطی فرموده و هیچ مانع و مانع نکند شسته اند در
 ادای بکر این خدمت کبری و عوارض علی راست است تاده و مع و شایسته با
 شان اوست بجا آورده چنین خود را بجا که بخر سائیده در مناجات عرض است
 شمول میشود و از یک سو که مقام نهایت قرب و محل سنج تحلیات مجال
 سرادقات محال است پس از طوطی مسوی خصا مین یعنی باجاست گردیده
 چنان مأمور شد که خود را الی از مقام بر نفع خود را آورده باز بهان مقام
 بر نفع برای مدارک مافات برین علی باجاست خود کند و چون آن مومن پاک
 باین حالات عرضیه بار بار متکلسس میشود که ادای می کرد در در رکعت سخن میگوید
 و تاهیت پرده ای شستین پدید میکند زیرا که اگر در ولایت بر شدت انقیاد
 میکند بخلاف اگر فعل غلطی از آن بکار صا در شود و چنانچه است که آن فعل غلطی
 اتفاقاً از آن صا در شده باشد لیکن باین غلطت تو این غلطت خود را
 را فالی از عبادت نموده شسته بشهد که شستن بر نهایت اقوال طوطی است
 از فرموده و نیز در توم شری دیگر مودع است بیانش اگر هر کس از این

و آن مقدار چه قدر زکوة و کد نشین سال که شرط زکوة است از کدام
وقت شروع پس این اقسام را در یکدیگر ظاهرش که در همین خبر
شماره اول آورده اند در همه آن اوقاتش نوعی از حضور و غیبت
خواهد بود و چون غیبت فرست بخوابد و بعد از بیدار شدن میگوید یا ای
اودی آن بنابر حکم بر من لازم است و غیبت دیگر از ابتغای ثواب
باز رفع حاجت غیر یا صلواتم یا آه از دست تو بود و اگر در غیبت
غیبت اودی را می بینم یا می بینم خواه که در غیبت است یا غیبت
نمیشد و می خواهد بود و خواهد داشت که اینقدر مال بر من در هر سال
بطور پیش کش از روزی مقرر گشته تا بحضوری او رسانم محض بنا بر حرکت
از پیش انجام پس اینقدر خود بر من مقرر فرموده و بنا علیه از زکوة
اصالت حق را می و خلیفه است و که یا که در دست الهی خواهد میگذاشت
قرآن و حدیث بر آن ولایت دارد پس مال مسلم در ادای زکوة
هر سال بنشیند کسی است که از حضور بادشاه علیا به پیروی با هم بود
و حکم مستقیم ما مقرر است که در شایع ملوک مستعمل خود اینقدر مال
بطریق تدریجی یا جشن بخورد یا آورده باشد که مبادست غایت

خود

خود از اتوبال فرموده و سوره تفسیرت خوانم ساخت پس اصل که در غیبت
و دیگر که بخیر و بدتر از اینند از ایشان در حیدر حشرین مطلوب معقول است
بلکه سیر اندک کند و بعد از آن که نسبت به حال غیبت و شش که در بدو
بودند است و این سخن مدام در مرتبه و ترقی می ماند و غیبت او را
در این خشتغال با سوالی او میسر در **فایده** چنانکه ملاطین ذوال انوار
ساخت شمار سوال نموده و نیاز رود و خارج خاصه خود صرف نمی نماید
بلکه در سایر اهل غیبت و تقاضا رشتل شناخته شده بای علی مقدر در امری
تجزیه دل میفرماید بلکه همانرا افشال این امرال نزد ایشان از آن
و ان حالت اند و بر همین خطرات ملک ال امال زکوة را بر غیر
صلی الله علیه و سلم که می فرج آن جناب تحقیق از می فرج خاصه حضرت
است و بر سایرین با شمس و ملاقات دعوت و دعوت بآن جناب شهادت
تحریم فرمود و معارف آن اموال از ذوالی جات معین نموده
که فی را که بر ایشان صدقات تحریم فرموده اند غیبت و امتحان
در عمل شده که مگر آن بر بیع زبان او را میسر اند کرد اگر فقط در
پسین سخت صدقات انواع عبادت و هزاره اقسام طاعت بجا

آنکه آن نرانی نزد و سبب تقدیرش این است علی کفران در آنکه
 صحت آن کلام پایه میرسد **افا دوم** در نصبت مردم ماه رمضان
 یکشود و آنست که مردی که تمام سال بسوی یک ایام بگذرد و مردی که
 بیایند و مثل می یکست و آنست که مردی که هرگاه در رمضان
 رسید چنین چنان یعنی روزه و نماز تراویح و قرآن او خود هم نمودن
 انتظار داشته و در خلوص نیت مردم مختلف الیال میشود و حسب آن
 اختلاف مدارج قبولیت مختلف میشود و بجهت این نظر تمام سال
 مشابهی برکوت دارد و چنانکه سابق در کوه مردم گشته و هر چند
 بر هر است معین بود یکی مخصوص ماه رمضان برای این است بجهت
 حضرت حق است که بر این است هر چه فایده است نظر بصفت بدنی
 و یکی هر وقت است و توفیق مراد است اعمال ثبات ماه موصوف و بجهت
 مقرر شده تا بدان مراد است اعمال ثبات بواسطت برکات ماه و بجهت
 و شب قدر فایده رعایت عبادت مثل پیشینان ملک زاید الی
 شود و در هر سال یکبار لکه که بوی نفس میرسد که آخر آن تمام سال
 می ماند و شهور و شعب و حرم او را اصلاحی چه بدی آید که هر سال

در نیمه

را بر آن آید یا نشود افاد دوم اما چسبندگی آن است که با دست
 تقوی معین کند و آنرا امور و عبادت بینایات خود سازد و هر که او را
 مکان طلب نماید آنرا نهایت نبوی خود سازد و در آن مکان و سطر
 کند تا که اگر کسی به آن طلب هم در آن مکان و دخل شود او را هم
 که لیاقت آن میدارد قبول سازد و بوجه من الوجوه غریبه و غنی او را
 هم در آن مکان خود حاصل شود و او را در حال محض از اغراض و عبادت سازد
 آنکه آن مکان را آنرا ایمان کرده باشد پس هر که بنا بر طلب عبادت
 باشد او را در هر حال و سطر و نعم سازد هر که بدین طلب آمده باشد
 او را در هر حال و بوجه من الوجوه سطر و نعم کند همچنان که در کتاب
 خانه کعبه و اطراف او در هر که سبکی بزم است از تمام ارض ممتاز ساخته
 شود و نبوی خود کرده است و مثل خانه نیما برای هر کسی که میاید
 یکی هر که بنا بر طلب عبادت باشد او را در آن بی آدم اند پس با نوع نعم الهیه
 مشمول میشود که از آنکه بفرست عاست که تمام که آن آدمی آنرا
 و با قیاد بر نفع که آن چنان میشود که گویا الی پیدا شده هیچ کس
 نیست و آید و در هر عبادت یزدانید و کائنات را هدایت کند

می ماند و هر که بدون احراز این مقام تحقق نکرده و مثل حیوانات و نباتات
 بر این بیان هم حکمت حرم معزز شدن از انحال نزد امتیازی حاصل نیست
 پس من پاک را باید که این عزت را بجای طلب برود و کار او در این
 اجتماع انجمن عاجز و حق برای مزار او اکرام تصور کرده عظمت حق را
 در دل خود در رخ کرده اند اما داده باید دانست که چهار امر است که
 عیسای مفسد که منفعت آن بوجه معتد به جهود انام می رسد مثلاً
 باران که منقش نبات و حیوان و انسان را طایفه کرده و منافع این عالم
 و قسم است منفعتی عامه که سوسین طبعین و کفار بتدوین و فساد و فتنه
 بلکه جن و انس و حیوان و نبات در آن اشتراک می دارند و منفعت
 مخصوصه کجاست خاصه یعنی بعضی شیوه در منفعتی حاصل میشود و بعضی
 دیگر در منفعتی دیگر اما منفعتی عامه پس بایش اگر چه که بتجزیه و تفریق نیست
 که لیسب عدالت حکام و رعایت اهل معاملات و تسامح و جود و ارباب
 اموال و نیک بختی جمهور انام برکات مساویه مثل نزول باران بر
 و کثرت نبات و اتفاق مکاسب و معاملات و دفع بلا و آفات
 و غیره اموال و ظهور ارباب هنر و کمال پس از این منصفی و نیکو

همچنان

از همین مثل آن ملک صد چند از آن بسبب شوکت این حق و عروج سلطان
 متدینین و ظهور حکمت این عالم و اظهار واکان ف زمین و کثرت
 حقیقت حق و انتشار احکام شریع در قری و اقصاء ظهور میرسد چنانچه حال
 هند و ستانرا با حال روم و توران در نزول برکات مساویه باشد
 ملک حال هندستان را درین جزو زمان که سده چهارم و دو و صد و سی
 هجری است که اکثرین درین ایام دار الحرب گردیده بحال همین است
 که پیش ازین و دو صد و سی صد سال بوده در نزول برکات مساویه
 و ظهور ادویای عظام و علای کرم قیاس باید کرد اما منافع مخصوصه
 پس خصوصاً آن نسبت شده ای سوسین و غزاة مسلمین و سلاطین
 و الا قدر در وجود انفرادان کا زار استحق از بیان است و اما نسبت
 ارباب بر اهل معافیه پس حصول ترقیات خطیه در اوقات طبله و فوز
 بر مراتب ولایت و صاحب و عبادت بر ریاضات سیریه است و اما نسبت
 علمای انشا و علوم و کثرت معین و تعلیم و فوز علمای مراتب و صاحب
 و تقاضا و جتها و اوقات و قیام بر حسب امامت باله یعنی دعوت عالم
 نبوی حالت قبول و قبول و قبول نیات انبیا بسبب شرف عبادت و حکام

میرید و ظهور امر معروف و نهی عن المنکر است و اما نسبت امر معلوم
بسیار فرخنده ایشان در صلاح و تقوی سبب عز و اهل صلاح و امانت
الذکر و سبب شهرت امور محمود و مشرود و محمول امور مذموم و مسموم
و نیز تضایف اجر طاعات ایشان سبب تقیاد و صلاحین اهل اسلام
عالمی و احترام و ادب و بی نظیر و سبب فعل در جماعت عظیمه کافه اهل
اسلام است و اما نسبت عوام و مومنین پس حدوث نیست و سبب در جماعت
و بیان بوی طاعات و در طلب ایشان سبب افتخار را و از دین حق و الله
چرا و خلق و انقیاد در رسوم شرعی سبب شهرت آن که چه تعلق با باشد
و نیز رفاهت و شایسته سبب نزول برکات مادی و سبب است سلامت
و اولا تقدر و جو کما می سنادت شعار و انتظام امور معنیه و معانی
ایشان سبب تسبیح بودن قوانین شرعی است و اما نسبت فساق و مجار
بسیار عمل توبه یعنی حدوث کرامت در تحریک ایشان از فتنه و مجاز سبب
سرمان و از ازلت حق و تقوی بی آدم و سبب رسوخ شدن عین حق
در عقل و ظهور نام سبب شهرت ملت حق و نیز دست کشیدن از اظهار

نکرات

نکرات و بهجت سبب فساد و فتنه و تعدیات باخلاف حق و سبب
ظلم و اذیت و محاسن اقران سبب شهرت حق نکرات و بهجت است و اما
از اهل حق پس سبب است ایشان بر دین حق ظاهر و در اهل اسلام و در حق ایشان
کفر و جهل و سبب خفیه قتل یا سبب ملاحظه عزت اهل ایمان و در حق
الغیاب و نیز از سبب عزت نور ملت حق و در جود طلب ایشان سبب
انوار ملت حق و نزول برکات مادی و سبب ملاحظه شرکت اهل اسلام
و سبب طاعت با و لای عظم و عظمی کرام و انکسار و از حق و سبب
این بزرگ و از ان در طلب ایشان است و اما نسبت کفار اهل بی گناه
سبب سبب نزول برکات مادی و فتنه و محاسن و عدالت سلامت
و از طاعت از صدور و طاعت الطریق و امید حدوث و رفعت بوی اسلام
حق ملت با اهل حق و شهرت رسوم ایشان سبب ملاحظه نظام امور حق
و معاد اهل دین حق سبب طاعت شرع است و اما نسبت اهل حرب و
کسانی که در جهاد و از دست اهل اسلام مقول شدند با وجه دیگر ایشان اهل طاعت
چه در اکثر کار باقتضای حق و تقوی اهل قتل نسبت مادی و سبب ظهور
نیوکند و سبب کالف القصد و حق این مقول شدن باعث تحقیر

بنا بر این که حق تعالی چه که متولی نیستند البته بکفر خود تا مدتی باقی
می ماند پس اگر بکفر ایشان متزاید میشود و هر قدر که کفر متزاید میشود باز در حق
عقاب تعدیل نمیکرد اما در حق و در ذوقی ایشان از این سبب و معیار پس از
اینکه ایشان را سبب استحقاق عقاب است با اهل حق نیست می آید البته حصول
مناقص محبت اهل حق از حق ایشان مطلق می نماید اینست باری که ذکر شد
چون در آن تفصیل آن پس حال حاضر در مقام سیر و اندیشه الهی و در مقام
بر اهل یان و امر با قیامت آن الی الغافل الزمان در کماله تشریف
انزال می یابد و امر با قیامت و در کماله و کون عاقبت شدن جنیدی
استثنای خاصه آن استدلال عقلی از اهل ایمان که مانع از وقوع جهنم
در مقام عزت و مجاهدین سبب خیرت باطن و حسد و محبت کفر و بی باکی
و در مقام عاقبت امر با قیامت از در زور و زور خیرت منافعین داخل می
نمایند و منافع جهاد عقلی نیست و نه منافع جهنم با اینست که مردم نفع
در حق ظهور نام بر بیست با وجود بعضی از منافع سبب پندار عمارت
یا طغیان سبوی و آنها را کف میشوند اما در مقام سبب و در آن سبب
افاده است افاده ای که در انت که سبب است خدایی مزایر و احتیاط

اما در وجهی شهود اگر چه از محرمات شرعی نیست لیکن اشغال این امور
را در حق مالکین راه حق محرم در حق طالعین راه نوبه عالی از خلق هم نماید
بنمید یابن اگر اشغال این امور هم در حق مبتدیان مغرب و هم در حق مبتدیان
اما در حق مبتدیان بر نفسش اگر جمیع از باب لب روح اتفاق کرده و نه
بر آنکه مالکین را حق را بقدر حقوق نفس ضرورت و اتباع حفظ آن مصالح
محمول میگرداند آن در صلب نفس راسخ گردد و عیادت آن در سواد
دل شک نشیند و نفس در طلب آن چنان در سرگردان گردد و در طلب است
که اشغال این امور از قبیل حقوق نفس نیست چه لای سبب ترک آن نفس
و از توفیق جسم پدید می آید چنانکه سبب ترک اهل شرب و عجمین کسب
ترک آن اشغال و در آن پر آکنده کی عقل کل طبیعت عادت می شود
چنانکه سبب ترک نوم و استراحت و عجمین کسب سبب ترک عیادت
و وقوع در محرمات شرعیه عقل میگرداند چنانکه سبب ترک جامع الفوائد
این امور را هیچ یک از محرمات از حق حقوق نفس نیست و نه شرعی است
اما در خیرت مکرر حفظ نفس ملک از همان قسم حفظ که در باب اعتدال

از آن دو که است چه صورت خوش و صورت دگرش از جان قیاس است
 که لذت آن در تنه قلب فرو میرود و اثر آن بی حد و اندازه بود و الا عصار
 نفس بیل مشیت میانه و نفس اولیای آن بهیچای و سرگرایه فرامیگیرد
 معاد و برین گواشتال این امور از جنس مباحاتی است که من وجه اقصای آن
 محرم میبرد و در بعضی اوقات بعضی اشخاص را بهیچای مباحی گشتان گشتان می
 شلختند تعلق قلب بمتاع غنا متعجبانه بکاسب متاع خزا میبرد و گزین
 اختلاط اماره در خلوات بگذشت شهوت میکشد چنانچه بر این مصلحت
 و بجز کاران پوشیده نیست و نسبت به اعتبار از اشغال این امور مباحه شلخته
 و مصلحت است چنانچه در احوال دین گزین مصلحت است و کسی به سبک تقوی و مصلحت
 مستعد شده اقدام با اشغال این امور نماید که در کلام به ایت الیام الشان
 لیجوز لک ان تجری الدم در روز از اشغال این ملوک شافی و گاهی است
 در حق مستهینان پس اعتقاد با متاع مضرت دیگر مریسته و تعلق قلب
 با نامر و مضرت دیگر با مضرت اعتقاد با متاع فنا پر قصیدش موقوف بر تنبیه
 مقدم است باینکه هر انسان سیر الوجدان در باطن خود در بابت سکنه
 که کیفیت تعلیه امری دیگر است و حکم شش امری دیگر اگر چه آثار

آثار و احکام آن هر دو با هم متجانس و متماثل نیستند شلخته و قیاس
 از هر دو نفس غلبه هم سر بر می زند و از ملک شلخته عمت هم صادر میشود
 لیکن اصل انحراف نفس سر بر میزند اگر دال است و صادر افعال از آن بی نظام
 و تانای از ملکات در نوبت و صادر در افعال از آن با نظام و احکام
 و اول اگر کیفیت بدست آورده آوایی از ملکات مجوده پس طریق غلبه
 و صادر آثار آن اگر محض فکر آثار شلخته نیست بلکه موی آن
 یکبار آن کیفیت است ملا آن بغیر از اتباع مقتضای آن کجاست که هر چه
 مقتضای آن اقتضا کند همانرا عمل آورد خواه موافق عقل و عرف باشد
 بلکه شلخته را به رونق سبب از چندی که صاحب شلخته است متین مکان
 میباید چنانچه صاحب غلبه سبک خروج و به و تار چون این مقدمه
 فزونی نیست پس در اصل مقتضای و کمال تعین باید نمود و نظر عاقل را
 کار باید نمود که بیای و تعلیای که سبب متاع صوت خوش در باطن
 چه چیز است اگر چه نفس از امور قدسیه الهیه نیست چه مثل حال

از خدا شد شریع با فضل شش نسبت با وجود یک سبب کمال نسبت
 نفسی بی نهایت و شدت اعتبار الله در طولانی نام اقتضای انسان الله
 جمیع نام دشواری نمود پس اگر نبی صریح از امثال این امور در شرح
 می شد قطع نظر از فهم و مفهومات آن در کتاب معینی شمر می خورد
 لغیرم برین امور لازم می آمد و اگر استمر حرمه تقاضای کمال کفایت
 می شد بنا علیه بر اشعاری که به حدیث امثال این کلمات که در حدیث
 بیاید که با امثال این امور اعتبار و توفیق و اثر در سوره ای قدس جانده
 و در کتب آن هم بیان و سرگردان کرد و انقادی از صمیم قلب می آید
 نماید اگر بی طریق امور انقضای امثال این امور برینش آید
 با کمال این امور ضرورت و تعریف بکمال فاعلان جایزه ثالث و غیره
 و تحریف کمال لازم نیاید و اگر بچشم انسان خود کمال سیر طایفان را
 که کم نیست در درضا حقیقت حضرت حق چیست بجهت نه اظهار کمال
 این امر و بی آن ارشاد کند حسن و اولی تر است تا ما ایاک امثال

ان الله

امثال این امور از دو سبب قریب الی الله است در نزد عقاید شرعی و اصل
 نسبت به سبب اینان باشد بر اصل برست الله و آنچه درین کتب
 از خلیفه و تفسیر معلوم شده و در تحقیق میشود و اول طریقه اصحاب است
 باینکه اگر کسی که در امثال و احوال و آثار و امثال این شرح می دهد
 از خلیفه و تفسیر است و او را حدیث و در این شرح بر حق می باشد
 و از نظر طریقت سیر ساجده و الله است ساجده با بر و اقتضای نور و شفا
 در فرام کردن احوال و جمیع موقوف است و کمال و کمال و کمال
 سبب این شرح که بر دو گروه در ادای تقاضای و احیای رزق و کمال
 القدر و تقاضای قربات اهل نماید و عمل به القیاس پس بی این شخص
 مشکور و در حدیث آن بعد از اعمال خود را چه خواهد شد و در حدیث
 بر سبب است و طاعت و وفای به او که در وجه دوم طریقه طایفان
 باینکه آنست که ایشان که با قدر ضروری از خلیفه و تفسیر سبب نمایند
 بکمال اند و بفرایم می آید و هم صغیر نمایند و طبع تعلق از مایه ای الله سبب نمایند
 تنها که از مال و عیال و از توارج و انقضای از سبب و اعمال خود منقطع
 احیای و شکر و حمد و در از ان نعم تحقیق و مولا کی تحقیق خود سبب نمایند

مثلاً دست خود را دست خودی دانند و سر خود را سر خودی بنظر آورند
 و تا جی تشنه نکند و مال و متاع و اسباب دنیا را دست
 خودی ندانند و هرگز اعتمادی بر آن نکنند و در حرف آن غیر صحت
 او سخنان دروغ و قصوری نمایند و سوسه اگر زندگانی او معاشی ما
 بچشم خود او نگذشت هرگز خیال ایشان نمیکند و مثلاً اگر ایشان محتاجی بشده
 بسوی لجام میدارند و حرف آنرا از در حیات سولای حق خود شنیده
 در حرف کردن آن هیچ حرفی که در خفا که مشایخ و مسایلی که در پیش
 زبانی سولای خود بجا آورده اند آنرا هم هرگز از آن خودی نشنیده
 مثلاً اگر یکی اعمال ایشان را در حق ملایکها فریاد میفرماید و یا کسی
 خطه نماید هرگز حرف که در حکایت بخیال و دهم ایشان گویند
 که این اعمال ما را بیکان که دیده چهری از آن ما بود که نزد دست ما رفته
 بکس میداند که مالک حق در ملک خاص خود تصرف نموده ما را بآن امور
 آنچه بگویند علاقه نیست بلکه صدر آن اعمال از دست ما باشد چنانکه است
 که انگشت آنرا در صندوق که محض ملک اوست نهاده باشد پس آن صندوق را
 اصلاً بآن چیز علاقه نه مثلاً اگر مالکش یکی را بچیز خود را بگذارد هرگز در

علی

عمل متراف نه بلکه بعضی این بزرگ و در این در مقامی خط میفرمایند که از این
 قیام آن تمام نیست که از این صاحب آن تمام نیست و به غیر خودی خود
 آنرا هم در وقت خوش نیز بخدا که اگر ایشان بر مصلح شوند که اعمال جلیلشان
 را به بعضی از خصایص خط فرموده اند و بسبب همین اعمال کار و ماز ایشان
 درست شده و حال به مال ایشان رو به بی آورده البته این بزرگواران
 را بسبب قبول بخت آن حصه از ملک و جمادات بسبب اعمال ایشان
 و توفیق جبر میدارند اگر بنده از بندگان حق بسبب اعمال ایشان از ملک
 و جمادات بخت بابت چنانچه شرح میدی شیرازی از احوال شیخ ابوسعید
 شهاب الدین سرودی قدس سره العزیز نقل نموده که آن بزرگواران در مقام
 مصروف این بیت را داده اند خود به خودی که در رخ زمین پر شدی که
 دیگر از راهی شده ای انصاف چون آنی یعنی بتری بعضی از امور دنیا و دنیاوی
 در مقابل اهل ادب میگردد و در بعد طبیعت از مستحکم و نشیند دنیا را داده اند
 دست می بر خاست غلبه از در صفا کرد و دنیا به چرخ خاص که با دستان آن
 بعضی طبعین خود را از سایر برده یا تمیز داده و بچرخ خاص معلق میفرمایند بگرد
 میکنند پس چنانکه چرخ خاص ما و آن مطلق در تصرف است و مقتضای حق

تمام آن فرموده که دیده یعنی این اعضا باطن شده و بجای او همان نور
 نشسته است باز قدری سکوت کند و در آن سکوت ششها به این جای
 اعضا بجای ندر که ملا خط کنند تا در دهن او صورت همان نور
 بجای آن اعضا غلبه بشیند بعد از آن این اعضا به همراه آن نور
 از وسط سینا یا شاندر است کشیده بر قلب بنشیند و هر ضرب کند
 و ضامن قفل نماید که همان که بر جانب راست محیط شده در قلب
 رفته است باز قدری سکوت کند و در آن سکوت چنان ملا خط کند
 که همان نور بر قلب فرو رفته بود درون تمام بدن این شخص جاری
 است **الاول** هم طریقی ذکر فرموده است که چهار دروازه بنشیند
 و یک ضرب بر جانب راست بطریق سابق مذکور شد بکشد
 و دیگر ضرب بر جانب چپ همان وضع نماید و ضرب سوم و چهارم
الاول هم طریقی ذکر چهار ضرب است که چهار دروازه بنشیند یک ضرب
 بطریقی مذکور در جانب راست و دیگر در جانب چپ و سوم و چهارم
 در چهارم روی او کند و ضمیمه هر دو ملا خط کند که گویا که نزدیک
 هم را این بر ملا از تحت اعا که میکند تا که تمام بدن ملا خط کرد

و تمام این شخص در آن تفرق کردید یک بجای بدن این شخص همان
 نور در در گرفته فایده غایت این ذکر بطریق مذکوره آن است که اگر
 ذکر بطریق مذکوره است که اگر ذکر سه مراتب تمام بدن را ملا
 و ملا فایده کند و طبع شربت از تمام بدن عموما و از اعضا بجای
 خصوصیت بدرود و همچنین فایده باشد که در ذکر هر دو ملا خط شود و از
 با ضرب برای و تحلل از ذکر هر دو ملا خط چون آثار را در چهار که در یک
 با چهار ضرب روی او کرد و دیگر شغل با بد شد **و طریقی** باشد در میان
 تمام فکر و آن شغل بر هفت آمده است **الاول** امر آتیه اولی مرا
 و عدد نیت است و طریقی نیک و عدد نیت حق بکار که ملا خط کند
 چنین است هر ملا خط کند که در هر زمان و مکان همان ذات یک
 ملا خط است و آن ملا خط را سه صورت بجای میکند اول ذکر هر
 نفی کرده بجای اولی و دو و تصدیق را بنشیند دوم اگر دو و تصدیق را بنشیند
 تجمل کند این هر دو طریقی مرا نیت یک نیت هر دو طریقی را بنشیند و احکام
 لازم شود و عدد نیت سوم که مراد در اینجا است اینست که عدد را
 یک یا غیر تمام است یا هر اعداد که در آن خبر را را نفی کند و نه تصدیق

متناهی است که هر نفس میسر کند که معنی از دلان بگذشت و در فانی و همی
 در هندی تیر میزند هر چه بود و است و این هیچ خبر نیست ملک غیر و خبر آ
 با و بودی که هیچ خبر عالی از آن نیست **الف** بعد از استقرار و استقامت
 مراقبه و حد اشیاء مراقبه حدیث است و آنرا در مرتبه است ابتدا
 و انتها و ابتدا اشیاء عبارت از ملاحظه احتیاج هر چه بود و است و استقامت
 اجلا و استقامتی و بی از چه خبر نیست پس آن مراقبه است که شکم شود ملک
 تحصیل انتهای آن کند و آن عبارت از ملاحظه احتیاج خود و در امور
 معاش و معاد و تفصیل مخرج و قیرت محبت و الفت و نهایت تفرغ
 و غیر است یعنی چنان ملاحظه کند که در هر چه احتیاج بودی است و این
 که در حق تعالی و بی سر انجام نمی شود کار کرده بود یا سبیل اند
 معاش بود یا در معاد و باین مراقبه از راه لغی و محبتی در ای کتاب
 که در این مشق کرد که بر وی فایده ای باشد و مال و عزت و استواری خود را
 در معنی و میانه ملک بر نام از سبیل و آسان نماید ملک آنرا در حقیقت
 در معنی و عزت و جاه و ثناء و این امر در اعتقاد و بی گمانی متفق
 و متشکک شده متناهی است که در طرف با و شایب الحام با هر ملاحظه

موردی

موردی را با حق حد یافت آمده و تمام کار و بار معاش و عزت اعتبار
 بتوکل با و شاه رو داده اگر کار بی ما شود از طرف آن با و شاه شود
 آنرا میباید بی نام فرمود میباید و از این مراقبه معنی ای که خبر و ای که
 بجز مشق میگرد و از فقرات این مراقبه انکشاف توحید آن فایده است
 که با وجود کثرت افعال و توکل صاحب این مراقبه را یک عامل و یک
 که ذات کامل حق است و در حق جنتش و بر کن و پدید میگرد
 اما و همه بعد از این مراقبه مشق دوره کند و از کار آن شغل چهار قسم است
 از راههای نیکی یعنی بیع و بطریق تدبیر و علم با هر یک قسم ذات را
 کند بر بطریق مراقبه نشسته و فاعل و جمیع ساخته و دل را با هر که بخواند
 گوید که اینک بیع و آنرا از ماف که تمام لطیف نفس است بوسیله معینه
 که تمام لطیف حس است بر در و جهان و اندک خوش که در ملک و در پانصد
 هر چه در وی همان است جمیع و فرام شده همراه ذکر که در از ماف
 بوسیله سینه و سینه است در کثرت روح از ماف بوسیله سینه
 شود چنان نیکی کند که روح و در میان این هر دو اسم یعنی الله و سبحان
 که فاعل الله با و لفظ بیع زیر است پس باین تدبیر که تعالی روح مجله

افلاک و اشیاء با وجود آنکه افلاک از اجزای موجود است لیکن قوت در آن
 است که سبب آنکه از خیالات شکیلی کشف نماید که سبب و علیت
 ادراک آن قوت محروم است سبب نیست و دوری دور و دوری
 است علی سبب که عبارت از ادراک است و سبب علی آن بدون ادراک
 آن در حق اکثر اشیا منقطع آنچه را با طبیعت عالمه را بداند که کثرت
 افلاک و وصول بذات بخت دست میدهد پس در اینجا که کثرت
 افلاک منقطع نمیکند پس ای ادراک آن قوت در آن خود را از خیالات
 بگذرد پاک و صاف باید کرد تا که افلاک را با یک شعله منقطع که آینه
 قوت در آن از آنکه خیالات بدیده منقطع کردیده پس افلاک
 هر چه موجود اند بلا تعجب در یافتند و از حد و طریقی پاک کردن
 اینست که شکیلی که در حد و شکیلی است که در آن شکیلی از خیالات
 اگر چه با حقیقت هیچ چیز نیست که از حد و شکیلی است که از حد و شکیلی
 خیالی باطل دوم که در حد و شکیلی است که از حد و شکیلی است که از حد و شکیلی
 و تا که موجود است و در حد و شکیلی است که از حد و شکیلی است که از حد و شکیلی
 پس یعنی وجود چیزی فی الواقع ممکن نیست پس این امر کردن که قابل

فانی شدن است

فانی شدن است و غرضی هم نمی و افقی متعلق نیست چه اگر غرض
 صاف کردن در حد و شکیلی است که از حد و شکیلی است که از حد و شکیلی
 خود را بر افلاک از افقی استیلا هیچ کس نیست و هر چند نفی تمام عالم
 امر و سبب نظری آید لیکن اینجا دو مرتبه است اولی که از افقی تمام
 عالم و نفی یک چیزی از عالم بر است است از افلی وجود خود چیزی نیست
 از پرستش تمام افلاک بر است از نفی وجود خود چیزی نیست
 بنا و علی نفی را باید و مرتبه باید تمام اول نفی خود دوم نفی تمام عالم
 و سبب سهولت دوم و دشواری اول آنست که قوت در آن که از عالم
 و است خود را در حد و شکیلی در پی ماند و در یافت غیر خود اشیاء می شود
 و در نفی دوم چیزی را از آمدن در قوت در آنکه خود منقطع میکند و در نفی
 آنچه در در در آنکه مستقر است آنرا از حد و شکیلی است که از حد و شکیلی
 مخالف خارج از حد و شکیلی است که از حد و شکیلی است که از حد و شکیلی
 بر نسبت دوم بسیار آسانست یا با نظیر زورش توان فهمید نفی
 باران شخصی که باران که دیده آسانست از نفی باران مرکبی را که در
 عین باران است ساده قطرات متواتره بر بدنش می افتد و بنا

و رفتی خودی بی سبب اسفل و یک بر آن قرار داد و خود را تر میشد
و یکای بی نی بر که تمام ادراک و امتیاز است که آن سببها بعضی را
که بر نفس آید و رفت دوم آنکه هر سبب باشد نفی علی و سبب نیست
بالجمله هر چیزی که ای بر آن سبب نفی آن تحت تر پس اول لائق تمام عالم
که در نفی بر آن خود کند و غرض از اینها این است که نفی آن دشوار است
که نفی آن آسان تمام بدن یکبار که نفی خواهد شد و پس در تحصیل نفی و
صاحب نفی که است که نفی خود کرده بهجت خود موجود شده اند و از
و ابتدای خود و از آن بر سبب ای این که بر سبب مختلفه سببهای ای
بقام میند و شکم و الا معلوم میشود و یکای خود را بر سر و کلاه به هر
عی بندارد و یکای تصور میکند که خورده شده ام و یکای طولانی یکای
و جهت تحصیل میشود و یکای بخت از آنکه که میدیم دراز می شود و سه طریق
تصور است که در بین اینهم خود را می بیند که در میان آنکه که از آن
طرف بطرف دیگر رسیده انتقام بدن را غایب کند از سه است
و باز همان روز را از آن سبب است فراخ تر و کشاده تر سازد که
باینجام رسد و از سخت ترین صورتی است که چیزی را می بیند

که فخر

کعبه است از قضا است از عالم غیب متوجو بوی شده یکبارگی جسم او را
متلاشی ساخته مثل سنگ سخت که بر پاره نرغیست بر سیده پاشش باقی
موجود متلاشی سازد و گاهی انیطور تصور می توان کرد که جانش برآمده یا
گشت یا ردی از دل بر روی برآمده سخدم کوبیده و سیم به جلیش دلد بگشاید
پس آن جسم بیان شده غنیمت که کوبیده بر چند ذرات انیکار میانی
سختی نفوس لا طایل است لیکن حساست که از منی غلیظی تعیین می
از حدش برزگی تو ای الله کلام سر میگوید و احتیاجا به وجود و نیست
صور کشیده غلبی غافل صاحبو که دیگر ما و رای آن صور دیده آید با وجود
یاخت اختلاف صورش نمایان از فایده نیست بهر نوعی که ابتدا از این
نمودار کرده آخر آنچه در جناب خود گرفته در فرزند آن استقام و زود ما
نقی تمام جان با تمام رسد و در وقت عصمت نفی کلمه لا بوجود
لا فاعل الا الله را هر جا که نفی آن صاحب نیاید معنی آن هر کلمه
فهمیده بقوت جناب بر همه حاضر است که نشاء الله این صور
نقی نفی خواهد شد و بعد نفی احیا ناخدا فی بدی می آید و بعد نفی از کمال
که ضرب مغربی بر پیش رسد پیش مانع نباشد بلکه ضرب بر پیش رسد

از نعل خود بر آورده پسند عای این امر از صاحب حضرت حق نموده
 بطریق خالص خود در آن نعل که می خواند که نوری دیگر از اصل جان نور
 نمایان گردد و آن نور بر طبقی فی اوله و سبع کند و از آن نور ثبات انشغال
 و تحلیم بخیر و اذکار انسان را بدین جهت جویند که در او در راه برهان
 درست نیاید و آخر این محب بجا چه هست لطیف بی لون که از آن نیست
 چه رنگی تو چو یکسره انجاء تو گفت در سید چه احیاء بعضی لیلین چاه را نشو
 اصلی بی پذیراند و همان جا توقف می شود **افاده** هر که از لغات
 و جذب غلبی تمام محب می شود مقام معرفت ذات بخت میرسد
 در انجا که لا چه بر سر دارد و اطوار مختلفه پیش می آید و خوشبخت در انجا که
 آنرا میرود الله همین مند و نه پذیرد که در ان مقام تعاد است و تبدیل
 نمی شود بلکه بر حسب شوق کل نوع حیوانی نشان هر وقت نشان میدارد
 ذات پاک معلوم که میگرد و بخیر و تبدیل حال دل طالب رغب هم
 مرتبه ای و تعادیه بر علیه بصیرت او نمایان میگردد و چون بر طبق شد
 نبوی یا صاحب صلوات الله علیه که دل او می بیند پاره پرست که در محراب
 صاف باد و آنرا این نیز می سازد و دل انسان را قرار نیست بر این

نشین

نشین را هم از طرف سکون معبرند که در سیم تبدیل میگردد
 و از جهت تعاد است نشین الهیست که معاملات مختلفه حسب استعداد
 بی آدم پیش می آید و در آن برین تعاد فیصلی در هر طریقی عین که در
 درین ادراک و شعور است تمام سلکی که در وقت تعظیم است بعضی
 این فن است پس مقام معرفت نشینی میگرد **فصل دوم در بیان**
 طریقه جستجوی طریقه جدید که در حجاب است اثر و سرعت ظهور نماید و از
 تعلیم باشد و بخیر ریاضات و مجاهدات متعارف انسان تر نماید و از
 بشکلی بر دو هایت است **در بیان اولی** در بیان شغال طریقه جستجو
 در آن شغل بر جرح افاده است **افاده اولی** طالب را باید که با خود
 روز و شب بطور نا مرتب نشیند و نا متعین نام که با طریقه بعضی حضرت خواجگان
 سخی و حضرت خواجیه قطب الدین بخشیارا که می و غیر ما خوانده اینجا
 بجانب حضرت این دو پاک توسط این بزرگان نماید و چنان نام و از
 بسیار از این بزرگان عای کشود که از خود کرده ذکر و در غیر این طریقه
 طریقی اگر کلمات مبارک را در دست در و باز متصل گوید برای اتصال
 برود و در اول را پیش گوید و این دو با کفایت را یک ذکر در

و بنا بر امتیاز هر دو ذکر نیامه لفظ الله را که بار دوم در هر دو ذکر
 خود به گفت لفظ را گفت که بدین بار با لفظ خود و بصورت تمام از سینه
 بر آورد و بجهت شدت و حد که در آخر از اول و در هر دو شدت و حد
 زیاده تر کند و همراه اول بخوبی کند که نوری از سینه اش بر آمده بر لب
 رسیده و لطف کرده و بار دوم از همانجا بر آمده بسبب قوت و کثرت
 که هر دو مختص کم و بیش از روش بر آمده بلا ی سرش رسیده پس
 نور را بلند تر بقدر یک دست تصور کند یعنی ذکر را بجهت نور دل مکرر کند
 و برای حصول دل انقدر هم کافی است که این اسم مبارک نام آن
 ذات پاک است که همراه نام خود هر وقت و هر جا بگوید و استغث این
 اسم مبارک از بسیاری پاک و منزوی و محکم نیست امید دانی از فضل
 آن که گویم مطلق آنست که جلد تر از ذکر را نوری معلوم شود پس این ذکر را نقد کند
 که آن از روشی جز بر سرش نهد باز سبب کثرت و تواتر شدن بر تمام بدن
 وی رسیده و نفس را از درون در بدن احاطه کند و نفس در آن در کم کرد
ادوم چون در پیشی بخوبی معلوم شود و مستحق و ملکه آن شود و در هر
 یک هر وقت بلا لطف همین طور کند و بقایوی ذکر آید و ذکر دوم

شده

شروع کند در این ذکر لفظ الله است قوت و شدت و بهر حال هر وقت که مذکور
 شد یکی انقدر فرق است که این لفظ را یکبار گفت در میان هر دو از اول خود
 و سبب کند و کند و همانقدر که در ذکر اول یکبار گفت فرق بلند بخوبی کرده و بجا
 تحت تحقیق نماید و آنرا از زیر ببالا آورد که نور تو نایب و کفایت نماید که بتوان
 نور دنیا را بهش در آن کم شده باشد ثابت کرد و **ادوم** باز بلا لطف و استغث
 ذکر سوم شروع کند و در این ذکر لفظ اول حرف لفظ الله بگوید بدون حرکت
 و بهر سطر و در این لفظ مبارک را بخوبی خود در آن نور که بجای پیش هم
 همان است که روش و هر طاعت مبارک و بهر سطر که اگر کند در آن در آن نور
 خیال بدن خود یا غیر آن باشد مصیغ و متصل سازد و تمام آن نور
 در خشان تر کرد و **ادوم** چون این نور را بخوبی مصیغ کرد که شعاع
 از هر جهت و در تمام آن افتد و تصفیه و تقطیر انهم بقایوی ذکر آید و در تمام
 شروع کند در آن نفس و آفات است یعنی **لا اله الا الله** بگوید با لایحه خیال خود
 کشیده و محیط زمین و آسمان سازد و تمام دوره را فرا گرفته از اول خود
 تمام کند و طریق کشیدن لا اله الا الله است که پیش روی خود محمد و وسیع کند
 تا آنکه بهش مجید رسد و باز آنرا استحقاق تصور نماید که در تمام عالم گشت

بطور و آری که در همه مقام خود رسیده و فقط **لا اله الا الله** بجانب فرق با
عزیز و مجید ضرب کند و در **لا اله الا الله** معبودیت هر چیز غیر الواقع و محقق
و نفی وجود خود تمام شد و کائنات از خیال خود بجا ط و درست تصور
چست مستقر و محکم سازد و در ضرب **لا اله الا الله** اشاره بذات است نماید
که منطبق کلام مجید است یعنی **الرحمن الرحیم** بگو ارا این ذکر نوزان
بخت از بالای عرش آن کثرت و وسعت بشاید در بای زمار خدایه
که تمام عالم را محیط خواهد گشت باین تمام عالم در آن کم خواهد شد چنانکه
در ذکر اول فصل جسم و اگر که شده به زبان طریق ذکر نفی و انبیا است
صادق و برای حصول کمالات مقصود کافی است فهم درست باید دان
ذکر در کثرت و مبالغه نماید بغایت ایزدی و ترقیات جمیع شغلی که
نموده اند **لا اله الا الله** طریق انجام این ذکر بمنزل مقصود است که بعد از
ذکر که از فوق عرش فیض شده تمام عالم را فرا گرفته و زمین و آسمان را
و ذکر را بگذارد و طر زنده است که نفی خود و نفی تمام عالم که از احاطه
نوزده که حاصل کرده بجا ط قصدی نخواهد نمود نفی مستطوره را بطریقی
قابلی خود را و که اولاد و این طریقی خود و نفی تمام کائنات از

ولی آسمان شود که نفی از آن در شک نیست و لیکن این شخص را باید
که نفی را مقصود از آنست که شغل نفی را محکم سازد و بعد از محکم نفی تا بگوید
مضامین خود را خواهد شد یا طر و انوار و طرقی نماید را مطلب یا چه است
پس طر قیل و قیل اول مذکور شد از آن حب نواریت تجاوز کند
چنانکه با فخر حب که مقلب نیست به یکی است فایز که در آن که چنانچه
طریق را بشیر سوختاب که منتشر شده میدهند لیکن الحقیقت
به رنگ است که گویند این رنگ معلوم می شود و بهینکه در آن نور که
هیچ رنگ بخیال میکنند و چون که از محاب اخیر هم تجاوز واقع خواهد شد
وصول ذات است که منتهمای سلوک متعارف است تحقق خواهد کرد
وایت در بیان فواید متفرقه در آن شغل برده اند و است **فانوار**
برای انکشاف حالات سموات و ملاقات ارواح و ملاک و خبر
دنار و طبع بر حقایق آن مقام دور یافت که احی و انکشافی است
از لوح محفوظ ذکر یا بی یا قیوم است یا بی را بکه خیالی از حد میان
تا غیب آرد و روح خود را بپوسته زدن سازد با و لفظ یا قیوم از حد
و از یک لفظ یا بی لفظ سبب است شغل تحت لفظ اول واقع میگرد

پندار او بدست درازین و در میان معلوم خواهد که که شود و از است
 که تمام خطیف از این طریقه که در خط انشمن مکتوب شده است
 بعد از اولت لای و اثبات سلطان الذکر یعنی آرد بهایش که بر وی
 که از انسانی است او را و حدیث ثابت است و علامت و حدت آن بنابر
 شجرت هر یک تعیین نمائی است برای آن جدا که از تمام کل پس آن
 بودی مثل بر سایر اجزای انسانی است بنابر آن زیاده هم او را
 و هر یک از اینها و حضرت حق تبارک و تعالی و این شیخ الانجی بجهت و این
 تفهون و نتیجه هم آن اجزا ذکر الای می کنند و لیکن بر این است آن
 فی این بر حقیقت سلطان الذکر است که از تمام اجزای خود را
 بنویسند و از درک دریافت کنند و بر آن که بی و طوایف کامل نماید پس اگر
 بر جدا از تمام بدن خود با هم و معلوم شود نیز که این شیخ که از
 پندار و چهره است که در نظر مردم مقامات لطیف و مبارک بدن
 مساوی است چون از مقامات لطیف ذکر را شجرت و در
 این اطلاع یافت همان طور از تمام بدن ذکر شود ملحق را باید که
 الذکر نود و بطور مذکور و با سبب کند از شجرت بی تمام و در

لی

می شود و بعد که دست بیاورد که مضطرب می شود و از این امر از بهای خود
 متعلق می شود و در اینجا ناخشنود در وقت پدید می آید و لایطیر و شمر بره
 معلوم می کند یا هر یک که بر بدنش حرکت نموده و شکلی در تمام بدن
 محسوس می شود و در بعضی اوقات شکلی در بدن ذکر ساری می شود که در وقت
 که با او دردی حس می شود و سبب آن می شود که کویا لایطیر تمام
 بدن او در کرده اند مثل انگشتی که بر سینه بای در تمام خصل کرده باشد و
 خصل طریقی این یکی حرف در حدیث است یا در سلطان الذکر است
 صفاتی را باید و از قبل حق ماست که شش اختلاج شدید تمام بدن
 در کتاب نام دارد که است مفصل است که از تمام بدن و در دیوار و در
 و شکاف خاک آواز و کبره باشد به شاه بگویند سلطان الذکر که
 و مشنیدن چشمش زیاده است و در که است مذکور و گاهی بی
 صاحب سلطان الذکر احساس می شود و در طریق دریافت که در حدیث
 تعیین و در شاد و معلوم ذکر لطیف سلطان الذکر و غیره را در حدیث
 است که صاحب تعیین نمود و این را سخته متوجه می شود و آنوقت

در خود باید دانست که آنچه معلوم میشود عکس از طایفه است پس آنوقت
 در صاحب تعین باید باشد همان است در طایفه است که نسبت تمام
 شغل منکسر خواهد گردید **اما در** چون مدطن الذکر بقدره کفر
 آید و بر وقت اراده با کلفت روانه شغل نمی کند و عموماً شغل نمی
 یادداشت ضم کند بعد از آن شغل نمی عمل آرد پس لابد بر مالک
 یا قوی صفا یا شکست خواهد شد یا قوی نورانیست او را خواهد کرد
 از ثنائی طریق طلب یا دست پس مالک را باید که از آن حجب بطریق
 در تحصیل اول مذکور شد تا ورنه باید دور آشنای بی حجب برانند
 مراد است که مذکور که تا حجب که مستحق نسبت با کسی است را برانند
 و با ب در یک صفت از آن کوه کی خرفه شاگردی که یک فاکتور میبرد
 اما بعد از آن نظریه هر خرافه پدید می آید و بعد از آن نسبت با کسی
 ذات بخت دست و پد و ملک تعارف با ختم رسد و سریر الله بر آن
 و در آشنای آن حالات پس شکر و مقامات پس بر او دهد و شدی که کفر
 طلب در سریر الله ترقیات خواهد کرد همان مرشدان را بر تعاقب مقامات
 آگاه خواهد بود و **اما** و محضرت امام از طریق تعینی خواهد بود و الی

فرموده اند نسبت اول ما آخر بر می آید **اما** و محضرت امام است
 طایفه است و را باید که نسبت با آن افراد که انجمن غلبه نسبت تمام
 از آن تعریف نماید و محضرت امام است طایفه از ارادات و عزیمت خود
 چنانچه تعینش در باب چهارم این رساله انشاء الله تعالی مذکور خواهد شد
 در بیان خود به تفرقه و آن شغل برود و داده و یک فایده است **اما** و باید
 گفت از روح و ملاک و مقامات این و سرانگیزه این و آسمان خجسته و ناز
 و طالع بر او موقوف شغل دوره کند و طالعش در فصل اول مفصلاً مذکور شد
 پس با نسبت طالع شغل به هر مقامیک از زمین آسمان بهشت و دوزخ خواهد
 مرتبه شده و بر مقام نماید و از آن کجا دریافت کند و با هر مقام ملاقات
 سازد و در جایگاه کفر یا ایمان معین می آید و از آنجمله باید که شغل حاصل شود
 که در این کار را با دینی و دنیوی معلوم میگردد **اما در** باید دانست که برای
 گفت و تعالی آئینه الامور از طریق متعدد نوشته اند اولی و حسن
 آنست که در هر یک از شش پیدا شده بحال آداب و سجات آنهاست
 قلب طهارت کند و در هر یک از شش پیدا شده بحال آداب و سجات آنهاست
 فرموده اند بر نیت کفر سیات بحال آداب و سجات آنهاست **اما** و

نقی که در اثبات حضرت حق را معلوم کند و این ذکر و نفی هر دو بقوت خدایه
معمل آرد و معلوم از زبان مظهر نماید و بفرمودت ذکر و این ذکر با نفی نفی در
خیالیه نفی پیش از آنکه در خارج و حکم و این که پیش از آنکه نفی تمام و خود که
نفی تمام تا کم در وقت خیالیه الی الدام مستقر خواهد ماند و در تفکیک نفی در چند
خیالیه است حکم و معاملات در روی و در نظایر این آید و در هر یک از این
و در آن که در وقت نفی انکشاف و آن که آنکه مستقر نیست و هر یک از این
معمل تراکب است پیش از آنکه در پیش از انکشاف و در هر یکی از این
نفی کرده باشد و عدم و بعد از آن در مطلقه کمال نفی است و در هر یک از این
معمل هر یک که در هر یک از این در هر یک از این نفی نماید و بعد از آن نفی انکشاف
پیش از آنکه در هر یک از این در هر یک از این باقی خواهد ماند و غفلت و غفلت در هر یک از این
و بعد از آن در هر یک از این در هر یک از این باقی خواهد ماند و غفلت و غفلت در هر یک از این
حجت خواهد رسید نفی و نفی و انکشاف حاصل خواهد شد اگر چه نفی نفی
و نفی نفی در کلام الی بر این طریق معراج نیست لکن برای انکشاف
و در هر یک از این معاملات و در هر یک از این در هر یک از این است و اما عدم
این که بر ایشان این اشغال پس پیش از آنکه که نسبت قوت و نفی است

استفاد

بر سفیدان نفی و نفی انکشاف در هر یک از این در هر یک از این اشغال
اشغال بود اما بدون حصول نفی خود و بجز و تا پیش از آنکه در هر یک از این
انکشاف پس انکشاف و در هر یک از این در هر یک از این اشغال و در هر یک از این
الکال متعده و در هر یک از این در هر یک از این اشغال و در هر یک از این
است و در هر یک از این در هر یک از این اشغال و در هر یک از این
کمال است و در هر یک از این در هر یک از این اشغال و در هر یک از این
از هر یک از این در هر یک از این اشغال و در هر یک از این
تک که در هر یک از این در هر یک از این اشغال و در هر یک از این
نورانی تمام عالم را احاطه کند پس هر آن نورانی است و در هر یک از این
نورانی تمام است و در هر یک از این در هر یک از این اشغال و در هر یک از این
و در هر یک از این در هر یک از این اشغال و در هر یک از این
معمل و در هر یک از این در هر یک از این اشغال و در هر یک از این
نورانی تمام و در هر یک از این در هر یک از این اشغال و در هر یک از این
و در هر یک از این در هر یک از این اشغال و در هر یک از این
و در هر یک از این در هر یک از این اشغال و در هر یک از این
و در هر یک از این در هر یک از این اشغال و در هر یک از این

دانند از حدش نباشد و این دایره بسبب آنکه عالم امکان از او میگرد
 بر این دایره امکان نمایند و این اول دایره از دایره سیر قلبی است و دوم
 دایره ولایت قلبی است که کسی بولایت مغربی است و درین دایره برانکه
 اقریب است و درین دایره در کتب غیب نیز میگفتند که تمام قلب مثل
 آفتاب میگردد که افروز از افروز از انبیا جرات و از هر جای می رسد
 و از نور که از هر جهت پیدا می آید به سمت دایره اول تجاوز از نور خود
 نموده کرده که لامکان رسید و نیز متناهی می شود و اول قلب باقی مانده
 نزد کتب غیب پس از آنکه از نور حق باقی مانده الا نادر بلکه قلب
 افروز از انبیا جرات میگرد و فرق درین دایره و دایره سابقه برود و است
 اولی که منبج نور در دایره سابقه صرف جانب غایت قلبی است و این
 تمام قلب دوم و اگر در منبج نور در دایره سابقه شجاع نور منبج غایت است
 اصل با تقدیر است که مانند سون از قلب بیلافت و سائر دایره بطور
 شجاع آفتاب از همان سون پیدا شده و درین دایره تمام آن دایره
 نور اصلی است که از قلب برآمده محیط کل تجاوز از عالم امکان که میگوید
 و درین دایره که فی سرتو حید و افصح میگوید و منی و جو و منبج که تمام تمام

ولایت

بوی است و منی میگوید که میگوید که وجود تمام ممکنات را واحد میداند
 و استیارات که استیارات است و از نظر منبج غایت و بعد از منبج غایت
 بر همان دایره و منبج غایت افروز از نور است قلب با کل منبج میگرد و در
 باقی میماند و دایره سوم ولایت که بر این است و این ولایت ششمین دایره
 و یک دایره است و دایره اولی از انبیا جرات است و است با یک دایره
 و با بطور شریع غایت که دایره پاک افروز از نور و جو و منی و کجی و تقدیر و نور
 و است نزد یک دایره و همراه خود دانند و نور از نور و نور و غایت پیدا
 بلکه شریک شجاع نور که دایره غایت افروز از نور و منبج را اقریب لازم است
 و اقریب را منبج لازم نیست و منبج را با وجود قرب حالت کلامی
 هم منبج است تا که شجاع منبج و کجی باشد و اقریب با آن دیگر منبج
 که اقریب وجود از انبیا معلوم شد که اقریب در سیر و سلوک مقدم بر منبج است
 و هر که منبج را مقدم بر اقریب کرد و منبج را منبج قرب منبج را منبج
 پنداشته باشد یا که اقریب این ترتیب اختیار نموده و لیکن در الحقیقت
 اقریب در سلوک پیشتر از منبج می آید و پس از آن اقریب اول منبج
 و منی است صرف نزد یک دایره و همراه شدن منبج بلکه از منبج

و امداد و تقابل شدن در کارها یکدیگر را که در میان خود منقسم میشوند و
 آنست که نقطه هر دو در زمانه یکی است و در بعضی احوال از آن خبر میدهد
 باینست که امام محمد و شمس و در بعضی احوال که آن الله تعالی
 و آن یکی بر یکدیگر است و این الله تعالی حضرت موسی و حضرت یونس علیهما السلام
 علیهما السلام در مقام استوار و استقامت لفظ مع فرموده پس او را شناسد که
 در معیت ضرورت و اقریت بدون اعانت تحقق میکند پس اقرار
 بیشتر از هر اقریت باید در حال بهین وضع مراقبه کرده تا با غیر تیر
 که کمال معیت او را در دهن طالب را منع کرده و علامت کمال معیت
 که در خلوت خود در تمام احوال و افرین که در خود که در تمام معیت پیش
 چنانکه در حضور مردم جلوس شده میکرد و یکی کمال معیت که می باید
 و در روح خود که در جنبش هر معیت با نفعی آیند و دست میکند و در طبع
 از برای طرب و معیت او را نشانه جلوه که کرده و انجامی که در قصد کند
 بسبب معیت و یکی پیش آن آید که انجامی حسب حال آن دیگر کمال نقصان است
 می باشد شلا شخصی بازاری را شناسد و انسان از آنکه کینه نه شود
 یا که در پادشاه یا در شاه لایزال معیت یا پادشاه با اقرار در عدالت است

انعام

انعام شش می باشد و انجام رود پس هر کس میداند که در انجام
 اول در تائید تقاضاست شما را و بود یک انجام از بد و طبعی خواهد
 و انجام از دست از طبع و دیگر و علی بن ابی طالب پس جناب یک حضرت
 که جامع وجود مقامات و کمالات است و او صفات که در مخلوقات
 این او صفات را با او صفاتی است که از مقامات پیرای
 شود پس مقامات او را با مقامات است که در عظیم است و مرشد مانع آید
 پس عظیم او را با مقامات باید کرد که چه حقیقت باید و در اصیت با او
 معجب کرد و پس معیت با او شاه و معیت با او سلطان را توان محمد که
 باین پادشاه ظاهر می دارد و علی بن ابی طالب که در محراب و معیت از او
 تنه اندام که در مقامات است و در محراب مطلوب خود را نصیب
 یک از قرب از بهر خبر تا به نسبت خود یکدیگر در فخر خود باید که هر
 آنست و الفت باید و از برای از حشمت و کرمت نباشد چون این آثار
 مرتب کرد و محمول معیت شما که شود و این معیت دینی علامت
 ولایت کبری است که نور این در بره مثل نور و این نور که در این
 بسیار بیشتر از مقامات در جرات بیشتر از معیت باشد و حقیقت است

که انوار مختلف الاله در حجب ذرات پاک اندلی این ضرورت است بر محال
و خودی تغیر و تفاوت و در اثر اختلاف عزت و قرب طبعین بر یکدیگر
آن حجب علی میشود و در اثر کم و در درگاه دیگر نهاده پاک ادر اک بر
بخت رسد و ظهور آثار در هر مس لطافت تربیت که بر آثارش بر حجاب است
و واضح شود با محبت و غیره در درگاه که کمال آن در درگاه است که محال
آن آثار کمالی است بر حجب نهایت مرغوب فاما معنی ولایت که در
سلوک است بدون انکشاف انوار و در درگاه علی شود و حقیقت دایره
بجای خودی رسد بر حجب و در درگاه بر دو چیز است اول انکشاف در درگاه
اول و دوم حصول آثار که قرب و محبت و غیره است و صاحب دایره
موافق عزت و سعی خود مطرب است و اندک شد لیکن صاحب دایره علی مطرب
دایره علیا فائز مطرب است و اندک شد مثلاً هر چند صاحب دایره علی مطرب
رسد فاما شایسته صاحب دایره محبت فائز میشود صاحب دایره علی
نیز بر شد بعد از آن مراتب و یکجهت که محبت است یعنی محبت خود بر
پاک و یکجهت و محبت او شایسته هر خود در درگاه تمام درگاه و مکتوب
یعنی نصف دایره است و خوش اگر محبت را در درگاه است اول مرتبه

اجتهادی

اجتهادی محبت است بر درگاه ای شایسته دوستی که فایزین مرتبه است
و در اجتهادی محبت است که نفع و فایده خود در درگاه خوشنودی محبت در درگاه
ملاطفت میکند و باس خود باس محبت هر دو در درگاه است و این دایره است
بر دو محبت ترقی کرد و جانب محبت است که اصلاحی پیدا شده نه شدن گرفت
قاصی دایره اول و در درگاه دوم که در دایره دوم در درگاه بر حجب
بر جانب خود ملک قاصی ملکات پیدا خواهد شد لیکن مراد از این ترجیح در درگاه
عقلی نیست که نفع و نقصان در امور از آن کرده و فایده ترجیح و هر یک را
ترجیحی است که از آن در درگاه بر حجب خوشی زنده که در درگاه و فضا بر
رسیده و نشانی از جانب محبت فایده اتمام دایره دوم شروع قوس است
و همین جهت قوس است که نصف فایده یعنی جانب محبت در اتمام مقام
تا که اجتهادی قوس است خیال آنکه فایده جانب محبت در اتمام خواهد ماند که
اینکه در درگاه که در درگاه این خیال هم منعدم شود که چیزی بود که یکست است
که در درگاه کمال قوس محبت است و در همین مقام فایده انفعالی حاصل میشود
آن مراتب و اسم نظام هر است بیانش آنکه اندک را در نام پاک است که در درگاه
و هر نام را مطلقاً هر چهار است و مصداق هر نام در درگاه است که در درگاه

نخواهد شد و نیز در احوال و در نظر سالک نخواهد ماند و نیز در
 برهان و حکم و در دست کاتب خواهد داشت بر پایه است که با طبع
 مغزی و سبب محبت و الفت ندارد بلکه سبب محبت این قدر کمالات است
 آثار و کرامات و تمام مرتبه خواهد شد و هر که در محبت اگر است طبع
 او با است معنی آنرا در محبت و محبت آن سبب محبت و محبت خواهد شد و محبت
 کلام و عذ الله حسنی هر یک که با طبع خواهد که در دید و درین دایره هم
 اتمام وقتی شود که با وجود ظهور آثارش که با معنی ترقیات در افوار
 هم پدید آید چنانچه شایسته شریعت شد و اگر این دایره مقدم بود و در
 محبت می بود بهتر میشد و اگر این دایره اندر و عظیم محبت بود و در
 چنان مرتبه ترقی است که مقدم بر دایره محبت باشد باز بر این عالم
 باید که در پیش آنکه همین چیزهای ظاهر را باطن است که مستقیق از رسم
 باطن حضرت محبت نشانه و نشان نظام مملکت است که بر ظاهر
 و هوید است و باطن عقل اندر بر باد شاه است پس بر ظاهر و در آن خود
 باید که نظر بر بطون و درو یانت که در مابین اسم باطن را با اعتبار بر
 در نظر هر دو قرار بدهد و این دایره را دایره علینا نامیده است که

دایره

دایره سواد علی است و مراد از سواد علی سواد که در مراتب الاخر و مقنیان
 احکام الهیه اند بر سطحی که نظامی با چهره لا اله الا الله می باشد با نور عالم
 سیکر و دوی گناه باطن تمام عالم حساب دارد و احکام در حساب اند و مستند
 بهند و کمال ایشان خلق با اسم الباقی دارد و مورد مقنیان این مراقبه است که
 در دایره است از برای سید و سالکان چنانچه در هر عصر و در هر سال باطن اندر
 در دایره است با محبت و محبت هر یک است و در آن بیدار است
 در هر دایره آثارش از حقیقت خود بیدار می شود و ملک مقنیان محبت خود و دنیا
 و اما مقنیان باطنش در هر عصر و در هر سال باطن اندر و مقنیان باطن
 و علم است که در سالان کثرت و کثرت پیدا میکند و گاهی با کمال برساند و این
 مستقیق از شریعت محبت است که در دایره باطن و مقنیان از دایره محبت است
 و چون مستقیق از شریعت محبت است که در دایره باطن و مقنیان از دایره محبت است
 و مستقیق از شریعت و در آن پیدا خواهد شد و مقنیان باطن و در آن
 از سالان و در آن شهادت و تبدیل آن معروف شدن در هر نفس
 بر حسب است و این و در شدن آن از فرخات و نبوی است و اثر آن است
 که است و در دایره باطن است و در آن کثرت است از سالان و در آن

بهار که الهی فضل بخشد عظمت حضرت رب العزت و تجلیات اسم الهی
 درین سیرت پدید آید و تمام این سیرت با وجود اصل آثارش قطع نیست
 حسب این سیرت باز سیرت کلی در ذی است و معنی کلی در ذی است
 یعنی کلی که است آن نفس ذات است و غیر از ذی است که کلی است
 و ثابت مانند آسمان در زمین و در آفریده شجرت کلی بر موصوف اگر چه
 تفاوت پشمارت بکن از ذی است و هر دو یک معنی که هر دو نیست در ذی
 جمعی است ظهوری است نسبت به اولی و اولی ظهور پس این سیرت را
 در جهت اولی می نامند و می گویند که این است علیهم السلام
 یعنی ظهور علوم هدایت بود که غلط را در آن بود و راه بود و این سیرت
 علیهم السلام علی الدوام تحقق می بود که در عالم خواب هم چه وجود با وجود ایشان
 نیست میوه هدایت سب باشد و منافع ایشان بخلاف می رسد که ایشان را
 پس وجود ایشان بجز در جهت هدایت که از روشنی آن توابع حاصل است که موعود را
 خبر باشد پس این علیهم السلام را در یاد در کار و بار خود اندر انداخته ایشان را
 به کلی ذاتی در ذی دارد و بکنف ملائکه که مردم در کار است و سیرت سب باشد
 رسیدن حکم و فرمان کار که بکافی آردند و باز مصلحت و نظر است در سیرت

پند

پند است الحکامات ملائکه کلی ذاتی بود و این سیرت که عزت
 متابعت خبر خداست صلی الله علیه و سلم درین حاصل می شود و مورد نفس این سیر
 حضرت است بدست اولی اگر مستقار و ثبات خاصیت فاکت است پند است
 این سیرت دوم اگر در کلی بر موصوف معنی ظهور است چه وجهی توان گفت که در کلی
 در ذی است ظهور عالم است برست با ظهور عالم ظهور آن کلی باید فهمید
 هم در انسان ظاهر است و آفرینش فی این سیرت و حضرت فاکت تو اضع و فروزی است
 در انسان تعهد از تو اضع و فروزی است و پیشین لک خود مردم کشی از
 قبول فرمان او که در ایشان او را مالک خود برای او و فوئی از حقش شود
 و تعهد بیک محبت است بکلن تو اضع است چه در شش سیرت است مطلقا
 و معنی تو اضع حضرت خواجه در وقت مقتدر و موجود دیگر است پس تو اضع است
 امر است جدید که پیش فی این تفاوت تغسل که امری لازم نیست شک است و چنانکه
 سابق مذکور شد و این آثار را امتیاز باید کرد چنانکه فی انسان مقل تصور
 صفاتی را از صفات نفسانیه و نفس می پندارند و گفتگوی که فی این سیرت
 و عارف کامل معرفت جاری شده و بنابرینش تغسل است فی انوار است
 که هر دو به هم ملاقات کردند و بعد ملاقات غایب از شخصی حوالی حکم اکتفا

مستطابق انسان که همین و برادران بزرگ بودند سوره کرده باز حراقت
حضرت و ائمت با اعتبار ظهور حقیقت قرآنی از روی منشأ آن است
چونیه است اول ظهور و هست چونیه باید کرد و طبعش اگر وسعت داشت
با اعتبار ظهور افعال یا طبعی دیگر و پیشین نایند اما با اعتبار ظهور افعال
ملاحظه نایند مثلا هر کس که در عالم ظاهر شود همان است که حقیقت یکی
بای خود چشمت مسینه از دست و اگر فلک الافلاک که در سینه بزرگ
سینه و اگر بسیل و طریق و هر یک از او در عالم که در یافتیم که چون
که بر و لیس گنبدی و در اوقات نایم امری دیگر می یابیم چنان افعال
او و سعی در او که تمام عالم را فرا گرفته چنانچه او در سعی مایه میزدنی
جایان شماریت از وسعت چونیه او دنیا اثری از وسعت چون در هر عالم
شخت کلام بسبب که عاقل هر چه هست و سعی دارد که سعادت و سعادت
یکی می کشد و بسبب که اثری از احوال عاقلی مندر در میان می شود چون توانست
و قرآن مجید بسبب شمال دی بر حقایق عالم همین بودن و سعی دارد که
و طبعی که علم بشری به تمام آن رسیدن مستعد است و چون که ظهور حقیقت
از این از دست چون است و از این چونیه است که با وجود نایب با

از او

در هر وقت که اوقات متداول عرب ترکیب یک جمله باشد آن غیر از اندکی
عز و جل صورت نمی بندد و بسبب آنکه در ترکیب آن کلام ذات چون امری
مردود فرمود که بر بار طبعی که آن است و اندر رسید و آن که طبعی
صفت کلام است و ابو البشیر همین صفت معجز تمام می که که دیدیم که از طبع
یکی که نظیر آن عاجز و در مانده شد غیر او را که مقابل بی اجم و در هر کس
هرگز سزاوارت نمی تواند که در و کلمات و بهر جهت قرآن مجید معلوم باید که در هر
قرآن مجید کلی مرایات و نایب است لیکن شرح صورت و بسبب نیست
قرآن شکار و گری سدا تمام صواب و نایب است از بخشی گری و در است
و سعادت و امارت و غیره کالیس این نایب است که از دست رسیده
بهین نایب است که خدا متکامل می شود و همچنان در قرآن مجید نایب است
چون نام است و انتهای آن نیز بهر جهت سبب است گفت و چون نایب
عالمانه و این نشان شد معنی از مبدا است چونیه که نشأ حقیقت قرآنی است
مستعد که دیدیم حراقت ذات عاقل و مست چونیه که نشأ حقیقت قرآنی است
مراد است نایب ظهور آن را و تبدیل او را در در خود که در عاقل است
چون نایب و در آن نایب معنی و نایب است که در اصل این سیر و معنی

این کبر خواهد بود دوم محبت که بعد از محبت است که لیکن محبوبیت رسیده
 و با علایق در محبت و اصل شده اگر از ان مقام که نهایت محبت است
 پیش قدمی کند محبوبیت رسد این محبت همچو خدمت است سیر محبت
 که محبوبیت رسیده باشد این خود بلند تر از خدمت است بلاریه آن
 نشاء حقیقت محمديه است عاها جماع الصلوة والسلام شما که شریعتی اید
 و چون که در مقام میان مراتب لایست است و در روایت هر دو مقام
 حضور است و این در محبت زائد از خدمت است که در سرانجام کارها
 دو واسطه شدن امور عظام علت زائد بوده بعد از محبت را بعد از خدمت
 و آنچه تقدیم محبت نباشد پس حقیقت ابراهیم علیه الصلوة والسلام از حقیقت
 موسوی است بعد از آن مراقبه حضرت ذات است بلاط محبت که محبت
 محترمه که منت حقیقت محمديه است عاها جماع الصلوة والسلام بعد از آن
 حضرت ذات است بلاط محبت محض بی امتزاج محبت که حقیقت ابراهیم
 بعد از آن مراقبه حضرت ذات است بدون تعلق آن محبوب با محب بعد از آن
 لایقین است با این که ذات پاک او را مرتبه ایت که تعبیر است و با
 همه دون او هستند هیچ تعبیر و بیان غیر رسد و الله اعلم بحقیق الحال

مکمل

مکمل در بیان محبت که تا به راه ولایت و آن مثل بر یک تمیز و کیفیت است
 تمیز طایفه انتم چون مقام معرفت ذات میرسد و سلوک متعارف را چنان هم
 برساند پیدا کند که مانع از هم پاید و هم مقام اولیای عظام مثل حضرت عیسی
 و حضرت تاج بر مرکب نایب سواد اله حضرت خواجه عین الدین سیاحی
 قطب الاقطاب حضرت خواجه قطب الدین نجف راکه کی شواشی شریعتی است
 حضرت خواجه بابا الدین نقشبند حضرت امام ربانی قیوم زمانه حضرت شیخ احمد
 محمد صالح شافعی و غیر هم قدس الله تعالی عنهم اجمعین شریک و این غلط است
 صحیح و عقیده ایت نهایت تسبیح زیرا که در مقام مکین که این خدا لان و بطران
 هم رسد و چون در مقام روحانی اتقان هم باشد بطور این مرتبه در سببهای اول
 اما طبعی با رگه قبولیت از روی و ساطعین محاکم ذات سرمدی و اولاد
 شرف و سوف ترکی اذان کشف الغبار آفرین تحت رحمت و جلالت
 ام حیات که هر چند سکون متعارف بود یک درین کتاب محترمه و این خدا لان
 و بطران را درین رساله سیریت زیرا که اگر اشتغال آن فرج با در این
 و تعلیم شرف است لیکن نایبان حال نفس آن اشتغال قطع نظر از این
 آداب شریعت است پس حقیقت ایت که بلاریه سواد بعرفت ذات است

لیکن در قبول خبری است و روی این قبول مردودان درگاه الهی را بتمام
 رسانیدن مشایخ است که ترقی حاصل گردد و در آنکه شاید رسیده
 و یکس است که گرفتار غضب سلطان شود اگر از غفلت شیخ خود تأمل نشود
 و زوال از غیبتی و عداوت که مقابل حکم سلطان کرده برین فکر عدالت سلطان
 نگردد و بدین است حال طلب غیر مدین که بتمام معرفت ذات رسیده آری
 عظیم امری بنیم است و در طلب است شرح کتب الحقیقت ابتدای ترقی و کمال
 از بتمام است و این مرتبه بنزدیک بجزوای است و در آنجا که از ابتدای
 ذکر ما ایجا شده در کمالیکه مطلوب است و در حدیثی میفرماید که حق تعالی
 در حق تمثیلک صریح اعاده آمیده است با حسن وجه است و در حق و در حق
 پس باید که این اساطین بارگاه قبولیت از روی سواهی سلوک تدارق ترقی
 و مقامات است که سبب آن ترقیات و مقامات در مرتبه قبول حق کرده
 یا که سبب امتیاز ایشان در همان مقامات امتیاز از سایر قبولان حاصل نموده
 اند پس همان ترقیات را سلوک ثانی میگویند و الله یکدیگر در زبان صوفیه
 این مقامات مقرر است منتهای آن طلب ارشاد است که واسطه است
 رحمت الهی و در هر چه تا آخر بود و واسطه درش باشد و اکثر دانند که تمایز

در سلوک اول ثانی تکلیف یکدیگر از سلوک ثانی به خبر صفت اند میدانند که تمامی
 سلوک اول کمال تمام میشود و منیر اند که انتهای اول ابتدای سلوک دیگر است
 که مقصود اصلی همان است و در حقیقت تقابلان بارگاه الهی بدون سیر سلوک
 اول بدراج سلوک ثانی نمیشود و سر فرزند میسر نمیشود اینها است که شخصی حسب
 عقل و همت که در حضور بادشاه و در است او امر سلطانیه رسیده و در حق
 انوارم آن او امر آن چنان که شش سوزده که بلب ملک ملک و خدمت بارگاه
 مشهور و فاضل و عدم بهایا و شکر این مشهور به شرط باری از مقرران گذشته
 که باطنش شخص را حضور میسر خواهد آمد بغیر ترقی و امتیاز فی فیروزه که در کمال
 سلطان سلوک اول در حصول آن متعذر است و در حقیقت سلوک اول
 بدراج سلوک ثانی حاصل میشود و چنین شخص در سلوک اول مسلک است و این
 است و در حقیقت بدراج سلوک ثانی حاصل نشود آن شخص صاحب عقل و همت است
 که پیش ازین تمام از ما برای او زنده و پیش خلوص نیت و معنای کمال است
 شرح شریعت که اشغال سلوک اول را شخص تقید او تشرع و امتیاز
 تمامایست و نهایت هر قدر که پیش ازین که در مقام حصول بدراج سلوک ثانی
 سر میسر تر و ابتدای علم تحقیق الی و سلوک ثانی بهر چه مقصود شرح

و بعد فراغ آن اسباب از خویش و تبارخت شده و وطن و دیار گذشت
 محبت همه آنها را از دل قطع کرده و همه آنها را پشت انداخته قطع
 شروع خواهد کرد و در آشنایی را چه بسیار است راه شهرها و باغات آنها
 و جای یک پیچ که نه دیده بود نمایان خواهد شد بنابر غرض از غرض غرض میسر
 و تا نشاء و یاد داشت احوال مردم و شهرها و غیره که نشاء از راه راست
 و نزدیکه طریق مسافت را که در این خاطر خود ساخت و دوستی که این
 آنگاه شغل بسیار و تا نشاء مسافت کرد که مطلوب خود را فراوان سازد
 با او که با خود دارد و این تا بمنزل مقصود نرسد تمام عمر خود را در این مسیر
 و مسافت بر باد دهد و اینقدر مقرر است که تعبیرت تمام پس از
 انقضای مدت در از بمنزل مقصود خواهد رسید و اگر از راه راست نرفته
 شد و بمنزل بمنزل راه راست را طی کردن شروع نمود البته آشناء
 و علامات و از اختلاف روز بروز دور شده و فرقه قریب حاصل
 بگوشتش خواهد رسید و هر قدر که نزدیکتر خواهد شد آنگاه که فاصل
 شغل فاصل و بیشتر خانه و محطی و آشناء آن نمودار خواهند شد
 تا آنکه به از اختلاف رسید و بهیچ وجهی مقصود حاصل کرده و مطمئن گردد

و بعد پست است لیکن بطریق اول مضبوط نیست بنا و بعد بطریق مضبوط
 کرده نشاء می آید چون الله تعالی حسن توفیق **مسافت** در میان مسلوک نشاء
 راه ولایت باید داشت که در راه ولایت دو مسلک همین مسلک است
 علی الدوام اصل ولایت آن مسلک کرده اند و از آن سیر فی الله نامند و احیاء
 بر نه و انقضاء بسبب عدم انقباض طایفه هر دو مسلک بنیادهای مشترک میشود
 و هر یک را در همان از دیگری امید اند بنام اول تمیز انقباضی هر یک بایشان
 تا هر دو با هم محقق شوند و در رفع کرد که اصل مطلب بر وقت بر مسلوک نشاء
 است پس همان مقصود است که شخصی است از راه یا که طریقی از راه اختلاف
 مشرق مناسب باو نشاء و روش با کرده طریق مطلب با خود در آخر و پیش از
 آنکه نشاء ساعی در فایز شدن بجهت باد نشاء نشاء در اصل مطلب را که هر کس
 اکنون و نشاء تصور بر مطلب خود از آن سیر نماید و اصل مطلب را پیش از رسیدن
 بجهت باد و نشاء شخصی است و رسیدن و بنابر مقاصد که در ظاهرش توهم میشود
 یا بنابر آنکه در ظاهر آن فی الی فی فایده مقصود نیست از اظهار آن تا موش
 فی مانه پس بنابر رسیدن بمنزل مقصود تدریج خواهد کرد و در حال طریق و تقا
 و رسم نهالی نقش نموده چنین راه راست کرده اسباب غرض را هم خواهد آورد

از تمام مفرات بر دم و بر سر است که ایندین عبد که بدو آن فاضل رسید
 آن که از نظر عقل و دانش و حلال است در حلال و شکست و اقبال
 نشانی یافته که حقیقت سلطنت یافت درمن و چه بخوری با دوشاه فائز که
 باز بخور که شاه رسیده در اصل مطلوب الی طهری کرده که شمس طریقی
 حصول مطلب ثانی اصل خواهد شد پس مطلوب اول مستعدای سلوک است
 در طریق حصول مطلب دوم سلوک ثانی است و تطبیق این تمیز بر سلوک اول از
 ابتدا تا انتها هویت است پس هر چند و طریقه در طریق اولی و در اندیشه
 قدس الله اسرار هم تا بر شندی رسیدن و طریقه رسیدن کردن بیشتر که
 حال زقا و راه تا و قیمن یک از آنها است و از که رجوری باشد یا مری از
 زبان بود یا از لطیف یا سلطان الذکر منزه در ارم آوردن سبب است
 و خوشی تبار و دلن و دیار که در حق منزه شغل نیست و در خرافات که است
 منزه است و شرف در کشف توحید صفاتی است و احیاناً در قایل توحید صفاتی
 آنچه که منزه می شود که از حصول بذات بخت خلقت خلقت غافل میگردد و در
 با وجود یاد آوری و حصول در همان وقایع مانند از آن نه بر آید و به شکر آید
 و در رسیدن البته خواهد بود اگر روی است و در از توحید صفاتی باز می آید

برده در دست منزل مقصود به این خرافات می رود و اما در علایم است و از این است
 بنظر حجب از رویت در دست بخت اند و آن از راه استند آخرین حجب منزه
 و در این فاضل است و آن نسبت بر یکی است چه که ذات مقدس حضرت حق شایسته
 چون آنکه نه است و این بی اختیار صفاتی از راه با بذات پاک میرود و منزه است
 نهایت لطیف و چگونگی است و این را به بر یکی سعی کرده و معلوم با یکدیگر که
 نورانیست و به سبب یکی با دیگری است بیک یک از ده باب جدی دارد
 معین که تا آن حد علاقه بهمان حجاب است و مناسبت از بهر دلی در درازه یک
 مکان است تا آن حد معلوم معین است که در مشا هر چه که در راه و دیوان صفاتی
 خواهد بود علاقه آن برده از بهر این تا حدی می خواهد بود و صفات و بی سبب برده
 شکست صفاتی آن حد خواهد بود و آینه را با جرات یا محنت از عیان صفا که
 خواهد شد و آینه تا بحد و یک صفاتی اجازه صفات خواهد رسید تا مکه که
 و در بهر دیوان صفاتی آن در آینه را از بعضی نه به از آن در آمدن نمی توانم
 نشانه صفت معروض و سبب جواب و اطراف هم صفاتی که تواند داشت
 بر یکی را چنین وضع مهند تصور باید کرد و در مثال هر قوم آمده است از آنکه
 باید فهمید زیرا که هر صفت و از این صفاتی هم با دوشاه بهر خط است و اما استعدای

نسبت بزرگی پس شاهده و وصول بزار مسجد است این است تعلیق مثل
سلوک اول از ابتدا تا انتها تا پیش سلوک نایب پستان تقریباً پس این
بهنودی بادشاه هرگاه که خواهد که سی حمل غنای و سی و اندکی
ملازمان بادشاهی عمل آورد و از آن نعمت که حاضر در بارگاه
و چو ب در گرفته تا وزیر اعظم از خود راضی سازد تا بوقت حاجت بخیر
از زبان ایشان بحضور بادشاه حاضر شود و هر یک حسب مرتبه خود
سی و سترش نماید و در مضایات بادشاه بسیار مکرر و چنان
ماند و در آمد و رفت در بار و سیر و شکار و ملاقات و حضور در بار
تکامل و تفضل و نوزد و مبادی و کانی در آن در بار و اندر کرده
از نظر اعتبار افتاده لایق حضور بادشاه ماند و نمایی بجز بجز اینها
کرد و نیز خبر در باید شد که در صاحب مرتبه تقاضا می شد از رضای
تا و تیک در وطن خود بوده همین قدر است که در دی و قرائی و بی ایشال
همین نیار دو کمال گذار است حال و جب هر که را جلد و مکرر از آن
و چون که بانجام رسد پس رضای دی آنست که رعایت حقوق و ادب
و تعظیفات شامانه کما یغنی بجا آورده باشد و بدل اموال خطیره را

در رضا مندی اصل مقام مثل گذرانیدن نظر و توابع و اهدای تحف
و هدایا بجز اینها شک ندارد و در رضا مندی آنکه ستر از جان و مال خود
بپردازد و حاضر باشی با هر آنست که شاکسان در آنجا نماند من و دیگران
و حاضران و غایبان وقت از ایشان ملازمان دیوان خاص بالاتر از اینها
مستحق خدمت پس در دیوار است و مانند زیاده از اینان و از آنکه
بروی میباشند وقت ایشان و کسیکه بجهت رسیدن ده نگاه خود در جبهه باد
مستحق خدمت هر که بجانب کبریا است نمی نمایند بالاتر از این پس از این
مرتبه اظهار اختیار کرده اند و در وقت کند که در دل بادشاه الهی
پیدا شود و قدر و وقع وی در دل بادشاه جایگزین و معلوم بادشاه شود
که این شخص نهایت محبت و قدوسی است و باین وسیله او را آقا می نام
حسب آنچه به هرگاه بمشقه بادشاه نگاه داشته خواهد ماند و التفات شاه
پس وی معلوم اهل دربار خواهد شد و خود اهل دربار هم از وی رضایت
مانند او را در آن مقام جایز خواهند داشت بعد از طایان از اقامت
مقام او را لازم است که بی الزم حاضر مانده چهره بادشاه را کما یغنی
بجز و تامل ملاحظه کرده باشند و وقایع و رخسار که در دربار بگذرد

هم نشینده و محقق چهره بادشاه را که بعد بر سر خوش یا ناخوش بگریز میفرستاد
 بدقت و امان دریافت نموده اوضاع تخیرات را سیر و وقت مانتود
 نماید و بعد بر تفسیر حکمی یا تعزیمی یا تنزیب و سزای یا صلح و جنگ یا بندگی که
 منظور بادشاه صادر کرده اند آنرا هم دریافت کند و در این وقایع و اخبار که را
 خود و بزرگ را نگاه دارد و در اخبار خوش از خبر صحت غلام و ذلیل گرفته تا غرض
 و نیز از غم و در اخبار خوش از مردن ستوری گرفته تا وفات و نیز از غم و در اخبار
 از گرفتار شدن کسی بری گرفته تا گرفتار آمدن دشمن زار آورده و جنگ و صلح
 شدن و رستگاری در صحنای دور و در نزاع و دشمن بر تعلق و صلح با حریف
 از آنکه کند و با چیزهای دیگر که بران جزای یا سزای میگرد و بجا
 تغییر چهره بادشاهی در آن چیزها متغیر و متغیر و پس از چند روز که در هر خبر
 و واقعه تغییری خواهر بود یک کرد و با تغییر چهره را یکسان باید معلوم کند که آن
 هر دو تغییر یکسان اند و تفاوتی در خواستهای آن نیست بر همین عمل حکومت
 و در اوست و روزی که حسب ذکا و فطانت سلوک مرضی شناسایی
 در وی پیدا شود و بر مراد بادشاه و وقایع و سوانح آگاه گردد و این
 بعد از آنکه در تغییر چهره بادشاه صفات معنی بخوبی اصلی که در کلام

بادشاه

بادشاهی است دریافت وی شود و مشاهده بادشاه میزاید که حضرت
 که از وی این اندک بخواهد که در خوشی آنست که این را که بیغی تغییر باید داد
 حکم مرضی شناسایی حاصل کرده که در این را که سلطنت سرانجام خواهد کرد
 و ثابت شایسته اصناف مشایخ از آنکه سابق بود و در این خوش خواهد آمد
 و سعی و مفارقتش را در بار مدد کار خود خواهد شد و بعد بخوبی و بیغی
 او را در آن روز و وقت و چنانکه مطلوب خود را بشیر و نیر و حسن و متعجب
 برای آن کشیده بود و در آنکه از آنکه خواهد کرد و در آنکه در آنکه
 خود بر همان قدرت مستخرج خواهد ماند و ترقیات کرده از بعضی انتقال خواهد
 بعضی ملاحظه خواهد رسید و چنین است حال سلوک دوم سالک را لازم است
 که بعد رسیدن در شبته دهد و تمام سلوک اول سلوک ثانی کند و در آن
 این سلوک است اختیار و در آن شروع در هر باب از مامورات و منکورات
 و همچنین آنکه اتباع شرع شریف دارند و ایمان است و سالک لازم که
 در آن متبع شرع شریف باشد و بمکمال اتباع شرع مقدس سلوک اول
 با تمام رساند و در سلوک ثانی عزیمت شرع را که با متبع حکم که در آن است
 که در اولی بود و که در آنکه از جوارح مثل ادب و صفات و نقد و که در آنکه
 لازم شرع شریف است هر مسلمان را باید که به دست و سوس نکند

و اتفاقاً ای آن اصحاب در وی تحقق نشده و نه از احدی از ایشان
این نعمت ظریفی مخصوص شده و نه این در مذهب محسن توسل بخیر یا نحو و پس این نعمت
عظیمه غیر از محسن فضل شایسته رحمت کامل او جلت آن دود و عظیمه انوار
همه از آن هرگز نیست است و بر غایت همین حال دارد ملک الحقیقت
عالم موجود است که بخوبی در انوار کرده آید و می شود که همه آن در حق این
نعمتیست جلیل القدر پس از جزایر ملک و ملک گرفته تا خورشید ملک نیست
برای او است و محضیت با وی دارد و با وجودیکه مستعد و وسیع و خوشتر از
هرگز در آن ضل نیست پس نعم الهیه خاص کند و بی اللہ در این نعمت ظهور دارد
که رحمت الهیه برتر که میان آن مقدر است با سبب این نعمت به عالم سرور است
و تائی نام از همان رحمت فیض اند و بهر کسی نیست که در وی نعمت
و اگر شخصی بود که سبب کسافت طبع و همچنین را در وی و طاعت
تواند پس باید که در غیر وی طاعت نماید و در عکس از رفیع به آن خداست
ما تب صلی اللہ علیہ وسلم اندر این حالات آنجا که در صلی اللہ علیہ وسلم
از دست تو شد ملک از حین ملوک تا آخر آن یاد آورده که این نعمت جلیل
و در محض از روی بیکار رحمت الهیه چشم جاد رحمت و دعا و دعا

استحقاق

استحقاق و مستعدا و وسیع و غفار شامدی میگوید بر آن جناب فیض
میشود بجز قول چشم برکات و غایات با وجود با وجود آنجا که نیست
که آن برکات شامل حال می شود پس بهر موجب و در عقاید دیگر و دیگران
که در فیض و محسن بر آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم فیض نیست بقیاس نعم
دری پس است بدان واقع ندارد و با وجود آنکه فیضها هم جلیل القدر است
اینچنین نعم جلیل فیض را تصور کند که از همه جالب و با وجود محسن از رحمت که
حضرت عظیم است چه که در آنند بوی بنده میشود و چشم انعامات با هر
که هر جا استحقاق و بلا مستعدا و عاقل فیض بیکار پس معنی وجه اللہ شایسته
از شریف رحمت الهیه که با سبب و با جهت و با سبب استحقاق و مستعدا
و دعا و شفقت و توسل مقصود فیض انعامات جلیل و گاه میگرد و در مرتبه
وجه اللہ همین شأن است و اصل آن انعامات ایجاب است از کرم عدم و نعمی
وجه اللہ عام و شامل تمام موجود است و با جهت تفاوت فیض و محسن
بر بعضی دیگر در وجه انعامات معنی وجه اللہ نیست هرگز معاده و سبب و مکان
نیز که در صورت است در فعل حق لازم خواهد آمد و سبب نه است است
و ذات الهی و شأنه از آن بزرگ و پاک زیرا که حکم و مصالح الهی از هر چیز

و استحقاق و حسن عبادی این کس که بر وی انعام میشود چیزی دیگر از این
 حکم و مصالح منظور است پس در پیش خلق شهادت خود و صفت باطن
 هیچ ندارد و شهادت ارباب و پیشوایان نظر حکم و مصالح منظور آن حکم حق است
 تا که غیر تکلیف را علم و دانش عطا میفرمود بلکه در حیوانات اینکال پیدا
 میکند پس این امر خود که دست خدا را از ایشان از انبیا صرف ساخته باین
 متوجه سازد و این نیست را ایشان رساند پس غایت خضر و رحمت خدا
 که هر کس را با نعمات با بهره و نگاهداری نواخته پس بیاری از نعم هر یک را
 فرموده بهین نشان که استیع رحمت کامل را لغرض است بوجه الله کسی
 و آثار وجه الله تمام نعم ظاهر و باطن اند که لا تقدر فی نفس شدة اند و الله
 از همین آثارش ساخته میشود و مقابل آن وجه العبد است یعنی رو آوردن
 بسوی خدا جل شانده و بیانش آنکه هر بنده سوس خوره و ذی اله است باشد خوره
 عالی است بنا بر تفصیل چنین عبادت حق میکند و او امر او بیانی از او است
 بنا بر خوف بار و طبع جنت و اما عالی است پس بنا بر تنهایی حصول از نشانی
 خداوند و دخول در زمره اهل صفتی و رحمت و تسکین در سلسله نجات
 خلق خود است بار هر چند خاص از آثار و توابع رحمت جنت حصول است

مذکور

مذکور و یقیناً ترتیب میشود بلکه از توابع و آثار آنست لیکن ارباب
 است حالیه را باین امور انکسارت و بی شکست باین نشان همان تسکین
 در سلسله خصلت و بسبب سبب لا بد در دل هر یکی ازین هر دو فرقی است
 با خالق خود عبادت میکند و در زمره از انبیا میشود تا اینکه در صفتی
 بنده گون شده است و تمام مراتب حق و طبع و خوف از دشمنی
 میکند و محبت و امانت حضرت حق اینچنان در پیش مستحکم می نشیند که
 او امر را بکافی از او وصول هیچ مرتبه از مراتب قرب نتواند از توابع
 هرگز نیایش میکند و چه حصول عزت و اعتبار بران فطری است
 چنانکه حصول ثواب بر حصول عزت و اعتبار فاما در او امر از ظاهر
 حق حصول عزت و اعتبار و تقوی و ثواب با کمال پیرو و محبت از نسبت
 بر این زمین نماید و صرف منع او فی الحقیقه میسر دارد و برین موقوف ماندن از
 مذلت در ملایط و سقوط از مراتب اهل عزت و اعتبار و نکات
 از عذاب نازم و در آن مرتب تا مالین بنده را هرگز تحمل نیست محض
 رضای نارضای حق و مقصود و کشتی است همی که میداند که در کجا آوری او حق
 رضای دوست از رضا را بهتر از هزاران ترقیات و مدارج قرب است

بر کس که است در آن بار که مجروح و مرقوم و مرقوم از بند کجای نماند
 و کما شفی درست شد قبول بار که در یزدی که در حقیقت باطن شده خود را
 بگوید است پس لغوی قدری از یزدی در آن لغوی بر مومن قدر شده و نوی
 و آن نور حکم عقلست و عقل شجران و ایمان قرآن و آیه مرتباً انیم لثانی
 بهین نور اشتهای میسر انحراف و جبهه را آن نور مثل ستاره تابان
 از نور تابان میگردانسته است نزدیک میشود تا که پرشایه مقام سجده که
 رسیده و در تمام بدن ساری شده مانند نور الهی که در کج در نشو
 خاصه آن نور در یافت در معنای حق تعالی است مانند شجاعت که بر این
 شک مخلوق است و معاد است که برای قطع رسان خلق میول
 این نور برای دریافت رضای او می است و طریقی اگر چه که قصد
 که در این خواهر کرد یا با بر سر خود خورشید خیر می یابان در کجی مجازی کمال است
 پیدا خواهد آمد و آن خشم خیر خواهد بود که از آن رضایا نارضا را توان فهمید
 بعضی ششانی بچنان می بیند که سلا ایشان از طلب تبار کرده و ایشان را
 از چنان رده بر رضایا نارضا که بسیار مثل هر که قصد می کند که که در
 جعل آنکه در رضا بان متعلق است لثانی و شرح در طلب ایشان

بسی

بسی آن که در مدول ایشان پیدا میشود و اگر نارضا ندری بان متعلق است
 سلامت و انقباض و لغزش در مسیر که در حق عال این میگرد و در آن کمال
 ایشان که باز از قیاس کرده است و بمقامات عالی و معنی رسیده اند
 ایشان رضایا نارضا را در حق عال و علی را بسبب جودت تغییرات در کجی
 کمال ایشان است در یافتن سینه اند و این تغییر که در کجیات عادت میشود
 پاک علی از آن منزه و مبراست لغزش و کجی اشتهای که در لذات پاک
 چون که میگوید در می شود در آن آتیا تغییر که اهلانی بود چنانکه آلاک
 کمال و معنای است بچنان نیست آن آثار بر یک صفت که از آن
 که در آن تغییرات و آتیا نیست از رضایا نارضا پس تغییر می شود و مثال این تغییر
 و عدم تغییر آتیا است آتیا بر یک وضع و بر یک است و آتیا را عامه آن
 است و ادوات استیجابیت مختلفه و این تفاوت متغی اختلاف ذات با وضع
 و ممکن آتیا میشود و در دستخیز اثر فاعل از وی مطلوب خواهد شد و باین
 وضع و ممکن وی مبدل خواهد کرد و در قریب این شتر خواهد رسید بچنان
 بر وی ظهور آتیا خواهد مبدل و تغییر می شود و این تغییر در ذات پاک و بی نیست
 می باشد عن ذالک بلکه ظهور و کجی آن صورت خاصه سینه در انصورت

پدید می آید این غیر و ذات نیست و تشبیه انسان است چه اگر میسر نیست
 این جسم غیری نیست زیرا که بعد موت جسم موجودی بود و در کمال میسر نیست
 مرتبه دیگر دید بر مبدل می شود پس حقیقت انسان که مرثی را بدین بیان بود
 این جسم غیری نیست و غنی گشته و با وی اتحادی پیدا کرده که میسر می آید
 می شود و منسوب آن حقیقت می شود و شایسته که نزد زید و نعم و پیرست و دیگر
 و در این چنین و چنان که در دم و همگی که انسان فوت شده با وجود بقای جسم بر حال
 و چنانکه از احکام مذکور بر آن جسم نیست و آن که از وقت به کمال می گذشت که نماند
 و بعد از آن که با وی ششم ذات نه آن چون و چگونه که بدن و صورتی و کمال
 منتشر شده تا این میگرد و انقدر فرق است که حقیقت آن را میگوید میسر نیست
 پس در صورتی نیست را طلاق خود باقی است به صورت که نخواهد کلام
 میسر نماید و در اما صورت تغییر می شود و از برای وضع شد که مبدل را با باقی
 معاملاً که در بعضی خصوص از پیش می آید تا ما از آن ذات و صورت
 پس این مبدل با کمال را در زمانه تاریخی حقیقی در هر امر معلوم می شود و می توانم
 که احکام شرعی متفاوت و متغیری خواهد شد زیرا که احکام شرعی به هم گوناگون
 که از شایع ثابت شده و برین رضا و نارضا و در امور میسر می آید

مثلاً

مثلاً معلوم این مبدل خواهد شد که انبوت بقدم غلایه فتن موجب ضایع حقیقی
 است و یکی غلایه فتن که مباح شرعی بود و بنابر رضای مندی او مباح خواهد شد
 و بنابر رضای مندی او در هر امر از طریق مصلحت خواهد شد و این در باب است از کوشش
 و اجتماع نیست بلکه به تدریج در این راه میسر است و مایل که چون این کمال
 به تدریج مایل می شود و وی می تواند که کمال می شود و کمال حقیقی در میان نیاید
 فهمیدن مایل و مراد از اشارات و اوضاع نوعی از کمال است و کمال میسر
 حقیقی هم می شود و خلاف مبدل کلام مراد و در هر امر در باب است میسر می آید
 این مبدل کمال بر رضای حقیقی مطلع شده که میسر است و رضای مندی
 و او را که از برای او بر بنیاد ظهور مبدل خواهد گرفت ضایع المبدل و نور کمال
 بر ماست کوشش خواهد آمد و غلایه آن با کمال خود ضایع و مایل می آید
 و مایل را که در کمال شش شش که در آن مایل می آید و مایل می آید
 خود خواهد بخشید و آن خدمت حسب حال می خواهد بود و من بعد از او را
 توقف به تدریج بر همان خدمت خواهد باز میسر می آید و تدریج کرده
 میسر می آید که وقت آن میسر می آید و می باشد و درین مقام اهل کمال
 بر بنیاد دست میزد که اگر برسانیدن امور که برایشان میسر می شود

نامشده باشد و اگر برسانیدن آن مامور شود پس تو رسالت برپا نمایند
 و اگر با وجود آن بجای خود و مطابق حکم شود بر تو اولاد الهی مقرر میگردد و در مقام
 بعضی خلیفه الله میباشد و بعضی خلیفه الله نیست بلکه خلیفه الله است که برای تمام
 جمیع عمام او مقرر کرده مانند نائب سازند و هر که بخواهند نباشد پس برای
 خلیفه الله نیست اگر چه احیاناً کاریکند و دست خلیفه الله هر کدام میشود و اگر
 دیگری سرانجام بکلیت فائز آید و دیگر خلیفه نیست بلکه برای صاحب قدرت
 جادری می بود و نشان از نظر بر آن است که کالی بادشاه کار بر او است را
 بر تو اولی خود پس در این نحو هر چند که روزی در مقام تمام درود فائز
 و زینت شده و این مقام نهایت راه ولایت است و در ولایت را بعد از آن
 هیچ کالی نیست و الله تعالی علم **باب چهارم در بیان ملکوت راه نبوت**
 و آن مشتمل بر شش راه است **راه اول** طلب راه نبوت را بعد از
 اخلاق و عبادت قلبیه و ادوی عبادت شریعتی که در باب ثانی معلوم
 اولی خبر که لابد است رسوخ قدم در مقام توبه است تفصیلش آنکه اول
 طریقه نظریات را باید که سهیمات شریعتی حوزه از قبیل اعتقادات باشد
 حوزه از قبیل افعال و اقوال حوزه از قبیل اخلاق و ملکات حوزه از قبیل

افراط

افراط و تفریط در عبادت اینهمه را از کتاب نیست و تنقیح لغزش نماید
 اگر خود عالم کتاب نیست است نباید و الا از علمای مجتهدین استفسار کند بعد از آن
 اقدام حضرت حق و تربیت بر او مطلق که در باره این حوزه چقدر مبدل شده
 بار بار با نظر است و تصور درست در ذهن خود حکم سازد و کمال غیور و محتاج
 خود را بسوی آن نیاند و در بدو بیست خود مره بعد از هر یک پیش از بعد از آن که
 است و لغزش خود را ملاحظه نماید که ناخوشی شکل این قسم حقیقی و چه نیاز مطلق در حق
 این کار باشد و در که از سر تا پا احتیاج در احتیاج است چه قدر مکرر است و این
 مستحق در روزی خود را نگاه داشته که مازاد عظمت ناخوشی آن نعم حق در ذهن او
 مقرر میگردد و تمام اگر در حق آن ناخوشی را تصور نماید او را حالت شکر است پس آید
 باشد از هر چه قلب چنان اذعان نماید که همه هیأت شریعتی موجب عین شریعت
 که از تصور و توجع آن سود منجزی از این امر را در ذهن خود حکم سازد و تمام
 سبب این سهیمات عقل و قلب در روزی که در باطن او نیست آن نهایت خرافه
 و خوشی چه آید چنانکه بعد از آن نهایت را از خود بکلی توجع خود را بکلیت
 و مال و غیره و در ذمه دل ندارد و بعد از آن عظمت قرآن مجید و قرآن مجید را
 نماید و در هر چه قلب خود ملاحظه کند که این منقح است از صفات از رویه و بانی که آن

معلم است که بگویند نسبت به خود حضرت حق جل و علا حق تعالی است خود کرمه
زبان عربی همان و صند از لایه کمال فایده خود را از اول فرموده و بعد از آن
نیاید و چون العباد که از نیده و عبادت با او شایسته عظم القدر و ستاره خود را
و محیط اوراد است خود که بکند و واجب دیگر را به دست فقیر کمالی
چو مایه که هرگز نیست القاف با دشت و پدید آمدن از امر فرماید که
هرگاه ترا حاجت پیش آید همین دستار را بگوشت و حق را بر همین وجه که
خود شنبه سازی که فایده الی سوره توحید را هم نموده و غایت خود صوفیه را هم
پس اگر در حال این غیر نیست مایه کرده و از آن قانون ادب فی الجمله مستفید
در نیده شود و از شکاف گفته شود که اگر چه بظاهر در دست این غیر یک جنبه
و ستاره است لیکن فی الحقیقت در دست او خود با دشت و با دشتا بهیت از دست
فطرت این کلام پاک در این اوهام که کمال نشسته که در فک نظر سوره بی نیست میکند
و تعلق آن کلام پاک را با این سخن ملاحظه نماید بعد از آن نظر آن خیر می شود و بعد از آن
فطرت آن کلام پاک را پیش می شود و باز اگر این ملاحظه میکند که آن کلام پاک در سطح
در قلوبی است بهر وقت که شمع شوم او در زبان خود به کلفت می آید و هرگاه
کشم بر آن بیانی که غرض است خود را در عالم او در بر سینه خود به غم استوارا

بسی

بسیب این ملاحظه بر حال تعجب و حیرت دست و پدشت به آنکه یا تو به خوشان
به دست غفلی که مایه افتاده باشد پس اگر او را می بیند لطافه است و شایسته
آن یا تو نیست خیر و میشود و اگر انفس و کم مایه کی خود را ملاحظه کرده با
خود را بر آن یا تو نیست تصور کند در با دیر حیرت و تعجب سرگردان می شود
فطرت است که کلام در دهن او که حقه قرار یافته و تعلق از ساطع خود را به این
کلام پاک بکیناب القدر که غایت از لب فحمید باید که غرض تو به کند و طریقت
که بوی را از ایام بزرگ خستیار کرده و صفت حمید را همراه گرفت و در مایه
و در فطرت خود الهام و نیاز پیش از پیش بکیناب رب العالمین که از کلام پاک از طایفه
من میسر و وجود عالم و تو به بر این خدای تو به بقیه اول راه نبوت است که
فرما و عنایات بیفایات خود را ملاحظه فرماید عدم لیاقت مرا که استعداد
و لیاقت هم به دست تو است شعر تو چون ساقی شوی در رنگ نظری فی فایده
بعد از آن باشد و صفت افش ما جلایا بعد از آن صلوات السبح به بیت کفر سبقت
و حصول حقیقت تو به بکمال خضوع و توجه قلب و تکیه غریبت که در او در اکثر
ارکان ملاحظه اول خود را بر سبوی ملک کفر سبقت حصول حقیقت تو به تو به دارد
همان انما مات حقیقت حق و شدت بیخ ناخوشی او که آن تفریز سبقت

ملاحظه نماید اگر حالت مقرر الصدور باطل بر چه آمده باشد باین اورد از پشت
و تمام خیال قلبی و هم او در همان حالت فرو رفت نه با او ای امر را برود و اگر
خواهد که در هر جمیع نماید در نزدیکی بچین کند تا که همان حالت برود و باین
در آشنایی به من حالت غفلت کلام مجید و تواناقت از تسلط او در در میان
و در میان ربه عزت ملاحظه نماید و در وقتیکه غفلت آن کلام پاک است
از دنیا مابین الرب و عباده و سینه او را با مال عالم سازد و سرور و آسایش بکلی
آن کلام پاک که سر او را بر سازد و باین نظری که عجز بکمال تقابل قلمی باشد
بر صحن مجید اندارد و بگوید که بار خدایا این کلام ترا در حضور تو منجیح خواهم
و رسد خود که نعم و باین حسن بین تو خود در محکم بستم بعد از آن اجتماع خرام تر
و اجتناب به نهایت آن نیست بطلب که شک بر محض بلاصوت بنزد تو
او از ملامت نیست بطلب ملاحظه کرده عقد تو بکنند و خوشی که چنانکه
شخصی التزام ایقاع فعلی یا اجتناب از چیزی بر زمین خود میکند و بجهت و توان
التزام بستم است یا بر آن یاد میکند مثلاً اگر مومن پاک است قسم حق یا کرد
یا میکند و اگر در حین باز نزدیک او فرزند یا مال یا آبرو یا جان خود است قسم
خیر یا میکند و اگر شایسته قسم مشوق خود یا میکند البته نزدیک یا کرد

بنفسم

این قسم منقطع است بر ایقاع آن فعلی یا اجتناب از آن امر از ته دلی او مثل
بیخ قولی و این بخیر و یا کلام او منقطع میشود که در رتبه بین میکند و بجهت
از ته دل خود بر آید و باین مجید تو پس کرده بر بانی خود بگوید که ما بر خدا یا بر خدا
تو تو کلمه که در ایقاع شریع را بر تو ولازم کردن اندیم و جانب شریع را بر جانب
و مال و جان و آبرو و فرزند و خیال و سینه و سپهر آقا و بر جمیع مخلوقات بیخ
و درم یا بر خدا یا بر من جمیع ما فوهم و بر غایت تو تو کلمه که در التزام این امر
عظیم بر زمین خود کرده پس باین کلام خود استعده در تمام رسان بعد از آن که
باین کلام بر محض حالت عقد تو به انتفاع ضرورت که در حضور ملک الاملا
که قادر بر الاطلاق و عالم سر و الهیات باشد به العقاب و بر صحن الا
است این عقد منقطع کرده ام مبادا که سر سویی از آن تجاوز کنم و در حق
خدا بر چنین من علیه الدوام باقی ماندن باشد اگر شخصی در محکم یا در شایسته
صاحب قدرت و الا مقام محکم داده باشد که ملای چیز خود را که در دستان
خود را که در دستان الهیه در رکعت و سکون و در توان فعل ملاحظه آن محکم بسیار
یعنی که هر که که قصد بیخ فعلی یا بیخ قولی یا بیخ کوی یا بیخ سکون و در دل او
خط میکند او را از در میزان عقل خود بی سبب که ایضا موافق آن نوشت

با مخالف آن بعد از آن که از او بر روی کار می آید و نیز از او می پاید که حق تعالی
 زاییده و مناسبتی قوی به نسبت قرآن مجید در دل خود حکم ساز و مثل نبات
 طبع به شیخ خود مثل شخصیکه در طریقه قادریه تصدیق میکند البته از او در حق
 حضرت خاتم الانبیا و علی علیه السلام هم می رسد و شک نیست که آن بیت واقع در آن کتاب است
 بر اقصای سابق از او هم می رسد که خود را زهره عالمی آن کتاب و از کتاب در آن
 که نشان آن کتاب می نماید و همچنین اقصای حضرت قرآن مجید اگر چه بر سر
 ایان در جبهه آن کتاب را آن کلام پاک است و دیگر بیت آمده
 بعد از آن چنین توبه را بر دست خود که در آن کتاب است در آن کتاب است
 مختار در آن جزو زمان از آن کتاب و قرآن باشد و از این قرآن مجید را
 شیخ تحقیق خود بداند و آن عزیز را شیخ که بر این کتاب که اقیام قرآن را اصل
 خواهد دانست و اقیام خود را فرع آن و بر پایه هر بیت که چون فرع اصل باشد
 میشود فرع از او بر اعتبار ساقط می شود و این است معنی بر مقام توبه بر وجهی که
 مناسب این طریقه است و در عقده توبه باین وجه نوایر بر عینک و منافع بر عین است
 و از جمله آنکه اول استقامت توبه است و تفسیر آن که تجربه بر همه تحقیق است که
 و تفسیر که بی برکت و عزیزی است و تفسیر که خدایت بر او در سبب حاجت آن عزیز است

این کتاب

این کتاب متوجه شود و از او از او متوجه است که کتابی است که
 نباتات با انواع لطیف و عسیر و عسل قدسیه باز می آید و از او
 مستحق شود که آن عزیز با وجود و حاجت و عذرت که از حق تعالی
 توبه آن اثر بر تفسیر شیخ باشد پس حق جل و علا را توبه را بر این کتاب
 و در خط این نباتات مطلع سازد و بخت از او از کتاب بر روی توبه
 پس از توبه تفسیری از توبه است خواه در تمام خواهد بود و نظر در
 میان آن کتاب و آن کتابی که در او دیگر حق جل و علا است
 خود می توانی عزیز از غیب الغیب بر روی کار کرد که هر خط آن
 طبع کرد و این لطیف بود من الوجوه مناسب با تفسیر خود که
 آن عزیز را در این محال اطلاع می باشد و توبه باشد که از این
 بر وجهی که مناسب این عزیز باشد مخصوص برای زیارت و حاجت آن عزیز
 در پرده غیب و دیده شده چنانکه متقول است که حضرت برکت السلام
 چون با زلف در خلوت تنها شد ندان داشت و توبه حاصل
 و حاصل کرد و در صورت تفسیر بر تمام آن است خود در توبه آن

گرفته بر این اوست که سلام هر یک که دید و باعث بر آمد شدن
 آن می باشد خدا را که حضرت یعقوب علیه السلام اصلا کمالی نیست
 جز نبی است که حضرت جبرئیل علیه السلام بصورت حضرت یعقوب علیه السلام
 ظاهر شد آن صمد در بر هم زدند چون این هر دو در زمین نشین شد
 پس باید دانست که این هر دو طریق در آن عمید بر وجهی هستند که در
 یکی از مکلفات تصور نیست به صفت قرآنی احیاء از اسرار و کشف
 یکی از صفتی است که فی نفسه در این مثل فریض است یتامین الاربع الممكن
 در باب است از عذر و تدبیر و بی است که کسی را در آن که آن ممکن نیست بهایی
 حصول آن چه در یکلام از جوهرات از آنیه و محالات ذاتیه است
 و محال که در میان صفت و ذات است مستمع الشهورت یکی از
 حضرت حق بسوی خط این طالب با کمال وجود و مبدل جزو شده که در
 همان صفت قرآنی که از تقدس است در میان طالب و او منکر و به
 در مقام یاد رقیقه میگوئی و اتمی خواهد شد یا باطنی که حق جل و علا
 بیست پاک خود را بر سطح ملائکه عظام با اوراق مقدس برکت بوی

بر آن

بدان که کائنات طالب و از بهر خود انا و او چه طالب را به نبوت
 رسوخ قدم در مقام توبه نیست آورد و در لازم است که قدم
 است در مقام فکر ایانی و مرا تبه محبت راسخ کند تا در
 ایانی پس طریقی است که اول تحقیق صحابه لغوی قرآن و
 منقول و در وجه ماثور نماید اگر خود عالم نبوت عربی است
 بنما و الا این امر را از محققان این فنون که ذوالاقتدار و
 لیا الا یلی و الا بعد از شنیدن سفسار کنند و در تحصیل معانی
 لغوی بجهت نیست عرب اول التفات نورزد و نبوتی که
 مستحقین فنون ادب که خود را برای فضیلت غایب محقق و قریب
 داده بر هم منیر از اهل اتمام راه مقصود و زنده منیر نشود که
 آن بهت محض و اوجت خود را بهر و لب استیت ترسم نریا
 بجهت الی الا و ای کین ره که تو میری بر بکست است از بعد از آن
 خلاصه این یعنی و تفصیل این مضامین بر وجهی که در باب اول
 مذکور شد مع خط نماید و او در اول حکم سازد و میرانی این خط

و در زمانی که ایام قدیمیت کند و الا بعضی اوقات در ذکر
 بعضی اوقات در ذکر صرف نماید و در مبادی حال فکر را از ذکر بام
 دارند و از ذکر ایام قدیمیت را مودید است که سبب آن کمال
 ذکر و فکر روتی باید و آتیا را اول بقوت و معرفت ظهور سینه یاز
 اعظم آن سوره است و اقوامی از خدمت خلق شدت حضور صفاتی
 نیامی و مسکنین و نه پس و الحاح حاجات ذوالحیات و خبر گویی
 بالجلد سی کردن و در قیاسی که از تحصیل مویج خود فروماند و در اداره
 حصول مطلب بروی ارمه و در گوید و بالجلد قیاس است
 بر ذکر و فکر جزای که البته متفاح است کمال نراین سوره است
 در این که حبایان است با و مسلم خود بد شد و حدیث بهین حجاب
 است کمال ذکر و فکر است یعنی سبب حدیث بهین حجاب معلوم شود
 که ذکر و فکر کمال خود رسیده اند و چون حبایان کمال خود
 میرسد لابد که بهر باشد و در حدیث بهین حجاب بهر شهر علم این را
 و از نظر مقامات انظار این که قنای ارادت خود بر رسید چنانکه در
 اول مذکور شد و حصول بهین کمال مقام است کمال حجاب ایست
 بهر دالت که خلیفین از اراده در راه نبوت بمنزل عقل

فکر

در راه ولایت که این هر دو متعلق اصل الاصول این هر دو طریق است
 بیانش که کمال سلوک راه نبوت حدیث از شدت انقیاد و استحکام
 علاقه و دیت است و بر خطا بدست که خود در مثل سنگ و چوب در دست
 مولای خود قرار دادن و لولج خود را از نقوش ارادت و عزائم پاک
 کردن انقضای مراتب انقیاد و اتقوی مراتب استحکام عبودیت است
 از آن بعضی و بعضی بنده کمال انقیاد و شعار سبب در خلعت عقل
 و تیر خود و جانی جاهل نمکینند لکن با تحصیل و جاست بهین تقدیر
 که بعد قتل تر از مولای خود باشد پس آن سوره بعضی است یا امر مؤلف
 و این عبودیت شعار بنده کمالی نظریست خود میداند که در اخلاک
 امر کارخانه از کار نامیات مولای او بر باد خواهد شد پس اگر این
 عبودیت وقت هم بر اتشال امر اتقا نماید و عقل و فم خود را در
 بنده البته راه سعادت و تقوا بر او خود میدود ساخته باشد و اگر کمال
 عقل و فم خود در آن فی الجمله در خلعت نماید و سبب این در اخلاک است
 از سعادت و بی برهم نشود پس اگر چه متعلق عقل و تقاب و سعادت باشد
 لیکن بنا بر سببی در اصلاح سعادت مولای خود خواهد یافت که کمال

قشاد و شاد و خوش و نازد یک مثل قدرت که در دوام حضور بی و صفت است
 شاد و خوش و صاف و از او وضع و اظهار سولای خود مرفعی او است که در این
 نظر او در هر حال و همیشه منتظر بود و امر او بوده باشد تا هر امر که از او
 سولای او صادر شود و از او در هر زمان امر در هر حال و چنانچه در این
 چون قنای را رده بکمال خود میرسد و علامت کمال او در قول و فعل است
 محبتش و شهادت و اقبال و عظمتش که در این است که چنانکه سالکین در راه ولایت
 اول و نخستین مملکت یادداشت میکنند یعنی در هر توبه و بیکانیت حضرت حق
 و بعد از آنکه حکم یادداشت در صفت ایشان می کشند آنرا به هم می کشند
 عروج بسیار از مثل اعطای بر جمیع کائنات یا ظهور در نظام هر چند و هر چه
 کثرت کونی از آن ذات منبع الیکات یا قرب و صمیمیت و هر چه در این
 همچنین در باب این راه نبوت در باید که بعد از حصول مملکت یادداشت
 سلطنت و حکومت را منعم نماید و مضمون این است وَاللَّهُ يَكُونُ لَكُمْ
وَاللَّهُ مَا سَكَنَ فِي الْكَلْبِ وَالْهَامِ وَهُوَ اللَّهُ فِي السَّمَوَاتِ وَخَالِ الْأَرْضِ لعل
 می کند و چنانکه در سلاطین که در سبقت و قرب علی را پیش نظر خود دارد و از
 رابط سلطنت و حکومت او در هر زمان از زمین و بر و بحر و عماران و غراب و

در کمال خود

و مرکب و درون و بیرون خود را بر این کار در پس هر حرکتی که کند که از او
 خیر او صادر شود و بگوید که آن حرکت و سکون از دل او این خیر می آید
 نه که این را حق تبارک تعالی میداند و می بیند و خود در اولت و معلومیت
 یک که سایر حالات تنها مانند یک که او مثل حال کی باشد که همراه او
 علی الدوام شخصی میماند که آن شخص را نسبت به کسی هم علاقه اوست و هم
 حرمت و هم علاقه و ولایت و هم علاقه سلطنت و هم علاقه آفاقی و هم
 علاقه هسته وی و هم علاقه پیری و هم علاقه محبت و هم علاقه محبت
 هم رسیده باشد و محض بر قرب وجودی گفته اند یا یعنی محض انفراد
 و روشن که آن شخص همراه من موجود است درین درین راه که می کند
 یک انیم باید دانست که آن شخص می بیند و می شنود و اطاعت می کند
 در حق و محض را قبول می نماید و تسبیح آفرین بر آن می کند و توبه می کند
 و در قیام و قرب و اجابت در دنیا بر آن خط می کشد و او را از زور
 خدایان خود می شنود و عسکریان عالمی را در می کند و بر آن تسبیح
 می فرستد و دعا می شنود و در قیام و بعد و مذمت در دنیا نصیب او میشود
 و او را از زور و کفرین است می شنود و غرض از این نظر این است که

که عرض بکمال خلاص و شدت انقیاد باشد میکند و خط طاعات جلیل
 بادی معصیتی که عرض بخت نفس و شتات حق باشد بنمایند بالجملة که در
 و گفته نوزی شان اوست ندانید که مقصود ازین کلام آنست که کمال
 را لازم است که این نوزاد را تفصیلا در ذهن خود تصور کند عاقل و کاکر
 تصور است تخلیه چو کاری براید بک مقصود آنست که حال اطلبان
 احوال مثل حال کسی باشد که همراه شخصی بر صوفیان صفات مرقوم
 لازم باشد و چنین مقصود از خط خطای طایفه مطلق حضرت حق
 و صفات همین قدر نیست که این را در ذهن خود تصور کرده فقط از
 عقاید بیدار بک مقصود آنست که چنانکه شرح آفتاب در هر ذره از ذرات
 یکستان در هر صوبی از احوال بحر زفا رسید نشود و طر و قش در دین
 فخر که صلاطین احوال است تخمین بکند و همچنین تدریج در هر صوبی
 که بر جمیع کائنات سبط است از هر ذره از ذرات جهان جلوه گر شود
 و تا شریک و در علویات و مغلیات مجبور و افرادی نمایان گردد
 بر هر قطعه از زمین و در هر قطعه از آسمان که بیست وصال و شتات
 کسی باشد که شخصی دست او را گرفته و دینی دریایی زفا در هر ذره از ذرات

کند

کند پس اگر کسی دریای میزند از قابل تحمل شغل خردی چند باشد اگر
 بود از وی چند بچین میداند و اگر است از وی چند رسد و خود بانی
 شغل و شتاد پس بکلیب ثبات خود خیر از آن شخصی چیزی دیگر در آن
 نمی آید پس از صمیم قلب بفرماید که ما و ای که آن شخص است مرا اگر
 است حضرت هیچ چیزی از احوال بحر زفا در کرد و بادای را بچین
 نمیداند رسید و اگر آن شخص دست مرا کند رشت پس در تمامی عالم
 من است چه بر وی از ذرات که خواهم افتاد البته غریق خواهم شوم
 امر هیچ صوبی را از احوال امتیاز نیست و این ملاحظه در دین آید
 مستحکم نشیند که اگر شیر بریان یا بیل و مان بران حمل آورد یا در
 شیر برهنه برهنه شود او نهد در آتش یا این حالت آن طایفه از صلب
 فرماید که ما و ای که حضرت حضرت حق دست محافظت ازین برشته
 است هیچ صوبی من ازین امور اگر چه بادی بر قطعی الموصوفان باشد
 نخواهم رسید و تنگ آن فاضل مطلق دست محافظت از من برشته
 هر چه پایال و کجی بد حال که متعوض کار من شود و ایملاک من

کفایت میکند و لهذا از خواہان این طریقه که کفایت این امر را توفیق نماید
 مثل این که اگر او را در این اشیان یا سلاطین بسیار بود و جوهرات
 اعران و انصار مقابل چو برده نموده و از چنانچه حضرت سرور علی السلام
 در عین مشهور و معروف است ندای که مقصود از این کلام است که آن
 طاب خونی با طینان بسبب سبب آید و امور دیگر و بعد از آن
 طاری نشود و این امر اصلاح از لازم بشریت است و اصلاح الام
 بشریت در در دنیا بسیار در حق طایفه این رده نبوت که خداوند
 تکمیل نظر است پس این است مقصود و نسبت به مقصود آنست که خویش
 و طینانی که از ته دل سر بر نهند و عقل و جوش از در پر کنند و سازد
 بر انظار بسبب سبب سبب آید و بعد از آن طاری نشود و بکمال
 خوف و طینان طینان در این صانع این امر عارض می نماید و در میان
 قلبی خوف طینان بر این نشانی حاصل نیست و اندک پس میگوید که چنانکه
 شخصی یک چو چار است و در دین آن چوب را منتهی بگویند و چوب
 کند و بگوید که من در چشم تو هرگز نخواهم زد و هر مقصود من میتوان

توبت

تو است پس لابد ما و امیکان آن چوب بعد از چشم او است هیچ تغییری
 در حال آن پس زود می باید و چون آن چوب تر چشیم میگوید که کند
 تغییر در حال او دست میدهم و لهذا چنان را با فطر از بند میگوید
 حال او که در چشم قلب و در میان قرب و بعد از آن چو سبب خوف
 چو طای سبب است که حضرت این چوب این خواه رسید زاده خویش
 خواه میید و لهذا از اضطراب و تشویش دل او زود میگوید
 که رفتن و از این او خطا میکند پس چنین اضطراب عارض می شود
 در اصل چوب و سنگ در دست حضرت حق میداند و هر دو را
 مقصود غفلت است پس خداوند اگر چه خوف و طینان طینان بسبب سبب
 است و سبب امور خداوند نافع بر دل او شود یا نفع حضرت را کند یا
 علیه السلام در قرآن فرموده که حضرت ایشان با وجود کبریا خود
 و نعم و هدیه خود از جناب و اهل اعیان است پس سعادت طلب
 کردند و در دشواری طلب آن جناب را هیچ کند استیلا حصول دل را
 نمودن عارض نشده و الله در روی میگوید از معجزات طلب سر بر نهند

از انجمن تصویب شد و چون هدایت نشان ایشان سر بر زد کانی
 گویند که ان شاء الله و کانی ان شاء الله و کانی ان شاء الله
 ان شاء الله چون مراد غفلت بحال خود رسد و علامت کانی آنست
 که روح کوکب که در بیا و بیا مذکور شد پیش آید و بعضی را بحال
 در مقام در زمره اهل ضلالت نیز و بعضی نبوده مراد الهیست پیش
 صد و پیش از حق تبارک که در ششون چهارست بخواند که آنست
 که با وجود شدت مخالفت مخالفین تعجیل در سو افند این سخن بیا
 و بعد از آن نشان غصه است که هر چند عبادت با غرض قیام اگر کسی
 مرکب شده باشد اما چون چنین نماز بر تبه او ساینده و تحمل آن دل
 بکار آمد البته آن رسم طعن از جرم ایشان در گذشته و کفایت
 خود الطایف بحال غایت و هدایت پرورش و آن جرمیه قیام را
 است یا بسیار میازد و تعذیب از عظم مبدل بسیار و بعد از آن نشان
 عمر و پیش از آن غایت از انبات ندم و امتثال آن که کامل
 و ناقص و طبع و عافی و محب معاند و مکلف غیر مکلف و این

اشترک

اشترک میدارند و در بای رحمت و هدایت گرفته که در حقیقت آنست
 کل شیخ و مصلحت از میان آن و بعد از آن نشان رحمت است که در
 کمال است و بعد از رحمت و بعد از رحمت و بعد از رحمت و بعد از رحمت
 کمال بشریه در مرتبه بقوی از مراتب رحمت و بعد از رحمت و بعد از رحمت
 هجوم امور مستند و حواس است و در کارها کفایت معذوره دل نک
 و بر آنکه فاعل این شوند بلکه هر چه اسرار و حقیقی مبدل بسیارند و هر یک
 معاد را بخوبی میسر میاید و هر یک که رفاه را بعد یک نشان آن
 میدانند که بعد از آن در طریقه مکتبند که در یک رفاه بهیچ جهت خودشان
 کارخانه دیگر را بر باد دهند با اهل آن کارخانه را چندان وقت است
 که اهل کارخانه عبادت دیگر مثل رعایا و دوست و دشمنان معذور شده و این را
 و این است که در چندان اقلی میوزند که آن کارخانه پر رونق میشود و اهل
 آنجا در مذلت پرشیده و در زوایا و غول و غول نشینند و همچنین در امور
 مع الناس و بعد از عظیم میدانند که با هر یکی از ایشان مختلفه الاستعداد
 و این عرض و متغیر الی غایت و این عرض بر بعضی پیش می آید که شاید
 درست است و بعضی بر روی کار می آید که چنانچه استعداد آن شخص بر شود

و در زمین چنان نشینند که اختصاص که با ایشان هم رسیده که از بزرگان
اگر چه اعلیٰ از نوع باشد و قدرت و عزت از زمین باشد حاصل شده باشد
بالجمله مفراستحکام را دریافت کرده معنی وسعت و جمل را خوبتر باید کرد
از آن باید فهمید که قدری که فرق در میان کارخانه خدائی و کارخانه انسانی است
همون قدر فرق در مابین وسعت الهیه و وسعت جمل این الایست و هر یک
معنی وسعت الهیه را خوب فهمیده باشد هر قدر که بر کارخانه کائنات نگاه کند
و محاسنات کو تا کون مطلع شود هر چند متوقف را بساط وسعت الهیه در زمین
او قرار خواهد یافت و بجز این نشان عدم اختصاص بودت احدی است
احدای حضرت حق و الا از آن نعمت آن جواد مطلق و در شایسته آن نعمتی
و مضادات او اعران مالک استحقاق و مقابله شرایع و تحریف ادیان پیش از این
که بر می برند و آن جواد مطلق در دوزخ و جود را بر روی شقیه مسدود می
سازد و در کف ولایت و کفالت خود را خرج نمی نماید بلکه بر طریق تادیب
از هر یک طریق بر ایشان موعظه نمینماید البته بهر میزان طاعت بر ایشان نعم
متناهی انصاف میفرماید بالجمله موعظه او در دوزخ دنیا اکثر احیاناً متناهی
تادیب و در شوق سیر عاق خود است که اگر چه آن در شوق موقوف است

اعلم

و حکمت خود که تنالی سیر عاقی خود در پیش میگرداند اما در میان آن سر نشینند
خبر از این لطیف و درستی است و بالکل او را بر یاد نمیدارد انقضای است
هم از قسم لطیف و درستی است بلکه مقصود در اینجا آنست که این تادیب الهیه
نمیکند که آن سیر عاقی محض بر باد شود بلکه در هر موعظه و در هر سر نشین را بخواهد
و در این مراحات نمیکند که اگر آن که از نعمت در مطلق خود از آن موعظه
و از کفران نعمت خود نادم شده باز را به ابتداء کلمات از آن محکم برده باشد
که در واصل آن بهترین موعظه است که بر توبی از آن بر لغو و کفر می افتد
و بعلو حضرت سعی میکند و چه هر یک که در موعظه تادیب واقع شده باشد
این امر خدیده و نیز در چند انبیاء است می باید که بسبب هجوم آن انبیا
در دل در او میاید یا تزلزل در محاسن او است و در این سبب است
از دل در دل مطلقین است غشی و ادویه اتفاقی حادث چه آن که این
از دل در دل غشی و غشای غشایک شینا سند و قابل اتمام نمیدانند و الجمله
این موعظه تادیب الهیه را به اعتبار انشراح آتش چون هر قوه الصدور و به اعتبار
آنها در شوق موقوف است که آن حکمت در عالم امکان با اهمیت سعی میاید
پس با اهمیت را غشای در شوق تقدیر باید کرد و موعظه تادیب به حکم آن در حجت

تفرج باید و در سبب مذکور و از این شرح و برک و ظهور آنرا در عالم امکان
 غیره بطالب راه نبوت بعد ظهور آنرا در مرتبه خلعت لازمست که مرتبه الهیت
 نبوت مکتوب و مقصود از مرتبه الهیت محض ظهور کردن الهیت نیست بلکه ظهور
 کمال کمال را تصور کرده طالع آن در مراتب نفس خرد باشد که خلق با آن
 اخلاقیات باین و هرگاه که معانی و صفات مذکور در این باب در مقام
 قوی باو مسلم شود یا معانی است بر وجود نماید یا یکی از معانی مانده
 رده فی الحقیقه پدید آید معنی الهیت را یاد کرده و تحقیق آن نشان آید
 محض تشبیه باشد معانی نماید بجهت کمال او مثال آن شخصی باشد
 که وضع محبوب او دوست و زهد و زنی و لباس معانی خدای عز و جل
 مالا مال کرده در تمام بدن او سرایت نموده است مثلا و تکیه نکند بکلام
 میکند یا شتی بر اقدام مینماید همان کلمه گفته را در وضع گفته را آن مجرب
 از آن صوره که میشود و همچنین اخلاق الهیه در صفت صاحب این مرتبه
 میریزد و در تمام نواهی او سرایت نماید افاده باید دانست که آثار
 مراتب و طریقه هر یک اول و آخر یک طریقه است بر این مرتبه آن میکنند
 لازم همان چیز در نفس او پدید آید چنانکه شخصی که کمال نفس غازی لطیف و خرد

نفس

و نفسی که سبب درین سوال بران غدا و دوشنبه باشد پس الهیه که کمال نفس
 از آن قدر بآن نفس هم میرسد و همچنین در طالع قیام بصیرت خود را در
 بر طالع کمال تو شش بر نشان از شین الهیه مثل خلعت با الهیت نیست
 از صفات ربانیه که در میان کرم و طلق بیندگان من آن گذشت است مثل خلعت
 و مجربیت سید و زوال البتة چیزی که لازم آن بشود آنرا آن معانی در مقام
 طالع در مراتب نفس و کمال از آنکه با معنی است قیام کند و کمال
 شواهد که در این خلعت کرده است و در این در مقام الهیه هم میرسد و تفری
 و مکتوب بر معنی کلمات حاصل میشود و اگر مرتبه الهیت کرده او در مقام
 و مقابله بر سبب و مکتوب و علم بر معنی آید و اگر مرتبه خلعت کرده بر معنی
 صفات خلعت مثل کمال مسامحه بودید و یکدیگر و طریق نایز قول بوالطالع
 است در مقام و معانی و در واقع معنی و تفرج و معنی بی آن آدم و این
 در باب اول در آشنائی و کثرت حب یا بی بغض و قیام هر قوم شد و طلق
 تفاوت و از غلطی است بهمانه آنکه مطلق بدیهه خود را بر طالع ندیده و غوا که با فرد
 و الهیه فائز و دوشنبه و متوجه حصول قدری از این امور مذکور کرده و بدیهه
 آن آشنائی مذکور قدری از آن هست یا هم با و علی که در سبب دیگر که مکتوب

بود که اگر کسی آن شیای مذکور نباشد و از زنی فرود شد آن شخص به
 طبع خود در این غذای و در تنوع حصول قدری از آن شده بود اما کمال طعم
 لغو و از لذت عام با عطر که در چیزی از آن لذت می برد و در این صورت خود را
 بآن غذا محتاج نماید و در بعضی احوال چنین اتفاق می افتد که آن شخص
 آن شی که دیده طبع خود را بر آن درخته نمیدارد و شکر مرغی است طبع حصول
 لذت به مقدار بسیار کم حاصل آن و اگر آن شخص با عطر بی چیزی که در کمال
 نباشد شکر کانی یا قندی تسکین خواهد کرد و آن طبع با غیر تنوع حصول را
 طبع یا منبت منبت چنین طبع قمری قندی خوشایند و شیرین و یا معانی
 معالجات او بسیار میاید و در این طبع یا غایز میگرد و مع حصول قمری
 آن مراد میاید و حصول آن این نوع طبع یا منبت در زمانه با طبع
 بر آن نوع عقلی شیرین آن را در آن که منبت میاید و در این طبع یا غایز
 آن با آن آن مراد منبت بلکه بر منبت است و در آن طبع یا غایز
 در بر نظرت و کمال عقلی مجبور شده و در آن طبع یا غایز در بر منبت قمری
 در خراوات نموده پس آن مراد منبت یا منبت اما شدت و کانی
 در وقت نظرت در علوم مرغی قمری است و در آن طبع یا غایز در بر منبت قمری

محرک

نظرت مجبور است و منبت قمری است و کمال لغوی و در آن طبع یا غایز در بر منبت قمری
 و در آن طبع یا غایز در بر منبت قمری است و کمال لغوی و در آن طبع یا غایز در بر منبت قمری
 را و حق با اشغال و اعمال بطریق مراد است و منبت قمری است و کمال لغوی و در آن طبع یا غایز در بر منبت قمری
 و در آن طبع یا غایز در بر منبت قمری است و کمال لغوی و در آن طبع یا غایز در بر منبت قمری
 حال که منبت قمری است و کمال لغوی و در آن طبع یا غایز در بر منبت قمری
 عندا که کمال لغوی و در آن طبع یا غایز در بر منبت قمری است و کمال لغوی و در آن طبع یا غایز در بر منبت قمری
 و در آن طبع یا غایز در بر منبت قمری است و کمال لغوی و در آن طبع یا غایز در بر منبت قمری
 ایشان کمال لغوی و در آن طبع یا غایز در بر منبت قمری است و کمال لغوی و در آن طبع یا غایز در بر منبت قمری
 اهل کمال لغوی و در آن طبع یا غایز در بر منبت قمری است و کمال لغوی و در آن طبع یا غایز در بر منبت قمری
 بوده و در آن طبع یا غایز در بر منبت قمری است و کمال لغوی و در آن طبع یا غایز در بر منبت قمری
 و در آن طبع یا غایز در بر منبت قمری است و کمال لغوی و در آن طبع یا غایز در بر منبت قمری
 و در آن طبع یا غایز در بر منبت قمری است و کمال لغوی و در آن طبع یا غایز در بر منبت قمری
 که در آن طبع یا غایز در بر منبت قمری است و کمال لغوی و در آن طبع یا غایز در بر منبت قمری
 عده است و در آن طبع یا غایز در بر منبت قمری است و کمال لغوی و در آن طبع یا غایز در بر منبت قمری
 الرضا و افاده و در آن طبع یا غایز در بر منبت قمری است و کمال لغوی و در آن طبع یا غایز در بر منبت قمری

پیش ظهور فرموده و مقام کمال کسب با و مسلم شد و مرتبه جلافت عن الله
 او که و بعد از این بعضی اهل کمال را تعالی رسیده که حالت تکریر و تفسیر بر
 تصور او کوگاه و نازیب است و ان مقام مقام انکشاف وجه الله است
 که و اضاء انفسنا مع الذين يمشون في نور ما الغدا في الكعبة
 بهرین کمال و جفا و عزیت بسوی این معنی عاقل هر چه انضام
 به تفسیر و تصور صورت لذت بی نشانی که تا پیشی بکن تخیل آن
 بر چند کمال ناقص باشد و توقف بر چند مقدمه است پیش از آنکه ادراک
 از امور محسوسه معنی بوساطت آن مثال آن میشود مانند مثلا حاصل افوار
 شاد و بهر چه میشود و همچنین ادراک سایر عوالم و در حق حسیانیه محسوسات
 ظاهره که کسی بگویند حاصل میشود و همچنین ادراک عالم مثال بقوت
 که تمثال آن عالم در قیاس آن است بهر چه آید و در ادراک امور که
 و استقل است بقوت و این که بن العقل الحواس است بهر چه آید
 و همچنین ادراک کلیات عقلیه و جزئیات مجردة بقوت قاهر که مثال
 این امور در تجرد و سالت است محقق میشود و این قیاس یا اطلاق
 مثل ادراک کلی اعظم و حقایق معاد و علی لطیف سر و ادراک وجود

بلا

لطیف حق که لب لباب حقیقت را موهبت شده است که در ظاهر و باطن
 پس از این با انتقال باید که در یافت ذات پاکست با چون بگویند
 و بهر چه و با نون علی از کمال کلیات خدا که در کمال اعظم که اصل حقیقت
 و معانی و تزلزلات خدا که از وجود و سبب که شامل تزلزلات است و منزه از ذات
 جمع موجودات در معنی از صفات یعنی دریافت آن مرتبه ذات که ادراک
 بحول الطریق و متعین تصور فرموده اند که نور قدسی الهی که نور بهر چه
 در حدیث شریف ان الله خلق خلقه في طائفة واحدة فما لم يزل من نوره
فمن اصابه من ذلك النور اصابه من النور كله و این عبارت در حدیث
 با معنی رفتن بهر چه نور قدسی را در قول سعد و در بهر چه نور است و در بهر چه
 پس انظار نور حق بهر چه نور بصیرت که در جمیع النور کمالات است و چنانچه
 سبب اطلاق این حقیقت همان نور است و تعالی پرده های چشم ملک خود را
 چشم قیاس آن تعالی از نور ظاهر مثل نور جبرئیل و شیخ و نور انوار است و چنانچه
 از معنی آن چه اگر آن نور بصیر را در جمیع النور و در بهر چه نور فی نهاد
 هر چه آن شخص در مرتبه که از آن معبود و شیده و که در از نور چشم و در
 از نور ظاهر بهر چه معنی نه پس اگر چه نور انوار در با و فی نظر خدای تعالی

می کند که با بواسطه چشم یا سبب نور آفتاب و ماه تاب می بینم اما اگر حقیقت
 که تا می کنند است در پدید آمدن اجسام و الحقیقت همین نور صریح است اما
 چون آن نور از جهت چیزی بر یک سببیت را هم چشم نیست مستعدان که در وقت
 ظاهر می شود چون نور صریح بآن جهت این نور را هم سبب است و چون
 گفت حال که خود را در آن این نور بواسطه همان نور است چه حاجی دارد
 البته نور بواسطه همان نور است چه حاجی دارد که در آن نور که در آن نور
 و در آن جهت سبب نور است همان قطره نور قدسی است که در او نور ظهور
 از روح نصیب اهل سعادت گردیده و بعد از غفلت شباهه در آن لطیفه نقل
 مکنون شده و شمع او در لطیفه است نه با نور و رنگ رنگ اولی
 و اما که نور فرموده مثل ظهور اشعاع سبط آفتاب و شمعایی مختلفه الالوان
 و اما شکل و با نور ظاهره غیر مثل نزول کتب سماوی و در وجه انبیا و کرام
 و اما احترام و اولیای خطم سبط و الشراعی یافتند که تحقیق این نور
 غیر سبب حدوث آن نور قدسی در نفس انسانی می شود بلکه آن نور قدسی از
 ازل الازل در نفوس موجود است و این نور غیبیه سبب اجساد و
 آن گردیده پس اگر چه سالکان رده ولایت و طریقت رده نبوت

مبادی

مبادی احوال جهان بخوبی از آنکه در آن حقیقت و علایطه قسب الطیفه
 یا بطیفه یا اشالی آن مار حاصل شده یا سبب نزول کتب سماوی و در وجه
 و اولیا را توجیه الاله دست داده اما اگر حقیقت چه برسد البته بر نند
 که سبب حقیقی توجیه الاله همان نور قدسی است که در ازل الازل نصیب ایشان شده
 و اما لطیفه باطن را در وقت بختیده و حقیقت کتب انبیا سبب آن نور قدسی
 ایشان قرار گرفته پس که در ازل الازل از آن نور محروم مانده
 مثل ابوجعل الیوهب در حق او این نور ظاهره ظریفه و لطیفه باطنیه است
 تقوی میرساند و مثل کو قلی در حق او روشن در معنای است و اما کمال الله
 اری انقدر است که شمع همان نور قدسی در کمال لطیفه انانی ظهور می نماید
 و کماله خلقت لطیفه تفویض عظیم در آن راه می یابد و در هر لطیفه
 از توجیه الاله و انکشاف تکیه از تکلیفات ربانیه و آثار از آثار معانی
 حضرت حق که مناسب آن لطیفه است می بخشد و در لطیفه دیگر نوع دیگران
 امور مذکوره بر روی کار می آید و این لطیفه نورانی را بر هر جهت ممکن تمام
 پس هر جهت را در هر مقل مثل چراغی که در پرده ششهای مختلفه الالوان
 افروخته باشند تصور باید کرد چون این مقدمه فیه نشین شد پس باید که

که چنانکه از اجرام علوی که بوقت شب نمایان میشود که چه همان نور آفتاب است
که در اجرام صغیر همان که آنکس شده در اوان غمغه و لب که مکنون بیا
بر نظر ناظر جلوه کرده اما چون آفتاب از افق طلوع نماید بعد از نور غمغه نور
بسط آفتاب منتشر میشود و در نورانی که یک بر تمام بسط علوی است
کشیده یکدود و حقیقتش آنست که مراتب انکسار همان نور آفتاب در مرتبه
متنفس میشود و یکی فرخ و یکی یکدود و همچنین چون کائنات را با جبروت
یا پرده می اندازد تمامی آب لطیف باطن خود را در فرود میریزد یک شغای
مقدس از جبروت سر بر میزند و تمامی لطیف را بهر یک خود می اندازد تمام
باطن آن یک از سر تا پا جبروت می شود و در شب که در تمام بدن شخصی از هر یک
سرایت میکند و تمامی بدن آن شخص نیز که صفت دیده و کرده و در ادنی حال
غیر آن حال است که در ملک رده و ولایت رده و عبادی ملک طلق می شود
و قلب ایشان دست میگیرد و تمام بدن ایشان در آن کم میشود پس
و جود ایشان قلب میشود چه این حال در جنبه انبساط و جبروت است که در
به نسبت در ایام حضرت نمیدارد چه غایت این حال آنست که تمام وجود
ایه اندر یک کلی باشد که در دو عالم انکسار آنست که تمام باطن آن صاحب

[illegible]

و بس والذین یذنبون کما یم بالعداۃ و العیسیٰ یؤیدون و جفۃ بیان
 نشان دست و چون راه بطریق از مقام لشکر محبت بجای رسیده و بعد از این
 ترقی میفرمایند و در مقام صبیحی میگردند و در اول این راه رغبتهای امور
 ملایک طبیعت از مرغوبات کونین و طلب آنها و کرامت ازان امور مضاعف
 طبیعت از کمالات و از این و از آن افاضه دست میشود لیکن نه باین وجه
 طاعت خود هستند و مرغوبی یا از آن کمالاتی نمایند و کما چنان
 بزرگواران حال خود را از آن خود میداند و شاک بقابل آن سید و از آن
 ملک چنانکه شخصی از راهی بادشاه عالمها در طلب تهنیتی او مدتی باقی
 گردان مانده و در مقام خدمت سلطنت شل سپهری و جماعت داری
 و امثال آن اشتغالات و کولات و در عیده و باخر در مقام قبولیت رضا
 مندی سلطانیه و کفالت و کلمات شای پاید یافته و کمالی ملقب
 گردیده پس در نیال او را با طلب مرغوباتی که از حکومت مولا میخواست
 و در ملک او محقق است محصل شده هر چه نفیس که در خزاین سلطانی
 طلبش میتوان کرد و با توجه که آنچیز را بدین ملاقه چنانکه خود اند یا جزای
 خدمات خود پذیرد و چنانکه طلب در حق او عیبی نیست پس کسی که خود را

از غریزه

از مرتبه عالی غریزه تر آورده و در زمره اوجیران معدود و خدا بگوید ملک
 با یقینه که مقتضای تعلیقه همین است که جمیع عبادت که از جمله آن طلب
 مرغوبات و خود از کمالات است هستند از مولا می خود نماید و باین
 نوعی که باب این کمال با صفا و جفا قبولیت و محبوبیت غایب میشود
 قدم را بر این و در خدمت حق نصیب ایشان میگردد و بطریق ریشی از این کار میگردند
 به جده فانی و بعد با اختصاص منتجب میشوند البته میلای سوی اسرار غریبه
 در این جا بر دول آن اسرار در خزان مولا می خود و عدم انجام آنها از طلب
 امری از اسرار اگر چه پس ریش و جمیع باشند بسبب رسوخ قدم غریزه
 قبولیت مدد ایشان عادت میشوند و بر چه که آن اسرار را بنا بر جزای
 خود طلب نمایند ملک و چه که مقتضای علاقه عبودیت رزق گیرنده طلب
 طلب مخلوط اند و در حق ایشان موجب از یاد قرب باشند و کرامت
 بعد نظر سوی اند و در خدمت شش از چه سبب تر میسر اند و خدمت از آن
 شهنش محرم و در حد حجاب از اینچنین دان و همچنین الحاکم الله و جانی
 از این کمال با مقام و حال میرسد بسبب اشتیاق استعدا و جلیب
 عذوقی میگردد و تقوی بسبب کمال ملک نصیب خود و شدت رسوخ قدم غری

در مقام قبولیت مقام مغرب است و مکملات کوین را در مقام قبولیت
 در این را از احزاب و شبهه الفقهیه بموجب طلب مغرب برادران
 کرده اند و صاحب استعمال شکلات و طلب مغرب است از قسطنطنیه
 ایشان نیز بر غیره سبب عدم تمیز در میان مکملات
 یک سبب کمال غلبه طلب ایشان و در این امر که الحق که یا ایشان
 پس بلند است از آنکه به مثال این امور در قلوب ایشان التفات بهم
 رسد و در اینجا جابجایی نامناسب است از آنکه وقتی دیگر طلب نماید که
 او را باید عرض حاجات بهم رسیده است بعد از نظر غایبات بر عاقبت گفت
 بر ذوق و عالی ادب الالاجات و نمودار و اجب القبول کرده و توفیق
 دیگر در عرض حاجات و استعمال شکلات و طلب مغرب است و ستر داد و کثرت
 وسیع در شفاعات بنا بر استکمال علاقه و عبودیت و اظهار حاجت و شفاعت
 بنده که است و بنا بر است بر اهل المطالب و ذوالالاجات و ملاک و مکرر
 شنبه و قوی دیگر هم شرب فریق نمایند شنبه که در دل ایشان افاضای
 طلب مغرب است و استعمال شکلات و شفاعت ذوالالاجات است و شرب
 یک سبب کمال تادب غایت تمام و بر کمال حضرت حق با وجود کمال اعتقاد

الحمد لله

علم از این سبب بر شایسته بود و اهل مطربان حال گفت که در زمان حال را
 در کثرت احوال و غلبه بر آنکه سبب سخیلی علم بیان نشان ایشان این
 و حق من و علاقه الهیه و عالی ایشان قول غیر باید و حجاج قلبی ایشان از این
 سبب باید که مقتضای قلبی ایشان را خود بخود بجا نغیر بر روی کاری آید
 و ایشان بکمال سبب بر مطربان حق من قریب را مطلع است که یکا و این
 حق برای استرضای ایشان و تقویت قلبی ایشان تحقیق کرده و این امر
 باعث مزید اعتبار و معرفت کمال افتخار ایشان و سبب و در ایشان از این جهت
 پس و سبب این معاطه در ایشان و اقران خود بدست می آید و قاضی
 اگر چه تفصیل بکفر و از این فرق نموده و فریقین آخرین من جمع الوقوف
 محض در خط و میرج است و هر کار را از یک دوی دیگر است لیکن قوم تائید
 را بطراز و یاد بسیار و جاده در ملا و بی بر قوم تائید تفصیلی است که بر چرخ
 از اهل طاعت پوشیده نیست و همچنین قوم تائید را بطراز و توفیق است
 علاقه عبودیت و حصول مقام و سلطه نهان الرب و خلق و در و در و در
 بنده که بر نام سبب سی ایشان در شفاعات بر قوم اول تفصیلی که است
 بر چرخ از عقل پوشیده نیست و علم عند الله تائید و بیان پاره از آن

و محاملات که حضرت ایشان را در انسانی سلوک هر دو طریق بر سر آید
اگر چه نفس انسانی که آلات و احوال است که این کتاب مستطاب است این عمل
بر حقیقت خود عجب قاطع و برهان ساطع است لیکن در یکجهت بنده زمان
از ترافعی حال را به حال پیش نمائند نه رجال راه که یعنی نزد ایشان مکتوبات
کلام سبب تفهیم و تدقیق که در حق تکلم آن کلام عقیده بهم رسانیده اند میباشند
علاکه اهل دانش در وقت و متکلم سبب کلام بهم رسانیده این کتاب
ستطاب بر ابرار و از کلام که مبین ماضی مضامین او باشد مدین کردن
اقتادایان طرآن این مضامین را سبب الجمع بر ماضیان از حضرت ایشان
این مضامین را از کجا اخذ کرده اند و از کجاست داده فرموده اند لطیفان
پس باید دانست که حضرت ایشان از چه نظریات و کلمات طریق نبوت
اجمالا محمول بودند و از نظریاتی از وجدان محاملات مناجات لایسیما
و در نماز و عظیم شریف و افور خجست در اتباع سنت و کمال لغزت از کتب
برجت و میلان طبعی بوی طاعات و کراهیت تبدیل از معانی و سیما ت خرد
سایه بر ایشان که هر دو بود و نقد آنها را به همت جمیع در عذر طبع ایشان
و از نور سعادت از یه بر حق مبارک ایشان بود و تا اینکه اقتضای کتوز

سعادت

سعادت که از او به غلبه هر دو طریق نمی طریق نبوت و طریق ولایت
با طاعت آن گفته اند که در حضرت ایشان از اجابت آمده آن حصول سعادت
جناب به ایت تائب قدره ابراهیم به محقق و غنی و بجهت اصحاب نماز و عبادت
سید اعلم و سند الا و لیا قوت الله علی العالمین و ادرت لا یجید و المسلمین
مرتبه کل دلیل و از نور مولانا و مرشدنا شیخ عبدالغفور شیخ الله المصطفی
طبول بقا و اعزنا و معیار المسلمین مجیده و عیا به است و حضرت ایشان را
جناب ایشان در طریق تفهیم به شرف بیت حاصل شد و از بهمان حصول
بیت و برکت توجهات آن جناب معالایه سبب تکلف در نمودن سبب
همان در قیام جمیع کلمات طریق نبوت که محمل دریده طریقت مندرج بودیم
تفصیل و شرح انجا سید و مقامات طریق ولایت بر حسن و جوده کلام کردیم
اول و فضل آن محاملات ایت که حضرت ایشان جناب رعایت
تائب صلوات الله و سلامه علیه و در تمام دیدند و آن جناب تا فرما به است مبارک
خود حضرت ایشان را و در زمینند و فضیله یک یک فرما به است مبارک خود کرده
در این حضرت ایشان می نمایند و بعد از آنکه به دل رفته اند و نفس خود از کجا
از این در باقی حقه را هر دو راه را باشند و بهمان دانند ایند و سلوک طریق

حاصل شد بعد از آن روزی جناب ولایت مآب علی مرتضی کرم وجهه در جانب
سیدة است خاتمه الزهر ارضی از خدمت قدس چهار کتب و چند نسخه
مرفعی حضرت ایشان را برت مبارک خود عسل دادند و بدین ایشان را در خدمت
کردند اما مراد حال خود در جانب حضرت فاطمه الزهرا را یکی پس از آنکه
مبارک خود ایشان را پوشانیدند پس سبب بیان واقعه طایلات طریقی حضرت
نهایت مجرب گردید و اجتنابی از آن که در آن الزام مکنون بعد از حضرت
رسید و نهایت رحمانی و تربیت نزد امام واسطه احدی تکفیل طایف ایشان
و معالایه متواتره و در واقع نگاشته چادر به وقوع آمد اما یکی از این
جل و عیادت رست ایشان را برت قدرت خاص خود گفته و خبر را از
قدسیه که بسبب نفع و بهای بود پیش روی حضرت ایشان که او فرمود که ترا
انچنین و او را هم و خبر نای دیگر خوار هم داد و تا آنکه شخصی بجا حجت ایشان
استعدای بیعت نمود حضرت در آن ایام علی العموم اخذ بیعت نکرد
بناد علیه تمسک شخصی اتم قبول نفرمودند آن شخص شش از پیش الجاح کرد
حضرت ایشان بآن شخص فرمودند که یک روز تو وقت باید که در آن
هر چه مناسب وقت خود باشد همان عمل جوایز آید اما باز حضرت ایشان

بنابر استتبار و استیذان بجا حجت حق متوجه شدند و عرض نمود
که خبر از این بندگان تو استعدای میکند که بیعت نمایند و تو دست مرا گرفته
و هر که در عالم دست کسی را بگیرد دست کسی میگیرد و او دست ترا
باعتلاق موقوفات پنج بیعت سید بنی امیه را به نظر برت از طرف مکتوم
که هر که بدست تو بیعت کند که او که گناه باشد هر یک را کفایت حاکم
العقد انتقال این وقایع و شش ماه این معاملات صد و در پیش آمد اما یکی
لاست طریقی نبوت خبر و علیای خود رسید و الهام و گفت معلوم حکمت
انجی میدانیست طریقی است فاده کمال است راد نبوت و اما طریقی است فاده
کمال است راد ولایت پس ال باید دانست که در هر طریقه از طریق اوست
بجای هاست و در این هاست و از کار در انتقال و امر اقبای معین گردانند و
از این امر در نفس طریقی است فاده که سبب تو در ثمرات انتقال یک
امر است که در نفس طریقی است فاده که سبب آن امری که قدری است
صدور و همان امر در سبب علاقه الطایفه است بحضرت حق جل علاه آن امر
در نفس طریقی است فاده که سبب این امر سلاطین باشد یا نه از یک
ملاطط لبوی این امر آثار آن بر حسب ظهور میرسد و اما در هر نفس اولی میباید

و این امر را در عرف قوم نسبت میگویند و خدایش اگر شخصی که مراد است
 و انش مندی یا صبیح و دیگر مثل برقی یا حدادت یا صباغت میکند
 و نفس آن شخص بعد از یک امری متحرک می شود که آنرا مکه القصد
 میگویند و آن مکه دریا و نفس آن شخص تقریباً می شود و آن شخص بسوی آن
 القصدات کند یا کند آری چون این شخص بآن مکه القصدات میکند و از راه
 می آید آثار آن مضمین ظهور می رسد و الا در پرده کون و غیبی نماید و آن مضمینه
 بعد شد پس باید دانست که اگر چه عاده لغت برین قانون جاریست
 که نسبت به تحصیل مبادی آن جمادات و ریاضات و از کار و اعمال
 و مراقبات بدست می آید اما بطریق فوقی عادت بعضی نفوس که مکه
 اولی است حاصل میشود و بعد از آن مبادی آن شمل عاده الله بر همین
 جاری شده است که مضمین کتب است بعد تحصیل کتب عربیه و فنون
 ادبیه بدست می آید اما بعضی نفوس که مکه را بطریق فوقی عادت اولی
 بر همان مضمین لطیفه اطلاع می بخشند و از ادراک مطلق قوم علمی ازین میجویند
 آن فنون ادبیه بدست ایشان تا نیامی آید بلکه احیاناً تحصیل مبادی
 با سنده این فنون محتاج میشود مثل احتیاج مبتدیان دیگر بلکه احیاناً

از مبادی قاری میماند القصد حضرت ایشانرا نسبت طرق غلبه تقوی و
 و جنبه نقیصه قبل از مبادی حاصل شده اما نسبت قاری و نقیصه
 پس بایشان اگر سبب برکت است و این توجهات آنجا که هدایت تاب
 روح مقدس حضرت الثقلین و جناب حضرت خواجه بها و الدین نقیصه توجه
 حال ایشان گردیده و تا قریب یکماه فی الجمله تبارخی در مابین روزی و شبی
 در حق حضرت ایشان ماند زیرا که هر واحد ازین هر دو امام تقاضای
 جذب حضرت ایشان تمام بسوی خود میفرمود تا اینکه بعد از انقضای
 تنازع و وقوع مصالحت بر شرکت روزی هر دو روح مقدس حضرت ایشان
 جلوه کردند و تا قریب یکماه هر دو امام بر نفس حضرت توجه قوی
 و تاخیر زود آور میفرمودند تا اینکه در همان یکماه حصول نسبت هر دو روح
 نقیصه حضرت ایشان گردید و اما نسبت چندی پس بایشان اگر روزی حضرت ایشان
 بسوی هر دو نور حضرت خواجه خواجهکان خواجه تطلب الاقطاب بنهار یک
 قدس سره العزیز شریف فرما شدند و بر مقدم مبارک ایشان مراد شدند
 درین اثنا بروح پرنقوح ایشان ملاقات تحقیق شد و انکشاف حضرت
 ایشان توجیهی پس قوی فرمودند که سبب آن ترجمه ابتدای حصول نسبت

مستحق شد بعد از مدتی ازین واقع روزی درسی را که آید و دفعه
 بعد در این جزوه باشد که عن آفات الزمان و رجعت از سفیدان
 خوشتر شده بودند چنانچه کاتب الحروف هم در مسلک عتبه نوسان آن
 محفل هدایت نزل است که بود حضرات آن محفل سر کجی مراقبه فرمود
 بودند و حضرت ایشان بر سرستفیدان توجیه فرمودند بعد از فراغ مجلس
 ملا که ماس بابت الحروف متوجه شده فرمودند که امروز حق جل علاه
 عنایت خود را توسط احدی ختم است نسبت چستیه با ارزانی داشت من بعد از
 و تعلق و تعلیم طریقه چستیه با زوی هست که اندک تجدید اشتغال که این کتاب
 مستطاب بران مجتبی که دیده فرمودند این طریقه است فاده نسبت
 و استفاده سایر نسبت مثل نسبت مجددیه و ثناء ذیل و مثال آن پس باید
 که کمالات راه نبوت و بعد بصیرت را بایب کمال را کمال کمال قدی
 میگرداند و بسبب کمال قدی نور بصیرت ایشان حدت و تیزی می پذیرد
 و روح قدسی ایشان مثل چشم و امیکر و دقت که ایشان به جزیره الکافه کنند
 و قاتی در دقائق انچه را که احاطه فرمودند است و خود را باندگی که باک جمع
 نسبت ولایت در کمال سالک نبوت مجله مندرج بسبب چستیه و امیکر ادای

الغاث بهی خیری تحقیق شد و تحقیق این خبر تباہی شرح لمبط خود
 پیش روی بصیرت که ظاهر کردید و این که مقصود ازین کلام تفضیل سالک راه
 نبوت است بر این طریق ولایت بلکه مقصود ازین کلام امنیت که در نفس سالک
 راه نبوت نور قدسی حادث میشود که بسبب آن نور در آن نسبت چستیه
 نسبت کو که افضل از این باشد میتوان کرد چنانکه در مجمع النور قوت با صره
 زاده اند که بسبب انقوت ادر که هر چه مشراق بعد از حدت و ضعف خود
 میکند اگر چه مشراق آن جسم ایچ و اقوی از نور بصیرت باشد و الله اعلم
 اما اخذ مبادی پس باید است که تعیین اشغال و اذکار و مجامع است
 و مراقبات و تحقیقات مثل تشریع است و یک در مقام قرب الغرض
 قایم میشود اگر آن عزیز از قسم انبیاء باشد که صاحب شریعت است
 میشود و آن تعیین اوضاع طرق موصلا الی الله از حد طبیعت و فواره
 صفت میجو شد و در آن تعلیم و تعلم را که پیش نیست **فایده** درین کلمات
 چند که شتم بر اشارات اجمالی معامات حضرت ایشان است
 فواید است بسر جلیل و منافعیست پس غطیه از آن جمله است انچه در حد کلام
 مرقوم شد و از آنجمله حدیث بر لغت الله است که اشغال امر و اضا

بنعمه ربك فحاشا ان انصورت على عبادة الاوثان
 انك لست بباله وعلما بانك وطلب صانع حضرت حق از اول او سر
 آورده او را هر ابي بسو بتمام مطلب باي خود تحقيق كرد و از اجتهاد عظيم
 اهل زمان است كه ولايت را از مملعات عقليه شمرده و منحصر بر اول اهل بيت
 دانسته قائل باقطع اين مثل انقطاع نبوت شده اند و السلام
سُبْحَانَكَ يَا اَبَدِيُّ وَالْحَمْدُ لَكَ اَوَّلًا وَآخِرًا وَبَاطِنًا وَظَاهِرًا
عَلِيٍّ خَيْرِ خَلْقِكَ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَاصْحَابِهِ وَالسَّلَامُ الْحَمْدُ لِلَّهِ تَعَالَى
 كتاب طلب صراط المستقيم دوّم بهر محرم الحرام پنجاه و نه
 هجری مقدس بنسخه بنده كنه كار عبده الله در در اسلحه كابل صورت
اختتام بهر زلفت سرتا آتنا من لدنك رحمة و هي لنا من
سعدك و صلوة على محمد و آلِهِ وَاصْحَابِهِ وَالسَّلَامُ لَسَلَامًا



وقف

